

"پیرامون جمهوری اسلامی" مجموعه ای است متشکل از چند بخش بخش اول عبارت است از یک مصاحبه مطبوعاتی که در تاریخ ۵۸ / ۱ / ۲۷ یعنی دو هفته قبل از شهادت استاد مطهری با ایشان انجام شده است و متن کامل آن برای اولین بار منتشر می شود بخش دوم مقاله ای است از استاد شهید پیرامون "وظائف حوزه های علمیه" بخش سوم شامل یک مقاله ناقص تحت عنوان "نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران" و نیز یک سخنرانی تحت عنوان "نقش زن در جمهوری اسلامی" می باشد که هر دو بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نگارش و ایراد شده است علت نقص آن مقاله را باید ترور خائنانه استاد شهید دانست چرا که آن مقاله آخرین نوشته استاد است به طوری که پس از شهادت آن بزرگوار در محل کارشان یافت شد و قصد داشتند آنرا به صورت مقدمه در چاپ جدید کتاب "مسئله حجاب" بگنجانند. بخش چهارم این کتاب را یک سخنرانی استاد تحت عنوان "اهداف روحانیت در مبارزات" تشکیل می دهد که در آبان ۱۳۵۷ یعنی چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه صنعتی تهران ایراد شده است. این سخنرانی

ص: ۵

سرگذشتی دارد که خوب است بدان اشاره شود: در آن ایام گروه های غیر اسلامی و اکثراً چپگرا هفته ای را به عنوان هفته وحدت اعلام کرده بودند و منظورشان وحدت گروه های مسلمان و غیرمسلمان در نهضت موجود و در نتیجه دخالت دادن خود در رهبری نهضت بود سمیناری در دانشگاه صنعتی تهران تشکیل داده و از جناح های مختلف سخنران دعوت کردند از جناح اسلامی نیز چند نفری را دعوت کرده بودند دانشجویان که از اهداف آنها مطلع بودند نزد استاد شهید آمده و با اظهار اینکه افرادی که از جناح اسلامی دعوت شده اند چندان قوی نیستند و احیاناً خود انحراف فکری دارند و ممکن است نتوانند حق مطلب را ادا کنند، ایشان را دعوت به سخنرانی نمودند استاد ابتدا به دلیل مشغله زیاد نپذیرفت ولی با اصرار فراوان دانشجویان و دوستان سرانجام این دعوت را اجابت نمود هنگامی که استاد شهید در آن مجمع به عنوان سخنران پشت تریبون قرار گرفت بسیاری از شرکت کنندگان چپگرا به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند استاد در آن جلسه ضمن تأکید بر رهبری بلامنازع امام، به طور ضمنی فهماند که اتحاد جناح عظیم اسلامی با جناح مارکسیستی امکان پذیر نبوده و از نظر اسلام مردود است به این ترتیب تمام رشته های چپگرایان در چند روز قبل سمینار پنبه شد و پس از سخنرانی استاد تظاهرات عظیمی از طرف دانشجویان مسلمان در صحن دانشگاه به حمایت از رهبری امام بر پا شد و آن سمینار برای همیشه تعطیل گردید. بخش پنجم این کتاب متشکل از دو سخنرانی استاد شهید درباره "آزادی عقیده" است که در پائیز ۱۳۴۸ در حسینیه ارشاد ایراد شده است بخش ششم نیز یادداشتهایی است از استاد شهید

ص: ۶

پیرامون "اسلام و انقلاب" و مسائل دیگر ضمناً به تناسب مطالب کتاب، آنرا با یک شعر و یک نوشته از استاد شهید درباره امام آغاز کردیم. از خداوند توفیق خدمت مسئلت داریم. انتشارات صدرا

ص: ۷

ص: ۸

دیپاچه

ص: ۹

ص: ۱۰

شعری از استاد شهید در غم فراق امام خمینی

بعد از ۱۵ خرداد که در زندان شهربانی بودیم آقای بکائی تبریزی اشعار ذیل را که از مردی بنام (ذوالقدر) می‌باشد در پشت
مثنوی من به عنوان یادگار نوشتند : نشد ابرو خم از سنگینی بار قفس ما را که این سنگین سبکتر باشد از بال مگس ما را به
رغم عدل و آزادی خلاف هر چه در عالم به جرم راستی افکنده در زندان ، عسس ما را تنک پرمایگان توبه فرما را زما برگو
گرانجانیم و نتواند خریدن هیچکس ما را خود آزادی به دست آور که کس نفرستد این گوهر از آنسوی بحار و ساحل رود
ارس ما را دموکراتش لقب بخشند هر خود رای و خودکامی در این مکتب که معنی واژگون گردیده اسما را ز بیت المال ملت
گنجه سهم تبه کاران بیات آجر و صبحانه آب و عدس ما را

ص: ۱۱

اینجانب با اینکه فاقد طبع شعر است یک روز اشعار بالا را با ابیات ذیل استقبال کرد : ز منزلگاه آن محبوب ، یاران را خبر
نبود همی آید به گوش از دور آواز جرس ما را صبا از ما ببر یک لحظه پیغامی به روح الله که ای یاد تو مونس روز و شب
در این قفس ما را به رغم کوشش دشمن نخواهد بگسلد هرگز میان ما و تو پیوند تا باشد نفس ما را سزاوار تو ای جان کنج
زندان نیست منزلگه سزد گر خون بیارد از دو دیده هر نفس ما را رواق منظر دیده مهبای قدوم تو کرم فرما و پذیر از صفا
این ملتمس ما را تمام ملت ایران فکنده چشم بر راهت به راه عدل و آزادی ، نه باک از هیچکس ما را

ص: ۱۲

شعر بعد از ۱۵ خرداد که در زندان شهربانی بودیم آقای بکائی تبریزی اشعار ذیل را که از مردی بنام ذوالقدر می‌باشد در
پشت مثنوی من بعنوان یادگار نوشتند : نشد ابرو خم از سنگینی بار قفس ما را که این سنگین سبک تر باشد از بال مگس ما
را به رغم عدل و آزادی خلاف هر چه در عالم به جرم راستی افکنده در زندان ، عسس ما را تنک پرمایگان توبه فرما را زما
برگو گرانجانیم و نتواند خریدن هیچکس ما را خود آزادی به دست آور که کس نفرستد این گوهر از آنسوی بحار و ساحل
رود ارس ما را دموکراتش لقب بخشند هر خود رای و خودکامی در این مکتب که معنی واژگون گردیده اسما را ز بیت المال

ملت گنجها سهم تبه کاران بیات آجر و صبحانه آب و عدس ما را اینجانب با اینکه فاقد طبع شعر است یک روز اشعار بالا را با ابیات ذیل استقبال کرد: ز منزلگاه آن محبوب، یاران را خبر نبود همی آید به گوش از دور آواز جرس ما را صبا از ما ببر یک لحظه پیغامی به روح الله که ای یاد تو مونس روز و شب در این قفس ما را به رگم کوشش دشمن نخواهد بگسلد هرگز میان ما و تو پیوند تا باشد نفس ما را سزاوار تو ای جان کنج زندان نیست منزلگه سزد گر خون بیارد از دو دیده هر نفس ما را رواق منظر دیده مهبای قدوم تو کرم فرما و بپذیر از صفا این ملتمس ما را تمام ملت ایران فکنده چشم بر راهت به راه عدل و آزادی، نه پاک از هیچکس ما را

ص: ۱۳

ص: ۱۴

متن خیر مقدم بازگشت امام خمینی به ایران که در فرودگاه مهرآباد تهران

قرائت شد. - به قلم استاد شهید-

بسم الله الرحمن الرحيم " « جاء الحق و زهق الباطل . ان الباطل كان زهوقا . الا ان حزب الله هم الغالبون » " ای روح خدا و ای ابراهیم بت شکن اسلام و ای بنده پاکباز حق و ای جان عزیز ملت ایران! به عرض برسانم که:

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرودآ که خانه خانه توست

ملت ایران چه چیزی از جان عزیزتر دارد که نثار مقدم فرخنده رهبر فداکار و روشن بینش نماید، و چه ثنایی بالاتر از این سراغ دارد که او را بنده پاکباز حق بخواند. ای بنده پاکباز خدا! ای مسلمان محمدی! ای شیعه صادق! ای آیت خدا! ملت ایران در شخصیت شما و از تجربه زندگی شما بالاخص در شانزده سال اخیر زعامت امت که بر شما سپرده شد مصداق عینی وعده خدا به رزمندگان و پویندگان راهش را مشاهده

ص: ۱۵

می کند که اگر به یاری خدا بشتابید به یاری شما می شتابد و شما را ثابت قدم نگاه می دارد، و هر کسی از آن خدا باشد خدا از آن اوست. هجرت شما از وطن عزیز در ۱۴ سال پیش تحت فشار و اجبار ستمهای استبداد و استعمار، یاد آور هجرت جد مکرمتان رسول خدا (ص) و یاران بزرگوار اوست که به گناه خواستاری جامعه توحیدی از شهر و دیار خود رانده شدند. " « الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله » " و بازگشت امروزتان یادآور فتح مبین و عظیم مکه است که ستمهای زر و زور و بتهای فلزی و گوشتی یکی پس از دیگری از مقر حکمرانی به زیر آورده شدند و حکومت خدایی جایگزین حکومت طاغوتی گردید. " « لقد صدق الله الرويا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنين » ". ملت ایران، جان بر کف در انتظار فرمان رهبر عظیم الشأن خویش است و تا برقراری جامعه توحیدی، جامعه ای که در آن، انسان از

قید بندگی انسان آزاد باشد و بهره کشی انسان از انسان ، ملغی گردد و از ناهمواریها و نابرابریهای مصنوعی اثری نماند و بتهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردند و مساوات ، برابری و برادری به معنی واقعی کلمه برقرار شود و آثار استبداد ۲۵۰۰ ساله و استعمار ۴۰۰ ساله محو گردد و در یک کلمه ، بندگی از آن خدا و حکومت ، حکومت الهی باشد ، از پای نخواهد نشست . جای چندین هزار شهید ، شهیدان ۱۵ ساله اخیر که حرکت انقلاب مقدس اسلامی ما را با خون سرعت بخشیدند خالی است که بازگشت مظفرانه رهبر خود و شکوفه های به ثمر رسیده نهال انقلاب را به چشم خود ببینند اگر امروز در میان ما نیستند ارواح

ص: ۱۶

پاکشان ناظر و شاهد خواهد بود . و السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و رحمه الله و برکاته . برقرار باد جامعه توحیدی و جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی .

ص: ۱۷

ص: ۱۸

بخش اول مصاحبه با استاد شهید

ص: ۱۹

ص: ۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

مصاحبه مطبوعاتی با استاد شهید دو هفته قبل از شهادت

سؤال : آینده انقلاب اسلامی را چگونه می بینید ؟ جواب : در مسائل اجتماعی برای آینده نمی توان به صورت قطعی پیش بینی کرد یعنی مسائل اجتماعی پیچیده تر از آن است که یک نفر آن طوری که مثلا یک منجم و متخصص ستاره شناسی خسوف و کسوف را پیش بینی می کند بتواند وضع جامعه را پیش بینی کند البته یک مطلب دیگر هست که درباره آن هم بدون تکیه بر یک نوع دید الهی یعنی جهان بینی الهی نمی شود نظر داد و آن اینست که آینده جامعه بشریت چه آینده ای است ؟ ما معتقدیم که حرکت جامعه ها و حرکت انسانها به سوی استقلال هر چه بیشتر فکری و آزادی بیشتر از جبر محیط طبیعی و محیط اجتماعی و وابستگی بیشتر به ایمان و ایدئولوژی است و البته ما آینده را پیش بینی می کنیم که آینده بشریت آینده جامعه توحیدی است ، جامعه توحیدی ، هم به مفهوم فکری و اعتقادی و هم به مفهوم اجتماعی .

و اما آینده بالخصوص انقلاب اسلامی ایران در این مورد نیز به اصطلاح معروف تنبؤ یعنی پیامبر یگری نمی شود کرد که به طور جزم آینده ای را پیش بینی نمود ولی به صورت امیدواری ، برای ما وضع حاضر بسیار بسیار امیدوار کننده است که انقلاب اسلامی در آن جهت خودش به آن ثمر اسلامی ای که باید برسد ، در آینده انشاء الله خواهد رسید . سؤال : یعنی منظورتان اینست که انقلاب اسلامی ایران در آینده می تواند الگویی برای کشورهای دیگر باشد ؟ جواب : اینچنین ما فکر می کنیم ، ما فکر می کنیم که می تواند الگویی باشد ، البته بعد از آنکه وضع داخلی خودش را سامان بدهد و از یک نوع نابسامانیها و یک رگه های بیگانه ای که در آن وجود دارد خودش را خالص بکند . سؤال : استاد ! به نظر شما چه شرایطی برای تداوم انقلاب لازم است ؟ آیا همانطور که در یک سری از سخنرانیهایان فرمودید ، عدالت و آزادی ، معنویت و استقلال کافی به نظر می رسد ؟ جواب : نه ، همانطوری که توجه کردید آنچه که من در آن سخنرانیها گفته ام ، به عنوان شرایط است شرایط یعنی چیزهایی که بدون آنها مشروط امکان پذیر نیست اما معنیش این نیست که حتما وجود آنها کافی است و هیچ شرط دیگری در کار نیست معمولا وقتی که می گویند شرائط ، به اصطلاح شرط لازم را بیان می کنند نه شرط کافی آنچه که من در آنجا گفتم یک سلسله از شرائط لازم بود مقصود من این بود که این انقلاب اسلامی اگر بخواهد سلب کننده آزادیها باشد ، این یک آفتی است در آن ، و اگر بخواهد نسبت به عدالت اجتماعی به معنی دقیق کلمه حساسیت کافی نداشته باشد به

خطر خواهد افتاد اگر تحت تاثیر مکتبهای ماتریالیستی معنویت را کوچک و ضعیف بشمارد و گرایش مادی زیاد پیدا بکند باز به خطر خواهد افتاد اگر استقلال را چه استقلال سیاسی ، چه استقلال اقتصادی و چه استقلال مکتبی یعنی اینکه اسلام را به عنوان یک مکتب مستقل بشناسد و معرفی بکند نه اینکه از مکتبهای دیگر قسمتهایی را بگیرد و مخلوط بکند ، کوچک بشمارد باز در خطر است . من در آن جزوه ای که به نام نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر منتشر شد ، بحثی کرده ام تحت عنوان آفات نهضت در آنجا مسائلی را ذکر کرده ام غیر از شرائط مذکور ، و هشدارهایی داده ام از آن جمله است مسئله رخنه فرصت طلبان همیشه یک نهضت بعد از آنکه پیروز شد و یا قبل از آنکه پیرز بشود در وقتی که آثار و علائم پیروزی پیدا می شود و دوران سختیهای محض منقضى می گردد ، فورا افراد فرصت طلب که از هر فرصتی استفاده می کنند خودشان را می اندازند توی نهضت و بعد هم آنچنان تندتر از دیگران شعار می دهند و داد و فریاد می کنند که صدای انقلابیون اول را تقریبا تحت الشعاع قرار می دهند و اگر مراقبت نشود و جلوی این فرصت طلبها اعم از افراد فرصت طلب یا گروههای فرصت طلب گرفته نشود قهرا نهضت به خطر خواهد افتاد همچنین در آنجا گفته ام که یک نهضت خدایی یعنی یک نهضت مذهبی ضرورتا باید در آن خلوص حکمفرما باشد و اگر نوعی ناخالصی ، هوا ، هوس ، طمع ، بالخصوص در رهبران نفوذ پیدا بکند ، نهضت مذهبی زود از بین خواهد رفت ، یعنی نهضت های مذهبی بالخصوص (همه نهضتها اینچنین است ولی نهضت های مذهبی بالخصوص) از نظر رخنه کردن

هوا و هوسها و مطامع ، عجیب آسیب پذیر است و در همان جزوه این آیه را ذکر کرده ام که قرآن می گوید : « الیوم یتس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون » قرآن به گونه ای تهدید می کند که بعد از این از من بترسید یعنی از اینکه کاری بکنید که عقوبت الهی طبق سنت الهی شامل حال شما بشود و شما دیگر این لیاقت و استحقاق را از دست بدهید بترسید که آنوقت طبق سنت الهی که اگر مردمی از نظر اخلاق و روحیه فاسد شدند ، خدای متعال هم وضع اجتماعی آنها را تغییر می دهد ، [خداند وضع اجتماعی شما را تغییر خواهد داد] همچنین عوامل دیگری در آنجا ذکر کرده ام از قبیل کوتاهی کردن در عرضه کردن ایدئولوژی اسلامی به طور کامل و جامع ، و کوتاهی کردن در پاسخگویی به معترضها و در مقابله کردن با ایدئولوژیها که زیاد باید جنبید و زیاد در این زمینه کار کرد و الا اگر در این جهت کوتاهی بشود باز نهضت رخنه پیدا می کند چیزهای دیگری هم گفته ام که در آن کتاب هست . پس بنابراین آنچه که من در آن سخنرانها گفتم قسمتی از شرطهای لازم بوده نه همه شرطها . سؤال : استاد ! در حال حاضر به نظر می رسد که نسل جوان نیاز مبرمی به دانستن و فرا گرفتن اسلامی دارد و استقبال بی نظیری هم می کند آیا به نظر شما برای اقناع این نسل از نظر فلسفه و احکام و دستورات اسلامی صرفا مجالس سخنرانی در محافل و مساجد کافی است و یا بایستی برای این کار مرکزی به همین منظور تاسیس می شود ؟ جواب : ابا سخنرانی و مقاله و امثال اینها کافی نیست بلکه همین طوری که توجه دارید مرکزی برای این منظور لازم است . دانشکده ها و احیانا وجود یک دانشگاه که در آن به سبک کلاسیک

ص: ۲۴

تدریس بشود لازم است ، دانشگاهی که در آن علوم و معارف اسلامی تدریس بشود و علوم دیگر هم تا آنجا که مربوط به علوم و معارف اسلامی می شود مثل مسائل روانشناسی ، جامعه شناسی ، مکاتب فلسفی و بالخصوص فلسفه مادی در آن آخرین حد و آخرین نظریه اش تدریس بشود و اسلام باید به صورت فنی و علمی و کلاسیک رسماً تدریس بشود والا سخنرانی که یک کار آزاد و متفرقه است هرگز کافی نخواهد بود . سؤال : وزارت امر به معروف و نهی از منکر که امام هم راجع به آن اشاره ای فرمودند چه خواهد بود و یا چه باید باشد ، آیا با این دانشگاههایی که شما فرمودید ارتباطی می توند داشته باشد ؟ جواب : آنچه ایشان فرمودند وزارت امر به معروف نیست اگر وزارت باشد یعنی اگر اسمش را وزارت بخواهیم بگذاریم معنایش اینست که دستگاهی وابسته به دولت باشد و از بودجه دولت هم استفاده بکند و قهراً تحت مقررات و ضوابط دولتی باشد و زیر نظر نخست وزیر وقت و وزیری که از ناحیه نخست وزیر تعیین می شود باشد بلکه مقصودشان یک مؤسسه مستقل و وابسته به روحانیت است و این نظریه بر اساس نظریه دیگری است که ایشان درباره روحانیت دارند که روحانیت باید مستقل بماند همچنانکه در گذشته مستقل بوده است ، و نهضت هایی که روحانیت کرده به دلیل مستقل بودنش بوده اینکه روحانیت شیعه توفیق پیدا کرده که چندین نهضت و انقلاب را در صد ساله اخیر رهبری بکند به دلیل استقلالش از دستگاههای حاکمه وقت بوده حالا هم که باز حکومت ، حکومت اسلامی می شود ، با اینکه حکومت اسلامی است ، ایشان معتقدند که روحانیت باید مستقل و به صورت مردمی مانند همیشه باقی بماند و

ص: ۲۵

روحانیت آمیخته با دولت نشود ایشان با اینکه روحانیت به طور کلی وابسته به دولت شود آنچنانکه روحانیت اهل تسنن هست به شدت مخالفند ولو در دوره حکومت اسلامی ، و نیز با اینکه روحانین بیایند جزء دولت بشوند و پستهای دولتی را

رسمًا اشغال بکنند، مخالفند این کارهایی که بالفعل کمیته‌ها دارند که در راس کمیته‌ها غالباً روحانیین قرار گرفته‌اند، یک امر اضطراری و اجباری است یعنی در شرائطی که قوای انتظامی از هم پاشیده شد و قوتها در مساجد باقی ماند و افراد مسلمان اسلحه‌ها را در دست گرفتند، چون این افراد جز از روحانیین محل از کس دیگر معمولاً اطاعت نمی‌کردند، خودبخود بدون اینکه طرحی برایش ریخته شده باشد، به جای این مراکز انتظامی و کلانتری... و کمیته‌ها به وجود آمد و از اول هم این مطلب عنوان شد و همیشه گفته شده امروز هم گفته می‌شود که وجود کمیته‌ها موقت است و باید هر چه زودتر و هر چه بهتر باز دستگاههای انتظامی دولتی بیایند مشغول کارشان بشوند و کمیته‌ها هم پستها را تحویل آنها بدهند به هر حال روحانیت نه به طور مجموعه و دستگاه روحانیت باید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانیین بیایند پستهای دولتی را به جای دیگران اشغال کنند بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومتها و دولتهاست، حفظ بکند در آینده هم همین پست را باید حفظ بکند البته این به معنی تحریم نیست، به معنی پیشنهاد است ممکن است یک وقتی ضرورت ایجاب بکند که یک فرد [روحانی] معینی چون کس دیگری نیست، [یک پست دولتی را اشغال کند] دیگر نمی‌گوئیم چون بر روحانیین تحریم شده [نباید چنین بشود] مثلاً پست وزارت آموزش و پرورش را

ص: ۲۶

در نظر می‌گیریم اگر در شرائطی قرار بگیریم که اتفاقاً یک فرد غیر روحانی صالحی [برای تصدی این پست] نباشد ولی افراد صالح روحانی که ضمناً تجربه در کار آموزش و پرورش هم زیاد دارند و بهتر از دیگران می‌توانند انجام دهند وجود داشته باشند دیگر نباید گفت که اینها به دلیل اینکه روحانیین نباید [متصدی این پست شوند]، تحریم شده بر اینها نه، معنای مطلب اینست که در شرائطی که روحانی و غیر روحانی هر دو وجود دارند و غیر روحانی لاقلاً در شرائطی مساوی با روحانی وجود دارد تا چه رسد که در شرائط بهتر وجود داشته باشد، اولویت با غیر روحانی است این مؤسسه، یعنی همان کاری که روحانیین باید انجام دهند ولی با تشکیلات تا حالا هم امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند ولی به وسیله منابر و سخنرانیه‌ها و مقاله‌ها که یک چیز ناقصی بود این کار می‌خواهد به صورت یک تشکیلات منظم در بیاید که تمام مملکت را بپوشد، کلاس داشته باشد، اصلاً امر به معروف کلاس داشته باشد، آموزش ببینند هر کسی که چهار تا منبر یاد گرفت به خودش حق ندهد که برود امر به معروف و نهی از منکر کند آن کسی که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند باید کلاس ببیند و یاد بگیرد و مجاز باشد برای این کار و محدود باشد به طوری که آن کسی که در یک رشته می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر بکند و نه در رشته دیگری، از حد خودش تجاوز نکند به علاوه همه مراکز امر به معروف و نهی از منکر که باید تمام کشور را بپوشاند با یکدیگر در ارتباط باشند و از یک مرکز دستور بگیرند و یک نوع هماهنگی باشد و در حقیقت یک نوع پرورش دینی و مذهبی هماهنگ وجود داشته باشد. سؤال: آیا قدرت اجرایی هم می‌تواند داشته باشند؟

ص: ۲۷

جواب: البته خود امر به معروف و نهی از منکر به حسب اصل قانون می‌تواند قدرت اجرایی هم داشته باشد ولی فعلاً جزء این طرح نیست چون قرار است یک طرح دیگری که این را هم لابد شنیده‌اید اجرا شود و آن اینست که یک ارتش ملی اسلامی به وجود بیاید که هسته‌اش هم ریخته شده به نام پاسداران انقلاب که آنها باید تربیت اسلامی و نظامی پیدا کنند و از

نظر ایدئولوژیکی تعلیمات ببینند این در کنار امر به معروف و نهی از منکر خواهد بود احیاناً یک رابطه ای هم میان اینها عنداللزوم برقرار شود مانعی ندارد ولی فعلاً جزء طرح نیست یعنی فعلاً آنهایی که قدرت اجرایی دارند به صورت یک دستگاه مستقل که الان شروع به کار هم کرده اند وجود دارند.

ص: ۲۸

بخش دوم وظائف حوزه های علمیه

ص: ۲۹

ص: ۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم وظائف حوزه های علمیه حوزه های علمیه و محیطهای روحانی ما ، مسؤول پاسداری ایمان جامعه اسلامی و دفاع از اصول و فروع دین مقدس اسلام از دیدگاه مذهب شیعه ، و تعلیم و تبلیغ آنها ، و عهده دار پاسخگویی به نیازهای مذهبی مردم مسلمانند . دشواری و سنگینی این مسؤولیتها در همه زمانها یکسان نیست ، بستگی دارد به درجه تمدن و سطح فرهنگ جامعه و میزان آگاهی مردم به مسائل مختلف از یک طرف ، و درجه فعالیت نیروهای مخالف از طرف دیگر . همانطور که در حدیث شریف کافی آمده است : « العالم بزمانه لا یهجم علیه اللوابس » آشنائی با اوضاع و جریانات زمان و شناخت عوامل دست‌اندرکار اجتماع ، امکان پیش‌بینی می‌دهد و با پیش‌بینی‌ها می‌توان به مقابله با حوادث ناگوار شتافت همچنانکه امکان بهره‌برداری از فرصتهای مساعدی که تحولات زمان پیش می‌آورد ، به وجود می‌آورد.

ص: ۳۱

بدیهی است که مفهوم مخالف جمله گرائیمت فوق اینست : الجاهل بزمانه یهجم علیه اللوابس آنکه نمی‌داند در جهانی که زندگانی می‌کند چه می‌گذرد ؟ چه عواملی دست‌اندر کار ساختن جامعه به میل خود هستند ؟ چه تخمهایی در زمان حاضر پاشیده می‌شود که در آینده سر بر خواهند آورد ؟ روزگار آبستن چه حوادثی است ؟ هرگز نمی‌تواند به مقابله با نیروهای مهاجم برخیزد و یا از فرصتهای طلایی زودگذر اغتنام جوید واضح است که توجه و بی‌توجهی قشری که مسؤولیت هدایت و رهبری و رعایت و پاسداری جامعه خود را دارند از نظر آگاهی به اوضاع اهمیت فوق‌العاده بیشتری دارد . اگر وضع امروز خود را با هشتاد سال پیش (پیش از مشروطیت ایران) مقایسه کنیم می‌بینیم روحانیت آنروز مواجه بوده با جامعه ای بسته و راکد ، با جامعه ای که هیچگونه واردات فکری نداشته جز آنچه از حوزه علمی دینی صادر می‌شده است فرضاً از آن حوزه ها جز رساله ای عملی یا کتابهایی در حدود جلاء العیون و حلیه المتقین و معراج السعاده صادر نمی‌شده است ، آن جامعه نیز مصرف فکری جز اینها نداشته است . ولی امروز این توازن به شدت بهم خورده است امروز به طور مستمر از طریق دبستانها ، دبیرستانها ، دانشگاهها ، مؤسسات آشکار و پنهان نشر کتاب ، وسائل ارتباط جمعی از قبیل رادیو ، تلویزیون ، سینماها ، روزنامه ها ، مجلات هفتگی و ماهانه و سالانه ، کنفرانسها ، سخنرانیها ، و از طریق برخورد با مردمی که از

سرزمینهای دیگر به کشور ما آمده اند و از طریق مسافرتها به کشورهای خارج ، هزاران نوع اندیشه به این جامعه صادر می شود ، که اگر اندیشه هائی

ص: ۳۲

که از حوزه های علمی دینی و یا وسیله شخصیتهای مبرز مذهبی در خارج این حوزه ها صادر می شود - با اینکه نسبت به گذشته در سطح بالاتری قرار گرفته است - با آنچه از جاهای دیگر صادر می شود مقایسه شود رقم ناچیزی را تشکیل می دهد و می توان گفت نزدیک به صفر است . حتی خود حوزه های علمیه ما هم اکنون یکی از بازارهای پررونق اندیشه هائی است که از کانونهای غیر مذهبی و یا ضد مذهب صادر می شود . اینجا است که هر فرد متدین آگاه ، ضرورت تجدید نظر در برنامه های حوزه های علمیه را شدیداً احساس می کند . نکته ای که ضرورت دارد از آغاز مورد توجه قرار گیرد اینست که هر گونه تجدید نظر و تحول در برنامه های حوزه های علمیه باید بر اساس همان فرهنگ غنی و قدیم اسلامی و ادامه همان راه و تسریع در حرکت آن و آفت زدائی از آن بوده باشد همین فرهنگ که از جوهر حیاتی نیرومندی برخوردار است و متأسفانه در اثر غفلت پاسداران آن قسمت‌های مهمی از آن به فراموشی سپرده شده و دچار زنگ زدگی شده و قسمت‌هایی از آن به نوعی آفتها دچار شده ، باید از نو احیا شود و از عناصری که فرهنگهای جدید به وجود آورده اند تغذیه کند و مسیر رشد و توسعه و تکامل خود را طی نماید . لازم به تأکید است که هر گونه تجدید نظر مبنی بر جایگزین ساختن یک فرهنگ دیگر به جای فرهنگ اصیل هزار و سیصد ساله اسلامی ، خیانت به اسلام و مسلمین است و نتیجه ای جز کشاندن امت اسلامی به دامن فرهنگ و تفکر بیگانه شرقی یا غربی ، چپ یا راست ، ندارد.

ص: ۳۳

خوشبختانه تحولات جدید و پیشرفتهای علوم جدید ضمن اینکه مسئولیتها را دشوارتر و سنگینتر کرده ، فرصتهای بسیار مناسبی نیز به وجود آورده و اصالت فرهنگ اسلامی را روشنتر و زمینه شکوفائی آنرا فراهمتر کرده است . حوزه های علمیه ما اگر از محدودیتهای مصنوعی که خود برای خود به وجود آورده اند خارج گردند و با استفاده از پیشرفت علوم انسانی جدید به احیاء فرهنگ کهن خود و آراستن و پیراستن آن بپردازند و آنرا تکمیل نمایند و به پیش سوق دهند (که آمادگی تکامل و پیشروی دارد) می توانند از این انزوای حقارت آمیز علمی خارج شوند و کالاهای فرهنگی خود را در زمینه های مختلف معنوی ، فلسفی ، اخلاقی ، حقوقی ، روانی ، اجتماعی ، تاریخی با کمال افتخار و سربلندی به جهان دانش عرضه نمایند . بدیهی است که انجام چنین رسالت مقدسی نیازمند به شوراها و طرحهای متعدد ، هر کدام برای مدت معین است آنچه در این اوراق ذکر می شود ، ارزش اینکه نام طرح به آن داده شود ، ندارد ، یک سلسله تذکرات است که به نظر نویسنده از نظر " وظائف " و مسؤولیتها رسیده است و در این اوراق یادداشت می شود . این وظائف را در دو بخش ذکر می کنیم بخش اول تحت عنوان وظائف اصلی و بخش دوم تحت عنوان وظائف فعلی . منظور از وظائف اصلی مجموع اموری است که ایده آل و کمال مطلوب در حوزه های علمیه محسوب می شود ، که اگر این حوزه ها در صدد بر آمدند و امکانش را تحصیل کردند همه آنها را باید انجام دهند ، و منظور از وظائف فعلی ، مجموع کارهائی است که در حال حاضر شروع به آنها در امکان مدرسین عالیه قدر فعلی حوزه علمیه قم

ص: ۳۴

است . بدیهی است که هر اندازه به حول و قوه الهی ، بر امکانات تدریجا افزوده شود ، قسمت‌هایی از وظائف اصلی جزء وظائف فعلی قرار می‌گیرد.

وظائف اصلی

۱- احیاء همه علومى که هم اکنون جزء علوم اسلامى محسوب مى‌شود : از تفسیر ، حدیث ، درایه ، رجال ، فقه ، اصول ، ادبیات ، تاریخ اسلام ، تاریخ ملت‌های مسلمان ، کلام اسلامى ، فلسفه اسلامى ، عرفان اسلامى ، اخلاق اسلامى ، منطق اسلامى ، با توجه به سیر تحولی و تاریخی آنها و مشخص ساختن نقش شخصیت‌هایی که در پیشبرد این علوم مؤثر بوده اند یعنی علاوه بر اینکه خود این علوم مشمول احیاء و اصلاح و آرایش و پیرایش قرار می‌گیرند ، تاریخ تحول این علوم نیز دقیقاً مشخص می‌شود . ۲- حفظ و نگهداری و نگهداری و نگاهبانی موارث فرهنگی اسلامى ، اعم از علمى و فنى از طریق فهرست کردن و گردآوردن در حد امکان . ۳- برقراری رابطه علمى با همه مراکز علمى اسلامى در کشورهای عربى ، آفریقائى ، آسیائى ، اروپائى ، و اطلاع از فعالیت‌های اسلامى در آن مراکز . ۴- تقویت و ترویج زبان عربى در حد مکالمه کامل و استفاده وافى از هر نوع کتاب عربى به زبان معاصر . ۵- آشنائى هر فرد لااقل با یک زبان خارجى در حد استفاده از کتابها و سخنرانیها.

ص: ۳۵

۶- ادبیات فارسى در جنبه های ارتباط با فرهنگ اسلامى و شناختن زبان فارسى به عنوان زبان دوم اسلامى . ۷- آشنائى با علوم انسانى جدید از قبیل روانشناسى ، جامعه شناسى ، جغرافى جهانى ، تاریخ جهانى ، در حد بیگانه نبودن . ۸- اطلاع بر فلسفه اخلاق ، تعلیم و تعلم مکاتب اخلاقى گوناگون قدیم و جدید و مقایسه با اخلاق اسلامى ، در حد اجتهاد و تخصص . ۹- اطلاع بر فلسفه تاریخ و تعلیم مکاتب مختلف این فلسفه و روشن ساختن فلسفه تاریخ از نظر قرآن ، در حد اجتهاد و تخصص . ۱۰- اطلاع بر مکاتب و سیستم‌های اقتصادى جهان و تعلیم و تعلم آن مکاتب و روشن ساختن اصول اقتصاد اسلامى ، در حد تخصص و اجتهاد . ۱۱- شناخت ماهیت تمدن و فرهنگ اسلامى ، توأم با مقایسه با همه تمدنها و فرهنگ‌های دیگر ، و روشن ساختن اصالت آن و ممیزات آن و معرفی روح این فرهنگ . ۱۲- تاریخ ادیان در حد آشنائى و بیگانه نبودن ، و احیاناً در حد تخصص و اجتهاد . ۱۳- تعلیم مکتب‌های رائج الحادى معاصر به صورت بسیار دقیق از قبیل مارکسیسم ، اگزیستانسیالیسم ، نهلیسم و غیره ، و نقد آنها با موازین اسلامى . ۱۴- تعلیم مکاتب حقوقى قدیم و معاصر و مقایسه با حقوق اسلامى به عنوان حقوق تطبیقى . ۱۵- فلسفه تطبیقى بر اساس تعلیم زنده ترین مکاتب فلسفى معاصر و مقایسه با فلسفه اسلامى.

ص: ۳۶

۱۶- منطق تطبیقى بر اساس تعلیم روش‌های منطقى جدید ، بالخصوص منطق سمبولیک و مقایسه با منطق اسلامى . ۱۷- سیره نبوی و سیره ائمه اطهار علیهم السلام به صورت تحلیلى و تفسیرى . ۱۸- مسائل قرآنى شامل تاریخ نزول آیات و سور ، اعجاز قرآن ، محکم و متشابه قرآن ، ناسخ و منسوخ قرآن ، معارف قرآن و غیره . ۱۹- نقش اساسى شیعه در علوم

و فرهنگ اسلامی . ۲۰ - تاریخ جهادهای علمی و اخلاقی و اجتماعی شیعه . ۲۱ - بحثهای مربوط به امامت ، خصوصا با توجه به انحرافات جدید . ۲۲ - اثبات امامت به طور عام و امامت هر یک از ائمه به نحو خاص (جزء کلام است) . ۲۳ - مسائل مربوط به وحی و نبوت و اثبات علمی بودن وحی (جزء کلام است) . ۲۴ - مسائل مربوط به معاد (مندرج در کلام است) . ۲۵ - مسائل مربوط به توحید (مندرج در کلام است) . ۲۶ - رشته ای شدن و تخصصی شدن به علوم و ادبی ، تاریخی ، اصول دینی ، فروع دینی و غیره .

وظائف فعلی

آنچه فعلا در امکان آقایان مدرسین است و از هم اکنون باید شروع به کار شود : ۱ - کلام جدید - با توجه به اینکه کلام علمی است که دو

ص: ۳۷

وظیفه دارد یکی دفاع و رد شبهات و ایرادات به اصول و فروع اسلام و دیگر بیان یک سلسله تأییدات برای اصول و فروع اسلام ، کلام قدیم تماما متوجه این دو قسمت است ، و با توجه به اینکه در عصر ما شبهاتی پیدا شده که در قدیم نبوده و تأییداتی پیدا شده که از مختصات پیشرفتهای علمی جدید است و بسیاری از شبهات قدیم در زمان ما بلاموضوع است همچنانکه بسیاری از تأییدات گذشته ارزش خود را از دست داده است ، از اینرو لازم است کلام جدیدی تأسیس شود . در کلام جدید حداقل مسائل زیر مورد بحث قرار می گیرد : الف - فلسفه دین ، علل پیدایش آن از نظر روانشناسان و جامعه شناسان ، نظریات مختلفی که در این زمینه داده شده و همه تقض و طرد شده است ، مسأله فطرت دینی و بحث عمیق انسانی درباره فطرت و فطریات ، آینده دین و مذهب ، مهدویت در اسلام . ب - وحی و الهام از نظر علوم روانی جدید (مسأله نبوت) . ج - بررسی مجدد ادله توحید با توجه به ایرادات و شبهاتی که مادیین جدید بر براهین توحید از آن جمله برهان نظم و برهان حدوث و برهان وجوب و امکان و غیره کرده اند و با توجه به تأییدات جدید در همه آن زمینه ها و همچنین بحث اساسی درباره شبهات مادیین در همه زمینه ها خصوصا در زمینه عدل الهی و عنایت الهی . د - بحث امامت و رهبری از جنبه اجتماعی با توجه به مسائل مهمی که امروز در مسائل مربوط به مدیریت و رهبری گفته شده است ، و با توجه به مسائل مربوط به جنبه معنوی امامت و انسان کامل در هر زمان .

ص: ۳۸

ه - مسائل خاص حضرت رسول و قرآن و شبهاتی که در این زمینه شده است . ۲ - فلسفه تاریخ با توجه به مکاتب قدیم و جدید از نظریه ابن خلدون گرفته تا نظریه توتن بی در زمان حاضر و مخصوصا نظریه مارکسیسم در این بخش ، از اسلام و مقتضیات زمان نیز بحث می شود . ۳ - فلسفه اخلاق ، مشتمل بر بیان همه فلسفه های اخلاق قدیم و جدید ، مذهبی و غیر مذهبی و تدوین یک فلسفه اخلاق متقن اسلامی و بطور کلی بحثی در تعلیم و تربیت اسلامی . ۴ - اقتصاد اسلامی با تبیین مشخصات اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد سوسیالیستی و وجوه اشتراک و افتراق اقتصاد اسلامی با هر یک از آنها . ۵ - فلسفه اجتماع از نظر تطبیقی و بیان اصول اجتماعی اسلام و جامعه ایده آل اسلامی .

ص: ۳۹

ص: ۴۰

بخش سوم زنان و انقلاب اسلامی

ص: ۴۱

ص: ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم به عنوان مقدمه

نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران

از چاپ اول کتاب مسأله حجاب ده سال و اندی و از چاپ اول کتاب نظام حقوق زن در اسلام در حدود شش سال می‌گذرد در این دو کتاب وضع و موقع زن ، نقش زن در زندگی ، وظائف زن ، حقوق زن بررسی شد و منطق اسلام در این مسائل روشن گشت در فاصله این ده سال تحولی شگرف در زندگی ما ایرانیان پدید آمد ، انقلابی عظیم و خیره کننده رخ داد که چشم جهانیان را خیره کرد ، همه را به اعجاب و تحسین واداشت ، کشور ایران وارد مرحله نوینی از تاریخ خود شد ، رژیم کهن شاهنشاهی را به دور افکند و دست اندر کار تحقق بخشیدن نظامی اسلامی است و سر آن دارد حوزه وسیع منطقه اسلامی را که صدها میلیون مسلمان را در بر گرفته است به راه خود بکشاند و جهان سومی به نام جهان اسلامی بیافریند . اکنون ضرورت ایجاب می‌کند که وضع و موقع زن در این ده سال و در جریان این انقلاب عظیم اسلامی مورد بررسی قرار گیرد که بانوان در این انقلاب چه سهم و نقشی داشته اند و چه عواملی

ص: ۴۳

موجب گشت که بانوان در این مقطع تاریخی بی نظیر سهم عمده ای به خود اختصاص دهند . انقلاب اسلامی ایران ویژگیهای دارد که در مجموع خود آنرا در میان همه انقلابات جهان بی نظیر و بی رقیب ساخته است یکی از آن ویژگیها ذی سهم بودن بانوان است . بانوان سهم بزرگی از انقلاب را به خود اختصاص دادند و این حقیقتی است که جملگی برآند رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی ایران بارها با تکریم و تحسین از نقش فعال بانوان یاد کرده اند و احیانا سهم آنانرا عظیمتر از سهم مردان شمرده اند رهبر انقلاب اسلامی ایران با تیزی و تیزهوشی خاص خود در یافته بودند که انقلاب اسلامی ایران بدون شرکت بانوان به ثمر نخواهد رسید ، از اینرو شرکت آنانرا در مراسم انقلابی واجب و لازم شمردند ، و حتی موافقت پدر یا شوهر را لازم ندانستند . بانوان با ایمان ما ، پس از آنکه از فرمان رهبر آگاه شدند با حفظ اصول و موازین اسلامی از هیچگونه فداکاری در راه به ثمر رساندن انقلاب خودداری نکردند ، پا به پای مردان راهپیمایی کردند ، شعار دادند ، در تظاهرات

شرکت کردند ، شهید دادند ، زندان رفتند ، شکنجه کشیدند ، آواره خانه و خانواده شدند ، دربدری کشیدند ، محرومیتها متحمل شدند . به نظر می‌رسد اینچنین نقش تاریخی برای زن در جهان بی سابقه است در تاریخ اسلام خودمان تنها در صدر اسلام است که می‌بینیم بانوان نقش مؤثری از نظر سیاسی یا نظامی یا فرهنگی ایفا کرده اند ، در دوره های متأخر تدریجا این نقش ضعیف شده و احيانا به صفر رسیده است و همین جهت ایجاب می‌کند که تحقیق کنیم

ص: ۴۴

چه عواملی موجب گشت که زن بار دیگر در صحنه تاریخ ظاهر شود و تاریخ را از (مذکر) بودن محض خارج کند و آنرا " مؤنث " (= مذکر - مؤنث) نماید ؟ پیش از آنکه وارد این بحث شویم یاد آوری این نکته ضروری است که منظور ما از نقش داشتن و نقش نداشتن زن در تاریخ ، نقش مستقیم و ظاهر شدن زن در صحنه تاریخ است ، اما نقش غیر مستقیم و پشت جبهه و صحنه را زن همواره برای خود محفوظ داشته است . زنان در طول تاریخ تنها مولد و زاینده مردان و پرورش دهنده جسم آنها نبوده اند ، بلکه الهام بخش و نیرو دهنده و مکمل مردانگی آنها بوده اند زنان از پشت صحنه و از پشت جبهه جنگ همواره به مردان مردانگی می‌بخشیده اند ما در بسیاری از اشعار حماسی عربی و فارسی می‌بینیم که دلیران و دلاوران در حماسه های خود زنانرا مخاطب قرار داده و از مردانگی و شجاعت و دلاوری خود داد سخن داده اند ، گوئی مرد آگاهانه و یا ناآگاهانه از همه دلیرها و دلاوریهای خود رضایت و تحسین و جلب رضایت زن را منظور می‌داشته است اگر فرصتی دست دهد و قطعات ادبی نظم و نثر که در این زمینه انشاء شده یک جا گرد آید یک فراز جالب و قابل مطالعه ای از نظر جامعه شناسی فراهم می‌گردد اینکه می‌گویند زن آفریننده عشق است و عشق آفریننده مرد و مرد آفریننده تاریخ ، ناظر به نقش غیر مستقیم زن در سازندگی تاریخ است . زن نقش سازندگی غیر مستقیم تاریخی خود را مدیون اخلاق ویژه جنسی خویش ، یعنی حیا و عفاف و تقوا و دور باش زنانه خویش است آنجا که زن دور باش حیا و عفاف را حفظ نکرده و

ص: ۴۵

خود را به ابتذال کشانده این نقش تاریخی را از دست داده است به حق در مورد حیا و عفاف زن گفته شده است : " حیا پادشاهی خود را پس انداز می‌کند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می‌برد و او را به اقدامات مهم وای می‌دارد ، قوائی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است بیرون می‌ریزد. [۸]"

از اینرو گوئی نوعی تضاد و تعارض میان این دو نقش وجود دارد : یا نقش غیر مستقیم و از صحنه بیرون بودن و یا نقش مستقیم و پشت جبهه را رها کردن و نقش غیر مستقیم نداشتن اما در حقیقت تضاد و تعارض غیر قابل جمعی در کار نیست یک راه باریک و ظریف وجود دارد که زن اگر از آن راه برود هر دو نقش را در آن واحد می‌تواند ایفا کند آن راه باریک و ظریف همان است که بانوان ما در ده ساله اخیر طی کردند ویژگی دخالت زن در انقلاب اسلامی ایران در اینست که زن مسلمان ایرانی در عین اینکه در صحنه تاریخ ظاهر شد و مستقیما در کار سازندگی تاریخ با مرد شرکت کرد ، پشت جبهه را رها نکرد ، حیا و عفاف و پوشش لازم را از کف نداد ، دور باش خویش و کرامت و عزت زنانه خویش را محفوظ داشت و خویشتن را مانند زن غربی و زن مدل پهلوی به ابتذال نکشانید

زنان از نظر نقش تاریخی دوره های سه گانه ای را طی کرده اند در برخی دوره ها و بر اساس برخی طرز تفکرها دخالت

ص: ۴۶

مستقیم زن در ساختن تاریخ منفی است در این دوره ها زن جز در اندرون خانه کاری ندارد و نمی تواند داشته باشد و صرفا یک کالای اندرونی است طبعاً در چنین شرائطی هیچیک از استعداد های انسانیش یعنی تفکر ، آگاهی ، بیداری ، آزادی ، اراده و اختیار و انتخاب ، هنر و خلاقیت و ابداع و حتی عبادت و سلوک عارفانه الی الله رشد لازم را طی نمی کند در اینگونه جوامع در حکم یک وسیله و ابزار زندگی خانوادگی است ، یک " شیء " است و به حکم اینکه محیط زندگی زن محدود است به درون خانواده و در بازار به اصطلاح آزاد دسترسی به او میسر نیست ، برای مرد عزیز و گران بها است از اینرو زن در چنین دوره ها و چنین محیطها یک " شیء گران بها " است مانند هر " شیء نفیس و گران بها " دیگر از قبیل برلیان و الماس و غیره در اینگونه دوره ها تاریخ طبعاً " مذکر " است ، زنان نقش مستقیم و محسوس و ملموس در ساختن تاریخ ندارند اگر ما به تاریخ گذشته پیش از نیم قرن اخیر خودمان برویم عیناً همین وضع را می بینیم ، می بینیم زن وجود دارد اما به صورت یک " شیء عزیز و نفیس و گران بها " و معمولاً بی دخالت در تاریخ و حوادث تاریخی . در برخی جوامع زن خانه را رها کرده و وارد اجتماع شده است ، در شؤون علمی ، هنری ، فکری ، سیاسی شریک مرد شده است و به صورت " شخص " در آمده است ، اما نظر به اینکه مدار خویش را به کلی رها کرده و حریم را به کنار زده و خود را رایگان در دسترس مرد قرار داده و در اماکن عمومی ، کاباره ها ، دانسینگها ، حاشیه خیابانها حضور و آمادگی خود را اعلام داشته است ، ارزش و بهای خود را از دست داده است در این جوامع زن شخص است اما

ص: ۴۷

"شخص بی بها " در اینگونه جوامع زن حضور خود را در صحنه تاریخ ثابت کرده در حالی که پشت جبهه را رها کرده است نقش مستقیم خود را در سازندگی تاریخ به کف آورده اما نقش غیر مستقیم را که از آن کمتر نیست از کف داده است . آنجا که زن نقش غیر مستقیم خود را از دست می دهد هم خود را تباه می سازد و هم مرد را زن " مدل پهلوی " که نزدیک چهل سال قشر عظیمی از جامعه زن ایرانی را تشکیل می داد از این نوع بود. [۸] . . .

[۸] افسوس که منافقان فرصت نگارش بقیه مقاله را به استاد ندادند.

ص: ۴۸

بسم الله الرحمن الرحيم

نقش زن در جمهوری اسلامی

الحمد لله رب العالمين باری الخلاق اجمعين و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین . موضوعی که امشب اعلام شده است که درباره آن سخن گفته بشود " ویژگیهای جمهوری اسلامی " است جمهوری اسلامی ویژگیهایی دارد یکی از آن ویژگیها که اعلان کرده اند من در این جلسه درباره اش صحبت بکنم ، " نقش

زن در جمهوری اسلامی " است درباره این مسئله از جنبه های مختلفی می توان صحبت کرد یکی اینکه نقش زنان در به ثمر رسیدن جمهوری اسلامی و در واقع نقش زنان در انقلاب اسلامی ایران که منتهی به جمهوری اسلامی می شود چیست ؟ و دیگر اینکه نقش زن در آینده چیست ؟ در رژیم جمهوری اسلامی زنان چه نقش اجتماعی خواهند داشت ؟ در آن جامعه ای که جامعه اسلامی خواهد بود و با رژیم جمهوری اسلامی اداره می شود ، خانمها چه نقشی خواهند داشت ؟ آیا نقش خواهند

ص: ۴۹

ص: ۵۰

مردها را هم چند برابر می کنند یعنی نه تنها ترمزی برای مردها نمی شوند ، نیروی محرکی هم برای مردها به شمار می روند ، و این مطلب در این نهضت فوق العاده مشهود بود البته عرض کردم این علاوه بر نقش مستقیم فوق العاده و خارق العاده ای است که خانمها در این قضایا داشتند و آن شرکتشان در تظاهرات و راهپیمائیها آنها با حفظ میزانه و معیارهای اسلامی و با شعارهای اسلامی و از اینها بالاتر جلوی گلوله ها رفتن است که در روز هفده شهریور در میدان شهدا آن طوری که معمولاً نقل می کنند و فیلمها نشان می دهد زنها بیشتر از مردها شهید دادند و این زنها بودند که در میدان شهدا نشستند و مورد رگبار ظالمانه دشمن قرار گرفتند و چقدر زن در آنجا شهید شد ! و این فاجعه هفده شهریور نقطه عطف عجیبی در این انقلاب اسلامی بود ، یعنی جریانی بود که همان وقت گفته شد که فرماندار نظامی وقت تهران رفت پیش شاه بعد از این تیرباران عجیب مردم که بیش از هزار نفر به شهادت رسیدند و تا سه هزار شهید هم گفته اند و فکر می کردند که دیگر انقلاب را خوابانند همانطور که در پانزده خرداد مشاهده کردید در پانزده خرداد زنان نقش زیادی نداشتند بعد از پانزده خرداد یک نوع حالت وحشت و عقب نشینی ولو برای مدت موقت در مردم پیدا شد فاجعه خونین پانزده خرداد پانزده سال این انقلاب را عقب انداخت بعد از فاجعه هفده شهریور که از نظر کشتار از فاجعه پانزده خرداد مهمتر بود گفتند که فرماندار نظامی وقت رفت پیش شاه و گفت قربان ! تا بیست و پنج سال دیگر خیالنان راحت باشد ولی از فردایش دو مرتبه قضیه شروع شد اگر زنها شرکت نمی داشتند مطمئناً از فردایش هر زنی دست بچه خودش را می گرفت ، دست شوهر خودش را می گرفت

ص: ۵۱

می گفت دیگر نمی گذارم از خانه بروی بیرون ، ولی از فردایش بیشتر تشویق و ترغیب کردند و این فاجعه نه تنها وقفه ای ایجاد نکرد و چوب لای چرخ انقلاب نگذاشت بلکه حرکت موتور انقلاب را شدیدتر و تندتر کرد حالا ریشه این قضیه چیست ؟ چه تحولی در طول این ده بیست سال رخ داد که زنان توانستند یک چنین نقش اجتماعی انقلابی را ایفا کنند . در اینجا من می خواهم به یک اصل کلی که هم برای مردها و هم برای زنها مفید است اشاره کنم و آن اینکه انسان با دو بال حرکت می کند یکی بال آگاهی است انسان بی خبر جاهل اصلاً از محیط خودش آگاه نیست ، اصلاً نمی داند چه می گذرد او به افق حیوان بلکه به افق جماد نزدیک است اصلاً نمی داند چه خبر است انسان اگر بخواهد حرکت بکند ، باید آگاه باشد و بداند ، باید بفهمد و درک بکند ، باید عالم باشد و با دانش آشنایی داشته باشد ، با انواع دانشها از آن جمله دانش اجتماعی آدم بی خبر و ناآگاه کور است آدم کور چه حرکت تندی می تواند بکند ؟ آدمی که از چشم ظاهر محروم است ، وقتی در

خیابان راه می‌رود می‌بینید با چه احتیاطی عصایش را به زمین می‌زند و قدم بر می‌دارد؟! ولی همان آدم اگر چشم داشته باشد، با چه سرعتی در خیابان حرکت می‌کند؟ به صورت ماریپیچ از لای ماشینها خودش را رد می‌کند در حالی که یک آدم کور اگر بخواهد از یک طرف خیابان به طرف دیگر آن برود، نمی‌تواند مگر دیگری دستش را بگیرد. مستبدها و استعمارگرها سالهای زیاد از ناآگاهی و بی‌خبری مردم استفاده می‌کردند مردم ناآگاه و بی‌خبر بودند، هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد، هر جنایتی مرتکب می‌شد، اگر

ص: ۵۲

لاقبا، یک سید تک، هیچ چیز هم نداشت، هیچ وسیله ای نداشت یک طلبه چند سالی در قزوین، مختصری در تهران، چهار سالی هم در نجف تحصیل کرد سرپرشوری داشت به فکر آگاه سازی ملل مسلمان افتاد راه افتاد با

ص: ۵۳

آن مشکلاتی که مسافرتها در آن زمان داشت اکثر کشورهای اسلامی را گردش کرد و از نزدیک مطالعه نمود ایران را که خودش ایرانی بود دیده بود به ترکیه رفت آن زمان دوره عثمانی بود ترکیه مرکز خلافت اسلامی بود یعنی در واقع همه کشورهای اسلامی غیر از کشور ایران که شیعه بود زیر نفوذ ترکیه آنوقت بود، یا جزئش بودند و یا تحت الحمایه اش بودند مصر رفت، مدتها در مصر ماند، سفر مکه رفت، حجاز را دید، هند رفت، هندوستان را کاملاً از نزدیک مطالعه کرد، افغانستان رفت، همه این کشورهای اسلامی را پا زد، از نزدیک مطالعه کرد و در همه جا هم به افشاگری و بیدارسازی پرداخت به علاوه به کشورهای اروپایی رفت، دنیای غرب را شناخت، به مقاصد و نیات دنیای غرب آگاه شد، ریشه دردها را شناخت، ریشه دردها را در استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد بیماری روانی مردم را جدایی دین از سیاست دانست دید عجب فکر خطرناکی را استعمار در میان مردم تبلیغ کرده که دین یک مسئله است، سیاست مسئله ای دیگر، کار دین را به دینداران واگذارید، کار دین جایش مسجد است دین یعنی در مسجد و معبد بودن، دعا و نماز خواندن میدان سیاست و میدان اجتماع چیز دیگری است همین چندی پیش بعد از رفتن شاه و قبل از آمدن امام، دیدید انورسادات این عامل استعمار خارجی چه حرفی زد؟! او هم به مردم مصر گفت باید در مصر جدایی دین از سیاست حفظ شود، دین مال مساجد و معابد است سید جمال فکر جدایی دین از سیاست را به کلی محکوم کرد که اسلام دین سیاست است، اسلام دین اجتماع است پیغمبر اسلام همین قدر که از آن اسارت مکه خارج شد و هجرت کرد به مدینه و یک محیط آزاد پیدا کرد، اول کاری که کرد حکومت تشکیل داد

ص: ۵۴

خودش در رأس یک حکومت قرار گرفت. غرض اینکه یک نفر با نداشتن هیچ وسیله ای توانست به ملت‌های مسلمان آگاهی ببخشد تمام نهضت‌های اسلامی که در کشورهای اسلامی رخ داده مثل نهضت مشروطیت در ایران، انقلاب استقلال در عراق، نهضت‌های آزادیبخش در هندوستان، در افغانستان، در ترکیه، در مصر، در هر یک از کشورهای عربی، بذرش را سید جمال در صد سال پیش کاشت. مردم را برای همیشه نمی‌شود ناآگاه نگه داشت گذشته از این خود پیشرفت و توسعه تمدن خواه ناخواه منجر به یک سلسله بیداریها می‌شود ماشین چاپ که اختراع شد، مطبوعات خواه ناخواه زیاد می‌شود استعمار

چه بخواهد چه نخواهد ، افکار پخش می‌شود و انواع وسائل ارتباطی دیگری که هست این بود که به فکر نیرنگ دیگری افتادند و آن اینست که آن بال دیگر را خراب کنند بال دیگر چیست ؟ بال اراده ، بال احساس شرف و کرامت ذات و اینکه من انسان هستم ، بال اخلاق تا وقتی که مردم جاهل بودند ، برنامه فاسد کردن انسانها از نظر اخلاق چندان برای استعمار مطرح نبود ، نیازی به آن نبود ولی از روزی که دیدند آگاهی تدریجا دارد پیدا می‌شود ، نمی‌شود جلوی آگاهی را گرفت و مردم با برای همیشه در بی خبری گذاشت ، گفتند حالا وقت اینست که آن بال دیگر را از مردم بگیریم و آن ، بال اخلاق ، بال پاکی و طهارت است اینجا بود که به مسئله اشاعه انواع فساد اخلاقها به عنوان یک مخدر و یک امر تخریب کننده پرداختند ولی این مسئله را به این نام نمی‌گفتند ، همان را هم به نام تمدن می‌گفتند ، به نام پیشرفت ، به نام آزادی به نام تمدن و پیشرفت و

ص: ۵۵

آزادی ، از راه فساد اخلاق ، بی حسی ایجاد می‌کردند انسان اگر عالم و آگاه هم بشود ، وقتی که خلقش ، روحیه اش فاسد شد ، نه تنها آن آگاهی به سود خودش و به سود جامعه اش نیست بلکه همان آگاهی بیشتر به زیان جامعه اش تمام می‌گردد می‌شود : (چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا) تا روزی که دزد نبود چراغ نداشت ، از روزی که چراغ پیدا کرد ، دزدش کردند که از آن چراغ به نفع دزدی استفاده کند این یک برنامه ای بود که اشخاص آگاه متوجه آن بودند . در حدود هفده سال پیش شاید چند ماهی قبل از انقلاب پانزده خرداد ، در آبادان می‌خواستند یک سینما بسازند در کنار مسجد بعد از فوت مرحوم آیه الله بروجردی بود در زمان حیات ایشان نمی‌توانستند این کار را بکنند هنوز هم مراجع بعدی قوت و قدرتی پیدا نکرده بودند از این خلا فورا می‌خواستند اینجور استفاده ها ببرند علمای خوزستان داد و فریاد کردند که حالا سینما می‌خواهید بسازید چرا کنار مسجد ؟ ! آمدند قم و تهران و علما هم شروع کردند به اقدام کردن به انواع مختلف اقدامها : تلگرافها ، اعتراضها ، انتقادهای یکی از روحانیون که مأمور شده بود برود با یکی از مقامات در این زمینه صحبت بکند که آقا آخر این چه مرضی است که شما دارید ، خود او برای من نقل کرد که من به آن مقام گفتم آقا ! من فعلا راجع به سینما حرفی ندارم من نمی‌خواهم به شما بگویم سینما نداشته باشید چون گوش نمی‌کنید این کارهای شما از نظر خودتان حساب شده است چه منطقی در اینجا دارید ؟ (گفت خیلی صریح و رک با او حرف زدم) گفتم ممکن است بگوئید که ما می‌خواهیم از این راه تمدن را توسعه بدهیم ممکن است بگوئید که ما می‌خواهیم

ص: ۵۶

از این راه چنین بکنیم آخرش گفتم ممکن است منظورتان از اینکه سینماها را اینقدر کمک می‌دهید و امکانات و تسهیلات برایشان فراهم می‌کنید این باشد که جوانها بروند آنجا و در آن محیط خلوت تعلیماتی به آنها بدهید و آنها را سرگرم یکدیگر بکنید برای چه ؟ منظورتان اینست که جوانها اعم از پسر و دختر فیلشان یاد هندوستان سیاست نکند ، سرشان گرم عیاشی و عشق‌بازیها و معشوقه گیرها و بوی فرند و گرل فرند و امثال اینها بشود و آنچنان سرگرم و بی حس این مسائل بشوند که دیگر به فکر سیاست نیفتند گفت تا این را گفتم قاه قاه زد زیر خنده (نخست وزیر وقت هم بود یعنی می‌خواست چند روز دیگر نخست وزیر شود) و گفت همین است . اینهایی که هروئین وارد می‌کردند یعنی خاندان [شاه] که هنوز هم دنباله سفارشات وارد می‌شود (می‌گفتند الان دارد لباس بچه از گمرک می‌رسد ولی داخل آنها هروئین است) به آدرس همین

شاهزاده خانمها ، همینهایی که آنهمه دم از آزادی و حقوق بشر می‌زدند و دم از آزادی زن می‌زدند ببینید اینها چه نوع آزادی می‌خواستند ؟ ! برای چه این کار را می‌کردند ؟ واقعا فقط به طمع پول بود و می‌خواستند استفاده پولی ببرند ؟ ! اینقدر اینها پول بلند کردند که دیگر من خیال نمی‌کنم که این هم از آن نظر باشد ممکن است به این جهت هم باشد ولی جهت عمده این بود که این اعتیادها مردم را بی‌حس می‌کند ، مردم را بی‌روح می‌کند ، مردم را بی‌اراده و بی‌تصمیم می‌کند ، از انسانیت و اخلاق انسانی ساقط می‌کند . مسئله آزادی زن را مطرح کردند آیا واقعا اینها می‌خواستند به زنها آزادی بدهند ؟ اینها که یک ذره به مردها حاضر نیستند آزادی بدهند ، آیا می‌خواستند به زنها آزادی بدهند ؟ یا نه ، دیدند جلوی

ص: ۵۷

آگاهی مرد و زن هیچکدام را نمی‌شود گرفت ، بالاخره نمی‌شود ایران مدرسه نداشته باشد ، باید داشته باشد تا کلاس شش هم بخوانند چشمهایشان باز می‌شود ، دیپلمه شوند بیشتر چشمهایشان باز می‌شود ولی باید این عنصر را از نظر اخلاقی فاسد کرد که آگاهی نه تنها به او نتیجه ندهد بلکه نتیجه معکوس بدهد آنوقت آمدند دبیرستانهای مختلط تأسیس کردند برای چه ؟ هدف چه بود ؟ دانشگاهها که وضع عجیبی داشت در حدود دوازده سال پیش ، از دانشکده ادبیات (آنوقت من در دانشکده الهیات تدریس می‌کردم) از من دعوت شد که در دوره فوق لیسانس و دکترای آنجا که کلاسهای آن معمولا چهار پنج نفر بیشتر نیستند تدریس کنم دعوت رسمی شد ، ابلاغ صادر شد من هم نمی‌رفتم اصرارهای خیل زیادی شد و دلائل بسیاری آوردند که چنین نیازی به فلسفه اسلامی هست و اگر شما بیایید چنین و چنان می‌شود و من یک روز رفتم تا رفتم داخل سالن دانشکده ادبیات ، واقعا وحشت کردم (آن کلاس در زیر زمین تشکیل می‌شد) من سالن سینما را تا آنوقت ندیده بودم هنوز هم ندیده ام ولی آنچه را که درباره سالن سینما شنیده بودم آنجا شهود کردم حقیقتا شرمنده شدم از آن اطاق که بیرون آمدم بروم زیر زمین برای درس ، از یک کناری خودم را کشیدم ، سم را پائین انداختم رفتم آنجا چهار کلمه درس گفتم و گفتم خدا حافظ اینجا جای من نیست . ولی در این بینها جریانهای دیگری رخ داد و آن اینکه با این فساد اخلاق در میان پسران آگاه و دختران آگاه و بالخصوص در میان خانمها مبارزه شد ، مبارزه عجیب و شدیدی منطقی در میان آمد که خود منطق اسلام بود : ای خانم ! ای زن ! تحصیل بکن ، درس

ص: ۵۸

بخوان ولی پوشش اسلامی را هم حفظ کن حجاب در اسلام زندانی شدن زن نیست من می‌توانم با کمال افتخار سهم خودم را در اینجا ذکر بکنم و خدا را شکر می‌کنم کتاب (مسئله حجاب) را که من در آنوقت نوشتم و این منطق معتدل اسلام را ذکر کردم و خوشبختانه تا به حال بیش از بیست بار و هر بار در بیش از ده هزار نسخه چاپ شده و مرتب هم هنوز می‌خواهند ، نقش بسیار عظیم و فوق العاده ای داشته است من نقش زن را در آنجا روشن کرده ام که ای زن ! تو باید پوشش داشته باشی و فلسفه پوششت هم اینست تو نباید خودآرایی بکنی شرکت زن در مجامع به معنی اختلاط با مرد نیست این همدوشی که اینها می‌گویند کلک و حقه است تو می‌توانی عفاف و پاکی خودت را حفظ کنی ، پوشش اسلامی خودت را حفظ بکنی ، آگاهی خودت را هم به دست آوری شما دیدید که در طول این چند سال کم کم قشری به وجود آمد از خانمهای تحصیلکرده بدون آنکه در دام فساد اخلاق گرفتار شوند یعنی قشری خانم به وجود آمد هم آگاه و هم پاک در پسرها هم همینطور ، یعنی متقابل بود امکان ندارد پسر فاسد باشد و دختر درست پسرها و دخترهای ما آگاهی و پاکی را

توأما به دست آوردند یک آدم آلوده کثیف شهوتران ، چه پسر و چه دختر نمی تواند از او مجاهد به وجود بیاید مجاهد مخلوق آگاهی و پاکی هر دو است یک روح آگاه و پاک می تواند مبارز و مجاهد باشد یادتان هست در چند سال پیش چقدر [با حجاب دختران محصل] مبارزه می شد ؟ دشمن اینها را خوب حساب کرده بود و خوب آگاه بود و خوب احساس خطر می کرد چرا چند سال پیش اول سال تحصیلی یک دفعه از طرف مأمورین ساواک که پستهای عالی در وزارت آموزش و پرورش داشتند ریختند در مدارس

ص: ۵۹

دخترانه ، بی خبر داخل کلاسها شدند و روسریها را از سر محصلین کشیدند ؟ آیا فقط منظور شهوترانی شخصی داشتند ؟ اینها از این حرفها خیلی دارند احساس خطر می کردند از نظر آنها دبیرستانهایی (چه پسرانه و چه دخترانه) که در این کشور به وجود آمد که هم تعلیم می داد و هم تربیت دینی و مذهبی می کرد کانون خطر بود برای آنها و بالاخص از ناحیه دبستانها دبیرستانهای درست اسلامی دخترانه خطر را بیش از همه جا احساس می کردند آیا در دو سه سال پیش نبود که دانشگاه تصمیم گرفت (البته همه اطلاع داشتند ، ما هم اطلاع داشتیم که این تصمیم بعد از فرمانی بود که از دربار صادر شده بود و آن کسی هم که بیش از همه جوش و جلای این کار را داشت خواهر دوقلوی شاه بود) که نباید یک خانم با حجاب وارد دانشگاه بشود ؟ برای چه ؟ اینها آزادی می خواستند ؟ یا دیدند عجب ! دخترها دارند با سواد می شوند ، پاکی خودشان را هم دارند حفظ می کنند و در آینده اینها خطری خواهند بود ، اینها به صورت زنان مبارز در خواهند آمد و چه مقاومت شکوهمندی در همان شرائط اختناق خانمها کردند گفتند ما باید دانشگاه برویم و باید هم پوشش اسلامی خودمان را حفظ کنیم اینجا بود که در جوانان ما اعم از پسر و دختر ، دو بال به موازات یکدیگر روئید : بال آگاهی و بال اراده و عفاف و پاکی ، و با این دو بال بود که اینها توانستند در فضای مبارزه پرواز و حرکت بکنند . این مطلب ، مقدمه ای بود برای این حرف : اینهایی که در این ایام اخیر که مسئله پوشش اسلامی مطرح شد باز به نام آزادی و حقوق زن شروع کردند به داد و فریاد کردن که آزادی ما از بین رفت چه کسانی بودند ؟ من به خودشان کار ندارم که چه کسانی بودند ، شما

ص: ۶۰

بهتر می دانید چه کسانی بودند اینها همان افرادی بودند که در دوره سابق رهبری خواهرهای شاه را پذیرفته بودند آیا آنها برای زن آزادی می خواستند ؟ همینهایی بودند که در دو سه ماه پیش به عنوان حمایت از قانون اساسی داشتند میتینگ می دادند ، راهپیمایی می کردند چه کسانی مبارزه کردند ؟ فیلمهایش وجود دارد ، همه شما در راهپیمائیا دیده اید زنان آزاد به قول آنها بودند یا زنان آزاد به قول ما بودند ؟ آیا پوشش اسلامی دارها بودند یا بی پوششهای اسلامی بودند ؟ چه کسانی بودند که جلوی گلوله رفتند و شهید شدند ؟ اینها بودند یا آنها ؟ این بود که این آگاهی ای که در طول این ده بیست سال به مردم داده شد ، این اسلام راستینی که واقعا راستین به مردم تفهیم شد نقش اساسی داشت البته در اینجا رهبری رهبر فوق العاده مؤثر بود می دانید که چه چوبهایی لای چرخ انقلاب گذاشتند در سفری که خود ما رفتیم پاریس ، ایشان با آن تیز هوشی و دوربینی ای که دارند صریحا و اکیدا گفتند (قبلا هم گفته بودند) شرکت خانمها در تظاهرات و راهپیمائیا ولو با منع صریح پدران و شوهرانشان مواجه شوند ، واجب است شوهرها و پدرها حق ندارند که مانع شرکت اینها بشوند در ایامی که در تهران بودند در دبستان علوی ، می دانید که پیش از ظهر را اختصاص داده بودند به آقایان و بعد از ظهر را به خانمها و

مخصوصا خانمها که می آمدند همجوم خیلی زیاد می شد و خانمهایی که بیشتر احساساتی می شدند ، بیحال می شدند عده ای در آنجا گفتند ممکن است این برنامه کم کم منجر به تلفات بشود هر روز چندین نفر از این خانمها بیهوش می شوند ، بیحال می شوند ، گریه می کنند ، فریاد می کنند و این برنامه خانمها باید تعطیل بشود . به

ص: ۶۱

آقا پیشنهاد شد که این برنامه خانمها را اجازه بدهید که تعطیل شود گفتند ما شاه را با همینها بیرون کردیم همینها شده را از مملکت بیرون کردند من برنامه را تعطیل نمی کنم در اعلامیه اخیرشان فرموده اند که زنان همدوش مردان ، برابر با مردان در این انقلاب سهیمند بلکه جلوتر از مردان ، که این یک واقعیت است.

ولی ما باید کوشش بکنیم که این را از دست ندهیم صراط مستقیم باریک است کمی از این طرف برویم پرت می شویم ، کمی از آن طرف برویم هم پرت می شویم ، اندکی به نام عفت و عصمت و پاکی ، زن را بکشانیم به گوشه صندوقخانه ها ، پرت شده ایم ، یک ذره به نام دخالت خانمها در اجتماعات و فعالیتها حریم [۱] را بشکنیم نیز از آن طرف افتاده ایم شرکت ملازم با اختلاط نیست شرکت ملازم با نوعی التذاذ جنسی از یکدیگر بردن نیست پیغمبر اکرم در مسجد مدینه ، زنها را اجازه می داد می آمدند ، مردها را هم اجازه می داد می آمدند زنها را منع نکرد ولی یک دفعه فرمود ای کاش ما برای خانمها در دیگری از مسجد باز بکنیم (دلش نمی خواست که زنها و مردها از یک در داخل و خارج شوند به یکدیگر تنه می زدند ، فساد از همین جا پیدا می شود) که بعد باب النساء را ساختند و الان هم در همان محل در مسجد مدینه دری هست به نام باب النساء که مخصوص زنها است زنها و مردها می آمدند در مسجد پیغمبر ، پای وعظ پیغمبر می نشستند ، وقتی که خارج می شدند چون کوچه های مدینه تنگ بود ازدحام جمعیت میشد ، زن و مرد با یکدیگر مخلوط می شدند ، مرد جوان بود ، زن جوان

[۱] در " مسئله حجاب " این حدود کاملا مشخص شده.

ص: ۶۲

بود ، احيانا به یکدیگر تنه می زدند فرمود بهتر اینست که زنها از وسط حرکت کنند مردها از کنار یا شاید عکسش را فرمود پیغمبر اکرم خوش نداشت که این حرکت به صورت اختلاط باشد منطق صحیح همین است . بنابراین شرکت زن در فعالیتهای اجتماعی ملازم اینست که در شرائطی که فتنه انگیز است مثل ازدحامها [اختلاط نباشد و حریم رعایت شود] البته در غیر ازدحام اشکالی ندارد مثلا در اتوبوس زنها نشسته اند ، مردها هم نشسته اند ، ازدحام نباشد اشکالی ندارد من همیشه حتی در کتاب مسئله حجاب اعتراض کرده ام به طرز زیارت رفتن در اعتاب مقدسه که از قدیم هم معمول بوده زن و مرد قاطی می روند بعد به یکدیگر فشار می آورند ولو اینکه در حرم امام رضا باشد کار درستی نیست در قدیم الایام زیارتگاهها اینقدر شلوغ نبوده ولی در این سالها که اینقدر شلوغ شده حق اینست که ساعاتی را مثلا پیش از ظهر را به مردها و بعدازظهر را به زنها اختصاص بدهند یا بالعکس ، یک چنین کاری بکنند لااقل در مواقع ازدحام چنین کاری بکنند این طرز زیارت رفتن با روح اسلامی چندان سازگار نیست پس ما نه از آن طرف بیفتیم و نه از این طرف ما باید حد وسط و حد اعتدال را حفظ کنیم اسلام دین معتدل است . پیغمبر اکرم زنها را در جنگها شرکت می داد ولی آنها کاری را که بیشتر متناسب با زنها بود انجام

می‌دادند احیانا در یک مواقع شدت زنها هم شمشیر بر می‌داشتند چنانکه در جهاد اسلامی اگر موقع دفاع بشود ، زن و مرد و کوچک و بزرگ ، همه باید شرکت بکنند و شرکت می‌کنند ولی رسول اکرم حتی الامکان زنها را به کارهای متناسب با خودشان مثل پانسمان کردن می‌گماشت نسیبه جراحه

ص: ۶۳

زنی است که در جنگ احد شرکت کرد و در جنگها زیاد شرکت می‌کرد و یکی از کارهایش جراحی بود به این معنی که زخمها را پانسمان می‌کرد او و زنها دیگری وسائل پانسمان را با خود به میدان جنگ می‌بردند و مجروحین را پانسمان می‌کردند که این خود همکاری است و احیانا اتفاق می‌افتاد که همین نسیبه خودش می‌جنگید ، در جنگ احد خیلی جنگیده است و خودش جزء مجروحین شد ضربتی روی شانه اش فرود آمد به قدری این ضربه سنگین و هولناک بود که بعد از اینکه معالجه شد ، گودالی روی شانه اش باقی ماند و بعد که پیرزن شده بود دخترهایی که آن دوره را درک نکرده بودند هی می‌آمدند از او توضیح می‌خواستند که بگو چطور شد که روی شانه تو اینطور شد ؟ و او هم با طول و تفصیل برایشان نقل می‌کرد . منطق اسلام یک منطق معتدل است بعد از این هم جامعه اسلامی و جمهوری اسلامی بدون شرکت زنها قابل دوام نیست در پیش نویس قانون اساسی برای زنها موقع بسیار به جا و مناسبی پیش بینی شده است عنوان اولیه با عنوان ثانویه به اصطلاح در آنجا اشتباه نشده است من هنوز آن پیش نویس را ندیده ام که بخواهم از روی دیده خودم اظهار نظر بکنم هنوز فرصت نکرده ام ببینم ولی اجمالا می‌دانم که چنین است من در پاریس وقتی که در جلسه خلوتی در خدمت امام بودم و صحبت می‌کردم ، داشتم مسائلی را که امروز مطرح است و بالخصوص برای فرنگیها نسبت به حکومت آینده مطرح است یک یک بیان می‌کردم ، تا یکی دوتایش را گفتم ، فرمودند مسئله زن دیدم خود ایشان بیش از اینکه من توجه داشته باشم ، به این مسئله توجه دارند در کمال صراحت در

ص: ۶۴

مصاحبه هایشان که در روزنامه ها هم چاپ شد ، همانوقت اظهار نظر کردند که زنها حق رأی دادن و حق رأی گرفتن دارند که یک دفعه در یک مصاحبه که خبرنگاران اطلاعات و کیهان هر دو رفته بودند پاریس و با ایشان مصاحبه کرده بودند ، این قسمت افتاده بود بعد ، از آنجا به خود من تلفن شد که این قسمت را حتما در آنجا بگنجانید منتها چون گفتند به اطلاعات بگو من به اطلاعات گفتم و در اطلاعات چاپ شد ولی در کیهان چون از آنجا غفلت شد که به من گفته شود ، این قسمت چاپ نشد اینکه این قسمت در اطلاعات بود ، به خاطر این بود که خود آقا پیغام دادند که حتما این قسمت باید چاپ شود . ولی این را هم توجه داشته باشید که اینها به معنی اختلاط نیست وارد شدن زن در اجتماع به معنی اینکه اجتماع محیط شهوترانی بشود نیست و نخواهد بود این به معنی اینست که زن و مرد دو انسانند و در انسانیت متساوی و متشابه یعنی در آنچه که به انسانیت انسان مربوط می‌شود برابر و همانند یکدیگرند ولی در عین حال مرد انسان مذکر است و زن انسان مؤنث در خود طبیعت میان مرد و زن تفاوتی هست ، زن چیزهایی از احساسات ، عواطف ، طرز تفکر ، طرز برداشتها ، توانائیها و استعدادهای بدنی دارد که مرد ندارد و مرد خصوصیتی دارد که زن ندارد در عین حال که در انسانیت با یکدیگر متشابه و متساوی هستند ، این جهت را هم نباید فراموش کنیم که در متن خلقت و فطرت ، مدار زن و مدار مرد تفاوتی دارند ما

نباید تحت تأثیر فرنگیها اختلافات و تفاوتهایی را که میان زن و مرد هست که دست خلفت و دست خدا گذاشته است برای اینکه ایندو مکمل یکدیگر باشند نادیده بگیریم یعنی اگر زنها در

ص: ۶۵

خلقت جسمی و خلقت روحی عینا مانند مردها بودند نقص بود و اگر مردها عینا مانند زنها بودند نیز نقص بود ایندو طوری خلق شده اند که مکمل یکدیگر هستند ما این حساب را نباید فراموش کنیم من در کتاب نظام حقوق زن در اسلام گفته ام که تساوی حقوق زن و مرد یک مسئله است ، تشابه حقوق زن و مرد مسئله دیگر است اینها از نظر حقوق متساویند ولی متشابه نیستند تساوی توجه به کمیت است ارزش کمی حقوق زن و مرد برابر با یکدیگر است بلکه من ثابت می‌کنم که ارزش کمی حقوق زن بیشتر از مرد است و باید هم به یک دلیل خاص بیشتر باشد ولی از نظر کیفی چطور ؟ از نظر کیفی اینطور نیست وظائف کیفی ایندو در یک قسمتهایی متفاوت است حقوق اینها از نظر کیفیت از یک جنبه هایی متفاوت است مجازاتهای اینها از نظر کیفی در یک مواردی متفاوت است تساوی حقوق زن و مرد و تشابه حقوق زن و مرد نباید با یکدیگر اشتباه شود یکی از افتخارات حقوق اسلامی اینست که حقوق زن و مرد را متساوی می‌داند ولی متشابه نمی‌داند . قانون اساسی پیش نویسی دارد که عده ای از علما و مدرسین قم دیده اند و قرار است عده زیاد دیگری از صاحب نظران ببینند و بعد هم در اختیار همه مردم قرار داده بشود و همه صاحب نظران در آینده روی آن اظهار نظر بکنند تصویب قانون اساسی غیر از رفراندوم است در رفراندوم فعلا ما رژیم را تعیین می‌کنیم که آیا رژیم ما جمهوری اسلامی باشد یعنی رژیمی باشد که شکل رژیم جمهوری است و محتوای آن اسلامی ؟ اما اینکه مواد قانون اساسی بر اساس رژیم جمهوری اسلامی چگونه باید باشد ، همه صاحب نظران باید اظهار نظر بکنند که در کادر اسلامی چگونه باید نظر داد . الان ما

ص: ۶۶

قانون اساسی تمام شده نداریم روی این پیش نویس همه مردم می‌توانند اظهار نظر کنند ولی بر طبق معیارهای اسلامی به هر حال در قانون اساسی آینده آنچه که من فکر می‌کنم همین است : از ویژگیهای جمهوری اسلامی در آینده اینست که زن و مرد دارای حقوق متساوی و نه دارای حقوق متشابه هستند در کتاب " نظام حقوق زن در اسلام " فرق ایندو را با یکدیگر تا حدود زیادی توضیح داده‌ام . وصلى الله على محمد و آله الطاهرين

ص: ۶۷

ص: ۶۸

بخش چهارم اهداف روحانیت در مبارزات

ص: ۶۹

اهداف روحانیت در مبارزات

خدایا به یاد تو و به نام تو و به امید تو موضوع سخن همان طوری که شنیدید اهداف روحانیت در مبارزات است ، و من در این جلسه ضمن اینکه به اهداف کلی روحانیت در مبارزات خودش در طول تاریخ اشاره می‌کنم ، بیشتر می‌خواهم هدفهای روحانیت را در نهضت اسلامی معاصر موجود تشریح بکنم ما امروز نهضتی اسلامی و تاریخی و عظیم و کم سابقه اگر نگوئیم بی سابقه داریم موجود که از بطن جامعه ما برخاسته است و ما در متن آن قرار گرفته ایم و روحانیت ما این نهضت را رهبری می‌کند می‌خواهیم هدفهای این نهضت را بشناسیم اگر می‌گوئیم هدفهای روحانیت یعنی هدفهای این نهضت ، چون می‌دانیم که امروز تمام قشرها و طبقات مختلف ملت ایران در روحانیت تجسم پیدا کرده است و روحانیت در آن شخص بسیار بسیار بزرگ تاریخی (گریه استاد) که نامش و یادش قلب مرا به لرزه در می‌آورد یعنی استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی آقای خمینی تجسم یافته است ابوالعلائی معری معروف در جلسه ای که با سید مرتضی علم الهدی برای اولین بار ملاقات کرد و شخصیت و عظمت او را دید بعد که از او سؤال کردند چه دیدی و کجا بودی و

چگونه آدمی دیدی ؟ شعر معروفی دارد ، می‌گوید:

لو جئته لرایت الناس فی رجل
و الدهر فی ساعه و الارض فی دار

می‌گوید اگر بیایی آنجا ببینی، تمام مردم را در فرد و تمام دهر و روزگار و ساعات را در یک لحظه و تمام زمین را در یک خانه منحصر می‌بینی کمتر در تاریخ سابقه دارد که ملتی و خواسته های ملتی در یک فرد اینچنین تشخص و تجسم پیدا کند و این همیشه درجایی است که آن فرد از فردیت خودش خارج شده است و تجسم ایده های عالی جامعه است بنابراین هدفهای روحانیت یعنی هدفهای این نهضت و هدفهای این نهضت یعنی هدفهای روحانیت . ما اگر بخواهیم هدفهای این نهضت را تشریح بکنیم آنهم در یک جلسه ، بهتر اینست که یک مقایسه اجمالی بکنیم میان هدفهای این نهضت و هدفهایی که بعضی مصلحان اسلامی مثل سید جمال الدین اسدآبادی به صورت فردی در قیامهای اصلاحی خودشان داشته اند و نیز هدفهای نهضتهای صد ساله اخیر که یا به رهبری روحانیت و یا به شرکت و تایید روحانیت صورت گرفته است و هر کدام هدفی داشته است مثل جنبش تنباکو که یک نهضت ضد استعماری آنهم ضد استعمار اقتصادی بود ، و یا نهضت استقلال عراق که آن هم مانند نهضت تنباکو به رهبری روحانیت صورت گرفت : بعد از جنگ بین الملل اول و متلاشی شدن حکومت عثمانی انگلیسها عراق را احتلال و اشغال کردند روحانیت شیعه در آنجا قیام کرد آیه الله میرزای شیرازی کوچک (جنبش تنباکو را میرزای شیرازی بزرگ و جنبش عراق را میرزای شیرازی کوچک اداره و رهبری کرد) فرمان جهاد داد ، مسلمانان کشته های زیادی دادند تا بالاخره استقلال عراق را به دست آوردند آن نهضت هم یک مبارزه

ضد استعماری بود ولی ضد استعمار سیاسی و دیگر مبارزه و جنبش مشروطیت که در آن، روحانیت یکی از دو شریک بزرگ بود یعنی روحانی و غیر روحانی هر دو در آن شرکت داشتند جنبشی بود که ماهیت سیاسی داشت، جنبشی بود ضد استبدادی و دیگر، جنبش ملی شدن صنعت نفت در بین سالهای ۲۹ تا ۳۲ که آن هم جنبش بزرگی بود در کشور ما، یک جنبش ضد استعمار اقتصادی که باز در این نهضت روحانیت شریک و مؤید بود ولی منحصر به روحانیت نبود این نهضت هم ماهیت ضد استعماری داشت بنابراین جنبش تنباکو ماهیت ضد استعمار اقتصادی، جنبش عراق ماهیت ضد استعمار سیاسی، جنبش مشروطیت ماهیت ضد استبداد و جنبش نهضت ملی شدن صنعت نفت ماهیت ضد استعمار اقتصادی داشته است. ما می‌توانیم نهضت امروز را با هر یک از این نهضتها مقایسه کنیم ببینیم آیا شبیه یکی از اینها هست؟ و شبیه کدامیک از اینهاست؟ و یا شبیه هیچکدام نیست؟ دومین چیزی که باید مقایسه بکنیم اینست که یک سلسله حرکتهای و نهضتهای کوچک و بزرگ دیگر هم در کشور ما وجود داشته و دارد: نهضتهایی برای آزادی، نهضتهایی برای دموکراسی، نهضتهایی به نام حقوق بشر، نهضتهایی بر ضد استثمار که این نهضت را با هر یک از اینها هم می‌توان مقایسه کرد که آیا شبیه یکی از اینهاست؟ اگر هست شبیه کدامیک است و یا شبیه هیچکدام نیست. در اینجا لازم است مطلبی را عرض بکنم که تشریح هدفهای یک نهضت از ماهیت آن نهضت جدا نیست همچنانکه از رهبری آن

نهضت جدا نیست ما نمی‌توانیم رهبری یک نهضت را تشریح بکنیم بدون آنکه ماهیت یا هدفهای آن نهضت را بشناسیم، یا هدفهایش را تشریح کنیم بدون آنکه توجه به ماهیتش داشته باشیم، و یا ماهیتش را تعریف بکنیم بدون آنکه توجه به هدفها و رهبریهایش داشته باشیم نهضتها و جنبشها اولاً خود یک واقعیتی دارند یعنی هر جنبشی خودش یک پدیده عینی اجتماعی است نه مجموع یک سلسله کارهای پراکنده، یک واحد واقعیتدار اجتماعی است ثانیاً بعضی چنین خیال می‌کنند که نهضتهای اجتماعی دنیا شکلهایشان فرق می‌کند اما ماهیت و هدفهای آنها همیشه یک چیز بیشتر نیست شکل نهضتهاست که یک نهضت مثلاً سیاسی است، یک نهضت فرهنگی است: فلسفی، ادبی، یا علمی، صنعتی، و یک نهضت مذهبی است خیال می‌کنند که اینها به شکل نهضتها مربوط است و به ماهیت و محتوای آنها مربوط نیست کما اینکه در این صورت قهراً هدفهای اصیل هم در همه جا یکی است صورت و ظاهر هدفها و مقصدها متفاوت است، یکی را آدم خیال می‌کند سیاسی است، یکی را خیال می‌کند فرهنگی است، یکی را خیال می‌کند نظامی است، یکی را خیال می‌کند ادبی است، یکی را خیال می‌کند اقتصادی است ماهیت همه یکی است این البته نظریه بسیاری نادرستی است و از نشناختن انسان و جامعه انسان ناشی می‌شود یکی از تحقیرهای بزرگی که به انسانیت شده است همین است که خواسته اند برای تمام جامعه ها، برای تمام نهضتها و برای تمام جنبشها ماهیت مادی قائل بشوند و جنبه های معنوی یعنی جنبه های انسانی و انسانیت را یک امر غیر اصیل و روبنایی و فرعی و طفیلی و یک امری که مقوم واقعیت نهضتها نیست بدانند یعنی در هر نهضتی برداشتی اقتصادی از تاریخ و

برداشتی تاریخی از اقتصاد و برداشتی تاریخی و اقتصادی از انسان بدون برداشتی انسانی از تاریخ و جامعه و اقتصاد و تحقیری از این بالاتر بر انسان وارد نشده است جنبشها مسلما متفاوت است ، بعضی ماهیت سیاسی دارد ، بعضی ماهیت فرهنگی دارد ، بعضی ماهیت علمی دارد ، بعضی ماهیت مذهبی دارد اینها با یکدیگر مختلف و متفاوت است سید جمال را به عنوان یک فرد در نظر می گیریم اهداف او مشخص است و خودش مشخص کرده است شخصیتی بود ضد استبداد و ضد استعمار در هر سه شکل استعمار : استعمار سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی که همه اینها در کلمات سید جمال مطرح است مردی بود طرفدار بازگشت به اسلام نخستین ، به قرآن و سنت و سیره سلف صالح به قول خودش و مبارزه با خرافاتی که به اسلام در طول تاریخ بسته شده است مردی بود طرفدار یک نهضت فرهنگی در جهان اسلام و طرفدار علم ، و بالخصوص مردی بود که همبستگی دین و سیاست را تبلیغ کرد و این را در حدودی که برای یک فرد مقدور بود به جامعه اسلامی تفهیم کرد که مسئله جدایی دین از سیاست نیرنگی است که سیاستبازان عالم ساخته اند در دین بالخصوص دین اسلام ، سیاست یکی از عزیزترین اجزاء است و جدا کردن سیاست از اسلام به معنی جدا کردن یکی از عزیزترین اعضاء اسلام از پیکر اسلام است و دیگر مسئله اتحاد اسلام به تعبیر خود او یکی از هدفهای سید جمال اتحاد اسلام یعنی می خواست با این تفرقه هایی که استبدادها در طول حدود چهارده قرن و استعمار در طول سه چهار قرن اخیر به وجود آورده است ، چه تفرقه های به صورت مذهبی و چه تفرقه های به صورت ملی و چه به صورتهای دیگر مبارزه کند و معتقد بود که یک روح واحد بر

ص: ۷۵

تمام ملل اسلامی حاکم است و نیازمند به بیداری است . ممکن است پیرسید آیا در نهضت فعلی هدفهای روحانیت همان هدفهای سید جمال است ؟ جواب اینست : آری و نه آری یعنی تمام هدفهای سید جمال در هدفهای این نهضت مندرج است می بینیم رهبران نهضت همه اینها را طرح کرده اند و در مردم ما هم آگاهی نسبت به همه اینها پیدا شده است امروز در مردم ما آگاهی ضد استبداد ، ضد استعمار ، ضد خرافه ، طرفداری از اتحاد و وحدت اسلام ، طرفداری از همبستگی دین و سیاست ، طرفداری از علم و مدرسه و فرهنگ ، همه اینها هست اما نه ، یعنی هدفهای این نهضت محدود به هدفهای سید جمال نیست هدفهای سید جمال به عنوان یک مصلح بزرگ اسلامی یک جز و یک قسمت از هدفهای نهضت اسلامی بزرگ ماست . آیا هدف این نهضت همان هدف جنبش تنباکو است یعنی ضدیت با استعمار اقتصادی ؟ آری و نه آری یعنی آن هم جزء هدفهای این نهضت است و نه ، اما منحصر به آن نیست آیا ضد استعمار سیاسی است نظیر انقلاب عراق ؟ باز آری و نه ، آن هم جز هدفهاست ولی محدود به آن نیست آیا ضد استبداد است ؟ آری و نه آیا ضد استعمار اقتصادی است مثل نهضت ملی شدن صنعت نفت ؟ باز آری و نه آیا این نهضت ضد استثماری است ؟ آری و نه ضد استثمار هست اما محدود به آن نیست آیا برای آن چیزی است که امروز آن را حقوق بشر می نامند ؟ باز آری و نه ما به آنچه که طرفداران حقوق بشر می گویند احترام می گزاریم ولی به عنوان جزئی از هدفهای نهضت اسلامی خودمان نه به عنوان تمام هدفهای این نهضت دموکراسی چطور ؟ باز آری و نه.

ص: ۷۶

علتش اینست که این نهضت ماهیت صد در صد اسلامی پیدا کرده و در تمام اقشار جامعه ما نفوذ کرده است آنهم چه نفوذی ! وقتی که مثلا یک دعوت به تعطیلی ، دعوت به اعتصابی از ناحیه رهبران و بالخصوص رهبر بزرگ صادر می شود ، در تمام

اقتشار این مملکت طنین می‌افکند ، در شهر همان مقدار طنین دارد که در روستا ، در میان با سواد همان مقدار طنین دارد که در میان بی سواد ، در میان کارگر همان مقدار طنین دارد که در میان کارمند و در میان کشاورز و در میان معلم و در میان طلبه و دانشجو ، چون سر و کارش با یک نوع آگاهی دیگری است که نامش خدا آگاهی است تذکرات ، تذکرات پیامبرانه است ، همه هدفها را با نورافکن خود آگاهی خدایی می‌بیند ما هیچ نهضتی از نهضتهای صد ساله اخیر و نیز قبلش را و هدفهای هیچ مصلحی و هیچ قیامی چه اسلامی و چه غیر اسلامی را نمی‌شناسیم که بتوانیم نهضت موجود و هدفهایش را با آن مقایسه بکنیم تنها نهضتی که شاید بشود این نهضت را با آن مقایسه کرد و در واقع نهضت ما بچه و خلف صالح آن نهضت است ، نهضت صدر اسلام است مادامی که در تحت رهبری رسول اکرم یا امیرالمؤمنین علی (ع) بود و یا در یک دوره ای که همان رهبری تا حد زیادی حکومت می‌کرد نهضت صدر اسلام محدود به هیچیک از این حدود نیست . اینست که این نهضت در ابتدای کار دست انداخته است روی حساسترین و اساسی ترین نقطه ها یعنی همان کاری که در صدر اسلام شد دردوره های بعد روحانیت فکر می کرد نوعی تقسیم کار میان خودش و مؤمنین برقرار کرده

تعلیم و آموزش اسلام و

ص: ۷۷

تربیت اسلامی ، نظارت و کنترل جامعه در حد امر به معروف و نهی از منکر می دانست و می‌خواست مسلمانان دیگر ، طبقات و قشرهای دیگر ، این وظیفه را به درستی انجام دهند این بود که با انحرافات مبارزه می‌کرد ولی بیش از این دیگر جلو نمی آمد ولی امروز نهضت ما دارد از نهضت صدر اسلام پیروی می‌کند یعنی قبل از هر چیزی به سراغ نظام حاکم فاسد می‌رود و به اینجا رسیده است که تا نظام حاکم فاسد وجود دارد هر اقدام دیگری یا بی فایده است یا کم فایده اینست که شما می‌بینید در صدر برنامه نهضت روحانیت ما مسئله حکومت اسلامی مطرح است در صورتی که در جنبشهای دیگر این مسئله یا اصلا مطرح نبوده است و یا اگر بوده است به این صراحت مطرح نبوده است این هدف در صدر همه هدفهای نهضت روحانیت ما قرار گرفته است و امروز رهبری روحانیت در اثر تجربه های زیاد و طولانی به همین نتیجه که گفتم رسیده است و معتقد است که تا آن اساس درست و اصلاح نشود و در حقیقت تغییری بنیادین در تشکیلات اجتماعی به وجود نیاید کوشش برای تأمین سایر هدفها به نتیجه نمی رسد و در حقیقت باید گفت بی مورد است البته این مطلب هست : نهضتهای اسلامی در عین اینکه از نظر اصول کلی از یک کادر معین خارج نیستند ، از نظر اهداف کوچک و جزئی [۸] ولی در صدر اسلام ما پدیده ای به نام استعمار به مفهومی که امروز وجود دارد نداشته ایم اینکه ملتی ملت دیگر را در خدمت خودش قرار بدهد ، بر مقدرات آن ملت حکومت بکند ، به جای آن ملت بر آن ملت سیاست براند و حکومت کند ، به جای آن ملت از منابع اقتصادی او استفاده

[۸] افتادگی از نوار است.]

ص: ۷۸

کند، فرهنگ خودش را با لطائف الحیل بر فکر و مغز آن مردم تحمیل بکند، یک پدیده جدید است، مربوط به عصر جدید است از عمرش سه چهار قرن بیشتر نمی گذرد که یک ملتی در حالی که خودش را آزاد می پندارد، به ظاهر هم خودش را آزاد و مستقل می بیند و همه چیز دارد، در باطن تحت قیمومت یک ملت دیگر است و آن ملت با دستهای نامرئی خود دارد او را غارت می کند این یک پدیده جدید است ولی مبارزه با این پدیده جدید در کادر کلی اصولی اسلامی وجود دارد اسلام که در صدر برنامه خودش مبارزه با ظلم و غارتگری را قرار داده است، وقتی که مبارزه با ظلم و غارتگری فرد را تحمل نمی کند، به طریق اولی ظلم و غارتگری یک ملت را بر ملت دیگر تحمل نمی کند چون اسلام در تعلیماتش نشان داده است که برای حقوق جامعه حساسیت بیشتری از حقوق فرد قائل است امیر المؤمنین در جمله ای که در یکی از نامه هایشان هست و در نهج البلاغه است می فرماید: « اعظم الخیانه خیانه الامه و افطع الغش غش الائمه » یعنی بزرگترین خیانتها خیانت به جامعه است، خیانت به فرد هرگز در حد خیانت به جامعه نیست بنابراین اسلام با استعمار هم مبارزه دارد گو اینکه استعمار در آن زمان نبوده در زمان امیر المؤمنین مبارزه بر ضد استعمار آنچنانکه در این زمانها وجود دارد وجود نداشته ولی در برنامه و طرحهای اسلام چیزهایی که شامل مبارزه با استعمار هم بشود به نحو اکید و شدید وجود دارد اصول کلی هست که این اصول کلی در همه جا وجود دارد. جمله هایی است در نهج البلاغه و عین همین جمله ها در یکی از خطابه های حسین بن علی (ع) هست که آن خطابه در آن مجتمع معروف در دوره دیکتاتوری و اختناق عجیب معاویه که دو

ص: ۷۹

نفر اگر می خواستند حدیثی در فضیلت علی (ع) نقل بکنند در صندوقخانه هم به زحمت جرئت می کردند ایراد شده است حسین بن علی (ع) از اجتماع حج در منی و عرفات استفاده فرمود، کبار صحاب را در آنجا جمع کرد و تصمیم قیام اصلاح طلبانه خودش را اعلام کرد و همین جمله ها را که از پدرش است، به آنها فرمود این جمله ها یک کلیاتی را برای همه هدفهای اسلامی به طور کلی گذشته از اینکه هر زمانی خصوصیتی دارد که زمان دیگر ندارد مشخص می کند. آن جمله ها اینست: « اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام » یعنی خداوندا! تو خودت می دانی که حرکتها، جنبشها، قیامها، اعتراضها، جنگیدنها و مبارزه های ما، رقابت در کسب قدرت نبود، برای تحصیل قدرت برای یک فرد نبود، به عنوان جاه طلبی نبود، برای جمع آوری مال و منال دنیا و برای زیاده طلبی در مال و منال دنیا نبود و نیست پس هدف چیست؟ « ولكن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک » این چهار جمله یک کادر کلی را مشخص می کند مقدمات باید عرض بکنم که امروز یک اصطلاحی رائج شده است که این اصطلاح نباید ما را به اشتباه بیندازد امروز وقتی می گویند اصلاح یعنی سامان دادنهای آرام تدریجی غیر بنیادی ولی وقتی که می خواهند بگویند تغییرات بنیادی می گویند انقلاب آیا در اصطلاح اسلام هم وقتی می گویند (اصلاح) مقصود همین است؟ نه، در اصطلاح اسلامی وقتی گفته می شود اصلاح، نقطه مقابل افساد است اعم از آنکه تدریجی و ظاهری و به اصطلاح عرضی باشد یا بنیادی و جوهری.

ص: ۸۰

می گوید هدف ما اول اینست: « لئرد المعالم من دینک » سید جمال می گفت بازگشت به اسلام راستین که در واقع ترجمه فارسی همین جمله است سنتهای اسلامی هر کدام نشانه های راه سعادت است، معالم دین است، علامتهای راه رستگاری

است که با این علامتها باید راه سعادت و تکامل را پیمود خدایا! ما می‌خواهیم این نشانه‌ها را که به زمین افتاده و رهروان، راه را پیدا نمی‌کنند، اسلام فراموش شده را باز گردانیم. «و نظهر الاصلاح فی بلادک» خیلی جمله عجیبی است! نظهر یعنی آشکار کنیم اصلاح نمایان و چشمگیر، اصلاحی که روشن باشد، در شهرهایت به عمل آوریم انقدر این اصلاح اساسی باشد که [تشخیص آن] احتیاج به فکر و مطالعه نداشته باشد علائمش از در و دیوار پیداست، به عبارت دیگر سامان به زندگی مخلوقات تو دادن، شکمها را سیر کردن، تن‌ها را پوشانیدن، بیماریها را معالجه کردن، جهلها را از میان بردن، اقدام برای بهبود زندگی مادی مردم، زندگی مادی مردم را سامان دادن که علی (ع) در نامه‌ای هم که به مالک اشتر نوشته است وقتی که هدفهای او را برای حکومت ذکر می‌کند که تو چه وظیفه‌ای داری، از جمله می‌گوید: «و استصلاح اهله و عماره بلادها» انسانها را اصلاح بکنی و شهرها را عمران بکنی. هدف سوم: «فیأمن المظلومون من عبادک» آنجا که رابطه انسان با انسان، رابطه ظالم و مظلوم است، رابطه غارتگر و غارت شده است، رابطه کسی است که از دیگری امنیت و آزادی را سلب کرده است، هدف ما اینست که مظلومان از شر ظالمان نجات پیدا کنند در آن فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، جمله‌ای

ص: ۸۱

دارد که عین آن در اصول کافی هم هست به او می‌فرماید مالک! تو باید به گونه‌ای حکومت بکنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین‌کننده امنیتشان و نگهدار هستی و مالشان و دوست عزیز خودشان بدانند نه یک موجودی که خودش را به صورت یک ابوالهول درآورده و همیشه می‌خواهد مردم را از خودش بترساند، با عامل ترس می‌خواهد حکومت بکند بعد فرمود من این جمله را از پیغمبر غیر مره شنیده‌ام یعنی نه یک بار پیغمبر اکرم بعضی جمله‌ها را که خیلی به آنها عنایت داشته مکرر می‌گفته و به یک بار قناعت نمی‌کرده است امیرالمؤمنین می‌فرماید که من این جمله را غیر مره یعنی نه خیال کنی که یک بار بلکه مکرر از پیغمبر شنیدم که «لن تقدس امه حتی یؤخذ للضعیف حقه من القوی غیر متنتع» پیغمبر فرمود هرگز امتی (کلمه امت مساوی است با آنچه امروز جامعه می‌گوئیم)، جامعه‌ای به مقام قداست، به مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه جامعه انسانی است نمی‌رسد مگر آنوقت که وضع به این منوال باشد که ضعیف حقش را از قوی بگیرد بدون لکنت کلمه، وقتی ضعیف در مقابل قوی می‌ایستد لکنتی در بیانش وجود نداشته باشد این شامل دو مطلب است: یکی اینکه مردم به طور کلی روحیه ضعف و زبونی را از خود دور کنند و در مقابل قوی هر اندازه قوی باشد شجاعانه بایستند، لکنت به زبان‌شان نیفتد، ترس نداشته باشند که ترس از جنود ابلیس است و دیگر اینکه اصلاً نظامات اجتماعی باید طوری باشد که درمقابل قانون، قوی و ضعیفی وجود نداشته باشد پس علی (ع) می‌گوید در برنامه ما یعنی در برنامه حکومت اسلامی ما^۲ فیأمن المظلومون من عبادک «بندگان

[۱] این حدیث در نهج البلاغه به این صورت آمده: فانی سمعت رسول الله (ص) یقول فی غیر موطن لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من

القوی غیر متنتع. »

ص: ۸۲

ستمیدیده تو خدایا در امنیت قرار گیرند ، چنگال ستمگر را قطع کنیم.

چهارم : « و تقام المعطله من حدودک » در اصطلاح امروز وقتی می‌گویند حدود ، اصطرح فقه است گاهی اصطلاح خاص فقه با اصطلاح حدیث متفاوت است و خود فقه هم به این مطلب توجه دارد امروز وقتی می‌گوئیم (حدود) یعنی قوانین جزائی اسلام ، ولی در اصطلاح خود قرآن یا در اصطلاح پیغمبر اگر گفته می‌شود حدود : « تلک حدود الله فلا تعتدوها » یعنی مطلق مقررات اسلامی اعم از قوانین جزائی یا قوانین غیر جزائی در یک جامعه فاسد گاهی حدود الهی ، قوانین الهی (جزائی یا غیر جزائی) به حالت تعطیل در می‌آید وقتی به حالت تعطیل در آمد ، چون بی حساب وضع نشده است ، نظام اجتماعی در همان قسمت مربوط به آن قانون به حالت نیمه تعطیل در می‌آید اعم از آنکه آن قانون الهی به طور کلی تعطیل شده باشد یا نه ، به صورت تبعیض در آمده باشد یعنی در مورد بعضی اجرا می‌شود ، در مورد بعضی دیگر اجرا نمی‌شود ، قانون قدرتش برای به تله انداختن قوی ، ضعیف است و برای گرفتار کردن ضعیف ، قوی است این یک مورد از موارد تعطیل حدود الهی است می‌بینید علی (ع) چقدر حساسیت نشان می‌دهد که قانون خدا تعطیل بردار نیست ولو در مورد فرزند خودم می‌شنود که عبدالله بن عباس پسر عموی عزیز و مورد احترامش (که واقعا هم از جهاتی مرد بزرگی بوده ولی خوب معصوم نبوده ، اشتباهی کرد) مرتکب خطایی شده به علی خبر دادند که ابن عباس پسر عموی بزرگ تو ، دانشمند و عالم تو ، سیاستمدار و مورد اعتماد تو از بیت المال تصرفی کرده است ، از آن تصرفاتی که امروز [۸] اصلا کسی آنها

[۸] اشاره به قبل از انقلاب اسلامی است.]

ص: ۸۳

را به حساب نمی‌آورد علی (ع) نامه ای نوشته که این نامه در نهج البلاغه هست : پسر عباس ! من از تو دیگر انتظار نداشتم ، به خدا قسم اگر چنین و چنان بشود و اگر چنین بکنی ، با آن شمشیری که به هر کس زدم یکسره به جهنم رفت و حساب و کتابی ندارد ، تو را آدم خواهم کرد بعد می‌گویند پسر عباس ! به خدای عالم قسم اگر حسن و حسین هم چنین کاری بکنند با همین شمشیر می‌زنمشان و می‌زد این مقدار حساسیت در مقابل اجرای قانون الهی ! حکومت اسلامی یعنی حکومتی که برای اجرای قانون تا این اندازه حساسیت داشته باشد بنام حکومتی را که یک چوپان بهایی سنگسری [۸] آن در ظرف ده سال [به آن ثروت می‌رسد و] با کمال افتخار در روزنامه مصاحبه می‌کند ، دو تا دستش را می‌آورد عکسبرداری می‌کند و می‌گوید به کوری چشم این مردم هر یک از این انگشترهای من چهل میلیون تومان ارزش دارد علی (ع) می‌گوید وقتی که در جامعه چنین چیزهایی وجود داشته باشد (او یک چیزهایی کوچکتی را مثال می‌زند) « و لو ان امرء مسلما مات علی هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا » به خدا قسم اگر مرد مسلمان وقتی اینجور چیزهای را می‌شنود از غصه بمیرد از نظر من مورد ملامت نیست ، شایسته است درباره چه بود ؟ آیا درباره قضیه ای نظیر کارهای چوپان سنگسری بود ؟ نه ، [درباره این بود که] چرا از دست یا پای زن غیر مسلمان که در ذمه اسلام است به زور دستبند یا خلخالش یعنی آن زینتی که زنان عرب به پایشان می‌بستند را بیرون کردند وقتی که امنیت اینقدر نباشد که یک زن

[۸] منظور هژبر یزدانی است.]

غیر مسلمان که در ذمه اسلام است ، ایمنی نداشته باشد که بیایند زینتش را از تنش به زور بکشند و ببرند و آب از آب تکان نخورد ، در چنین شرائطی اگر انسان مسلمان بمیرد مورد ملامت نیست و بلکه شایسته است . ما با الهام از آن جمله هایی که علی (ع) در ابتدای سخنش گفتن می گوئیم : خدایا نیت پاک [عطا فرما] ، ما برای شکم قیام نکردیم ، برای سیر شدن قیام نکردیم برای سیر کردن قیام کردیم یک نهضت اسلامی نهضت انسانگرا به معنی واقعی کلمه است چون نهضتی است که از فطرت انسان ناشی می شود نه از شکمش ، یک نهضت انسانگرا به تمام معنی خالص و پاک ، و من امیدوارم همانطوری که احساس می کنم در رهبری نهضت خلوص هست ، در مردم ما و در جامعه ما نیز صفا و خلوص باشد که هست به عنوان یک برادر به همه شما برادران و خواهران مسلمان توصیه می کنم حالا که در این نهضت عظیم و بزرگ شرکت کرده اند (و من همبستگی را اینطور تعبیر می کنم که همه حس کرده ایم که یک نهضت ماهیتا اسلامی با هدفهای اسلامی دارد به وسیله روحانیت و بالاخص شخص بزرگ ، عزیز عزیزان و جان و روح ملت ایران و قهرمان قهرمانان حضرت آیه الله خمینی رهبری می شود همبستگی یعنی همه با هم ، پشت سر این رهبر بزرگ ، همه با هم در پی اهداف اسلامی ، همه با هم برای اصلاح خود ، خود را اصلاح کنیم ، خودمان را بسازیم) رابطه تان را با خدای خودتان محکم بکنید ، به یاد خدا باشید ، نام خدا را زیاد بر زبان بیاورید ، به خدا اعتماد داشته باشید که هر کس در راه خدا حرکت و قیام کند خدا او را تأیید می کند ، از نمازتان غفلت نکنید ، از

روزه تان غفلت نکنید ، از تقوی غفلت نکنید ، از عفاف غفلت نکنید ، از اخلاص غفلت نکنید .
وقتی که ملتی خالص و مخلص به دنبال رهبری خالص و مخلص حرکت کند تمام قدرتهای دنیا ، استعمار سیاهش و استعمار سرخس ، چپش و راستش ، غریبش و شرقیش هم قیام بکنند محال ممتنع است که از عهده او برآیند .
ما سابقا در روایات اسلامی می دیدیم که خورشید پیش از عدل کلی الهی و به اصطلاح معروف در آخر الزمان از مغرب طلوع می کند با خودمان فکر می کردیم یعنی چه ؟ می فهمیدیم مقصود از خورشید جز خورشید اسلام چیز دیگری نیست اینچنین تعبیر می کردیم که لابد از این جهت است که ملت های غرب از نظر علم و فرهنگ پیشرفته ترند و آنها زودتر از ما به حقایق اسلام آگاه خواهند شد اگر ما اسلام را زیر پا بگذاریم ، اسلام از غرب به وسیله خود ملت های غرب طلوع می کند یک ماهی است به فکر افتاده ایم که خدایا مثل اینکه خورشید از شرق به غرب رفت [۸] که از غرب طلوع بکند ، و ما سپیده دمش را داریم می بینیم ، فجرش را داریم می بینیم ، فلکش را داریم می بینیم .
خدایا ! به ما شایستگی شرکت فعال در این نهضت عظیم اسلامی عنایت بفرما پروردگارا ! به ما شایستگی طلوع خورشید اسلام از مغرب بر ما عنایت بفرما ، وجود مقدس آن رهبر بزرگ را در سایه عنایت خودت تا رسیدن به آخرین مقصد محفوظ بدار ، به همه ما توفیق حرکت در راه رضای خودت عنایت بفرما .
والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۸۶

بخش پنجم آزادی عقیده

ص: ۸۷

ص: ۸۸

جلسه اول فرق فکر و عقیده و اشتباه اعلامیه جهانی حقوق بشر در این باب

ص: ۸۹

ص: ۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين باري الخلاق اجمعين والصلوة والسلام على عبدالله ورسوله وحببيه و صفيه سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم « لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها و الله سميع عليم ». یکی از انواع آزادیها که از انواع آزادی اجتماعی شمرده می شود ، به اصطلاح امروز آزادی عقیده و تفکر است انسان در جمیع شئون حیاتی خود باید آزاد باشد یعنی مانعی و سدی برای پیشروی و جولان او وجود نداشته باشد ، سدی برای پرورش هیچیک از استعدادهای او در کار نباشد یکی از مقدسترین استعدادهایی که در بشر هست و شدیداً نیازمند به آزادی است ، تفکر است و فعلاً عرض می کنیم فکر و عقیده که بعد میان ایندو تفکیک خواهیم کرد بلکه مهمترین قسمتی از انسان که لازم است پرورش پیدا بکند تفکر

ص: ۹۱

است و قهراً چون این پرورش نیازمند به آزادی یعنی نبودن سد و مانع در جلوی تفکر است ، بنابراین انسان نیازمند به آزادی در تفکر است امروز هم می بینیم مسئله ای بسیار بسیار مهم و قابل توجه به نام آزادی عقیده در جهان مطرح است خصوصاً بعد از انتشار اعلامیه های حقوق بشر در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر اینطور می خوانیم : " ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آرمان بشری اعلام شده است " . در اینجا عقیده اعم است از عقیده اجتماعی و سیاسی و عقیده مذهبی پس در واقع بزرگترین آرزوی بشری اینست که جهانی آزاد به وجود بیاید که در آن بیان عقیده هر کسی آزاد باشد ، هر کسی حق داشته باشد هر عقیده ای را می خواهد ، انتخاب بکند و نیز در اظهار و بیان عقیده اش آزاد باشد در آن دنیا ترس و فقر هم نباشد ، امنیت کامل برقرار باشد ، رفاه اقتصادی کامل در کار باشد چنین دنیایی به عنوان آرمان بشری اعلام شده است در ماده نوزدهم این اعلامیه چنین می خوانیم : " هر کسی حق آزادی

عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که از داشتن عقائد خود بیم و اضطرابی نداشته باشد در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد " . ما می‌خواهیم این مسئله را از نظر اسلام بررسی بکنیم که از نظر اسلام آیا آزادی فکر و عقیده صحیح است یعنی اسلام طرفدار آزادی فکر و عقیده است یا طرفدار آن نیست ؟ اینجاست که ما باید میان فکر و آنچه که امروز غالباً عقیده نامیده می‌شود فرق بگذاریم فرق است میان فکر و تفکر و میان عقیده تفکر قوه ای است در انسان ناشی از عقل داشتن انسان چون یک موجود عاقلی است ، موجود

ص: ۹۲

متفکری است . قدرت دارد در مسائل تفکر کند به واسطه تفکری که در مسائل می‌کند حقایق را تا حدودی که برایش مقدور است کشف می‌کند ، حال هر نوع تفکری باشد ، تفکر به اصطلاح استدلالی و استنتاجی و عقلی باشد یا تفکر تجربی خداوند تبارک و تعالی به انسان چنین نیرویی داده است ، به انسان عقل داده است که با آن فکر کند ، یعنی مجهولات را کشف کند انسان ، جاهل به دنیا می‌آید در آن آیه شریفه می‌فرماید : خداوند شما را خلق کرد [در حالی که چیزی نمی‌دانستید] « اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا انسان جاهل به دنیا می‌آید و وظیفه دارد که عالم بشود چگونه عالم بشود ؟ با فکر و درس خواندن باید عالم بشود این را ما تفکر می‌گوئیم که انسان در هر مسئله ای تا حدودی که استعداد آن را دارد باید فکر کند و از طریق علمی آن مسئله را به دست آورد آیا اسلام یا هر نیروی دیگری می‌تواند چنین حرفی بزند که بشر حق تفکر ندارد ؟ نه ، این یک عملی است لازم و واجب ، و لازمه بشریت است اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی تفکر داده است بلکه یکی از واجبات در اسلام تفکر است ، یکی از عبادتها در اسلام تفکر است ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعه می‌کنیم و کتابهای دیگر را مطالعه نمی‌کنیم کمتر به ارزش اینهمه تکیه کردن قرآن به تفکر پی می‌بریم شما هیچ کتابی نه مذهبی و نه غیر مذهبی پیدا نمی‌کنید که تا این اندازه بشر را سوق داده باشد به تفکر ، هی می‌گوید فکر کنید ، در همه مسائل : در تاریخ ، در خلقت ، راجع به خدا ، راجع به انبیاء و نبوت ، راجع به معاد ، راجع به تذکرات و تعلیمات انبیاء و که در قرآن کریم زیاد است تفکر حتی عبادت شمرده می‌شود مکرر شنیده اید احادیث زیادی را که به

ص: ۹۳

این عبارت است : « تفکر ساعه خیر من عبادت سینه ، تفکر ساعه خیر من عبادت ستین سنه ، تفکر ساعه خیر من عبادت سبعین سنه » یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت کردن افضل است ، از شصت سال عبادت کردن افضل است ، از هفتاد سال عبادت کردن افضل است این تغییر تعبیرات همان طور که بسیاری از علما گفته اند به واسطه اینست که نوع و موضوع تفکرها فرق می‌کند یک تفکر است که انسان را به اندازه یک سال عبادت جلو می‌برد ، یک تفکر است که او را به اندازه شصت سال عبادت جلو می‌برد ، یک تفکر است که او را به اندازه هفتاد سال عبادت جلو می‌برد در احادیث ما وارد شده است : « کان اکثر عبادت ابی ذر التفکر » اکثر عبادت ابی ذر فکر کردن بود یعنی ابی ذر که شما او را تالی سلمان می‌شمارید و بلکه شاید هم ردیف سلمان بشود او را شمرده ، یعنی دیگر بعد از معصومین تقریباً می‌توان گفت مردی نظیر اینها در درجه ایمان نیامده است ، خیلی خدا را عبادت می‌کرده است ولی بیشترین عبادت ابوذر فکر کردن بود . گذشته از اینها در اسلام ، اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری مخصوصاً مسیحیت همین است اسلام می‌گوید اصول عقائد را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی‌پذیریم یعنی جنابعالی باید موحد باشی ، خداشناس باشی اما چرا خداشناس باشم ، به چه

دلیل ؟ می‌گوید دلیلش را خودت باید بفهمی ، این یک مسئله علمی است ، یک مسئله فکری و عقلی است همین طور که به یک دانش آموز می‌گویند این مسئله حساب را خودت باید بروی حل بکنی ، من حل بکنم به درد نمی‌خورد ، آنوقت به درد می‌خورد که این مسئله را خودت حل بکنی ، اسلام

ص: ۹۴

صریح می‌گوید : لا اله الا الله یک مسئله است ، این مسئله را تو باید با فکر خودت حل بکنی من اعتقاد داشته باشم به لا اله الا الله ، من درک بکنم لا اله الا الله را برای تو کافی نیست خودت باید این مسئله را طرح بکنی و خودت هم باید آن را حل بکنی . رکن دوم اسلام چیست ؟ محمد رسول الله اسلام می‌گوید این هم مسئله دیگری است که باز تو باید مثل یک دانش آموز حلش بکنی یعنی فکر کنی و آنرا حل نمایی معاد چگونه ؟ معاد را هم تو باید مثل یک مسئله حل بکنی ، باید معتقد باشی و همچنین سایر مسائل گو اینکه حل کردن این دو مسئله به حل سایر مسائل کمک می‌کند ولی به هر حال از نظر اسلام اصول عقائد ، اجتهادی است نه تقلیدی یعنی هر کسی با فکر خودش باید آنرا حل بکند . پس این ادل دلیل براینست که از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد ، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در یک حدودی که لا اقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است ، پیغمبرانی داری ، قرآن که نازل شده از جانب خداست ، پیغمبر از جانب خداست ، عقلاً بر تو واجب است [می‌گوید] اگر فکر نکرده اینها را بگویی من از تو نمی‌پذیرم . از همین جا تفاوت اسلام و مسیحیت بالخصوص و حتی سایر ادیان روشن می‌شود در مسیحیت درست مطلب برعکس است یعنی اصول دین مسیحی ، ماورای عقل و فکر شناخته شده است اصطلاحی هم خودشان وضع کردند که اینجا قلمرو ایمان است نه قلمرو عقل یعنی برای ایمان یک منطقه قائل شدند و برای عقل و فکر منطقه دیگر گفتند حساب عقل و فکر کردن یک حساب است ، حساب ایمان و تسلیم شدن ، حساب دیگری است تو می‌خواهی فکر

ص: ۹۵

کنی در قلمرو ایمان حق فکر کردن نداری قلمرو ایمان فقط قلمرو تسلیم است ، حق فکر کردن در اینجا نیست ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا ؟ یکی اصول دین خودش را ، منطقه ممنوعه برای عقل و فکر اعلام می‌کند ، و دیگری نه تنها منطقه ممنوعه اعلام نمی‌کند ، بلکه منطقه لازم ورود اعلام می‌کند که عقل باید در این منطقه وارد بشود ، اگر وارد نشود من چیزی را نمی‌پذیرم این ، معنی آزادی تفکر است . بنابراین اگر کسی واقعا در این مسائل فکر کند ، آیا از نظر اسلام حق دارد ؟ مسلم حق دارد ، لازم هم هست فکر کند آیا اگر کسی واقعا به فکرش از نظر منطقی یک چیزی می‌رسد در باب خدا ، در باب قیامت ، در باب نبوت ، فکر می‌کند و یک اشکال به ذهنش می‌رسد ، حق دارد این اشکال را به دیگران بگوید که برای من در این مسئله شبهه ای پیدا شده است ، بیائید این شبهه را برای من حل بکنید ؟ البته آزاد است ، اشکالش باید حل بشود سؤال کردن در مسائل اصول دین ، امر واجب و لازمی است از پیغمبر اکرم سؤال می‌کردند ، از علی (ع) سؤال می‌کردند ، از سایر ائمه اطهار سؤال می‌کردند ، زیاد هم سؤال می‌کردند و آنها هم جواب می‌دادند این کتابهای احتجاجاتی که ما داریم (و غیر آنها) نشان می‌دهد در زمینه اصول دین در اسلام چقدر حق آزادی بیان و حق آزادی سؤال داده شده است تا وقتی که انسان روحش روح تحقیق و کاوش است و انگیزه اش واقعا تحقیق و کاوش و فکر کردن است ، اسلام می‌گوید

بیا فکر کن ، هر چه بیشتر فکر و سؤال بکنی ، هر چه بیشتر برایت شک پیدا شود ، در نهایت امر بیشتر به حقیقت می‌رسی ، بیشتر به واقعیت می‌رسی این مسئله را ما مسئله فکر می‌نامیم.

ص: ۹۶

اما عقیده چطور ؟ عقیده البته در اصل لغت اعتقاد است اعتقاد از ماده عقد و انعقاد و است ، بستن است ، منعقد شدن است بعضی گفته اند حکم گرهی را دارد دل بستن انسان به یک چیز دو گونه است ممکن است مبنای اعتقاد انسان ، مبنای دل بستن انسان ، مبنای اعتقاد روح انسان همان تفکر باشد در این صورت عقیده اش بر مبنای تفکر است ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد بیشتر کار دل است ، کار احساسات است نه کار عقل به یک چیز دلبستگی بسیار شدید پیدا می‌کند ، روحش به او منعقد و بسته می‌شود ، ولی وقتی که شما پایه اش را دقت می‌کنید که این عقیده او از کجا پیدا شده است ؟ مبنای این اعتقاد و دلبستگی چیست ؟ آیا یک تفکر آزاد این آدم را به این عقیده و دلبستگی رسانده است یا علت دیگری مثلاً تقلید از پدر و مادر یا تأثر از محیط و حتی علائق شخصی و یا منافع فردی و شخصی ؟ ، [می‌بینید به صورت دوم است] و اکثر عقائدی که مردم روی زمین پیدا می‌کنند ، عقائدی است که دلبستگی است نه تفکر . آیا بشر از نظر دلبستگیها باید آزاد باشد ؟ این دلبستگیهاست که در انسان تعصب و جمود و خمود و سکون به وجود می‌آورد ، و اساساً اغلب ، عقیده دست و پای فکر را می‌بندد عقیده که پیدا شد ، اولین اثرش اینست که جلوی فعالیت فکر و آزادی تفکر انسان را می‌گیرد چون دل بسته است به آن « حب الشیء یعنی و یصم » چیزی که انسان به آن دل بست ، چشم بصیرت را کور می‌کند ، گوش بصیرت را کر می‌کند ، دیگر انسان نمی‌تواند حقیقت را ببیند و نمی‌تواند حقیقت را بشنود مثلاً بت پرستهایی بتها را

ص: ۹۷

پرستش می‌کردند و می‌کنند آیا این را ما باید برای آنها تفکر حساب بکنیم و عقیده و اعتقاد آنها را یک اعتقاد زائیده از فکر و عقل آزاد تلقی بکنیم ؟ یا یک دلبستگی و یک جمود و یک خمودی که ناشی از یک سلسله تعصبات و تقلیدهایی است که طبقه به طبقه به اینها رسیده است شما هیچ می‌توانید باور نکنید که یک بشر با فکر و عقل آزاد خودش به اینجا برسد که بت را باید پرستش کرد ، هبل را باید پرستش کرد ؟ ! آیا شما هیچ می‌توانید احتمال این قضیه را بدهید که یک بشر از فکر آزاد (یعنی فکر مدرسه ای ، همان فکری که اسلام در اصول عقائد خواسته است) و فکر منطقی به اینجا برسد که گاو را باید پرستش کرد ؟ ! همانطوری که الان میلیونها نفر در هندوستان گاو را پرستش می‌کنند آیا ممکن است یک عده از افراد بشر از روی فکر آزاد و باز و بلامانع و منطقی و تفکر درسی حتی به اینجا برسد که اعضای تناسلی را باید پرستش کرد که هنوز در ژاپن میلیونها نفر با این عقیده وجود دارند ؟ ! نه ، هیچوقت عقل و فکر بشر ولو ابتدایی ترین عقل و فکر بشر باشد ، او را به اینجا نمی‌رساند اینها ریشه هایی غیر از نقل و فکر دارد ، مثلاً در ابتدا افرادی پیدا می‌شوند سود جو و استثمارگر که می‌خواهند افراد دیگر را به زنجیر بکشند (و این در دنیا زیاد بوده و هست) می‌خواهند رژیم به وجود آورند این رژیم یک تکیه گاه اعتقادی می‌خواهد ، بدون تکیه گاه اعتقادی امکان پذیر نیست آن کسی که اول تأسیس می‌کند خودش می‌فهمد که چه می‌کند دانسته کاری را انجام می‌دهد یعنی دانسته خیانت می‌کند یک موضوعی را ، یک بتی را ، یک گاوی را ، یک

اژدهایی را به یک شکلی در میان مردم رائج می‌کند مردمی اغفال می‌شوند ، اول هم خیلی به آن دلبستگی ندارند ولی چند سالی می‌گذرد ، بچه های اینها

ص: ۹۸

به دنیا می‌آیند ، بچه ها می‌بینند پدر و مادرها چنین می‌کنند ، همان کار پدر و مادرها را تعقیب می‌کنند ، نسل به نسل که می‌گذرد و سابقه تاریخی پیدا می‌کند ، جزء سنن و مآثر ملی می‌شود ، جزء ترادسیونها می‌شود ، جزء غرور و افتخارات ملی می‌شود ، دیگر نمی‌شود آنرا از افراد بشر گرفت درست مثل گچی که در ابتدا که با آب مخلوط می‌شود یک ماده شلی است ، آنرا به هر شکلی که بخواهید در می‌آورید ، ولی وقتی که بالاخره به یک شکلی درآمد ، تدریجا خشک می‌شود و هر چه خشکتر می‌گردد ، سفتتر می‌شود بعد به یک حالتی می‌رسد که با کلنگ هم نمی‌شود آنرا خرد کرد . آیا با اینها باید مبارزه کرد یا نباید مبارزه کرد ؟ یعنی آیا آزادی فکر که می‌گوئیم بشر فکرش باید آزاد باشد شامل عقیده به این معنا می‌شود ؟ مغالطه ای که در دنیای امروز وجود دارد در همین جاست از یک طرف می‌گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد ، و از طرف دیگر می‌گویند عقیده هم باید آزاد باشد ، بت پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد ، گاو پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد ، اژدها پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد هر کسی هر چه را که می‌پرستد ، هر چیزی را به عنوان عقیده برای خودش انتخاب کرده باید آزاد باشد و حال آنکه اینگونه عقائد ضد آزادی فکر است ، همین عقائد است که دست و پای فکر را می‌بندد آنوقت می‌آیند تعریف می‌کنند که بله انگلستان یک کشور صد در صد آزادی است ، تمام ملل در آنجا آزادی دارند ، بت پرست بخواهد بت پرستی کند ، دولت به او آزادی می‌دهد ، گاو پرست هم بخواهد گاو پرستی کند چون آنجا مرکز آزادی است ، به او آزادی می‌دهند حتی وسیله برایش فراهم می‌کنند ،

ص: ۹۹

معابد و معبودهای آنها را محترم می‌شمارند ، بله ، بشر عقیده ای دارد باید آزاد باشد ! خود اعلامیه حقوق بشر همین اشتباه را کرده است اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است بشر از آن جهت که بشر است محترم است (ما هم قبول داریم) چون بشر محترم است ، پس هر چه را خودش برای خودش انتخاب کرده ، هر عقیده ای که خودش برای خودش انتخاب کرده محترم است عجباً ! ممکن است بشر خودش برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خودش ببندد ما چون بشر را محترم می‌شماریم ، [او را در این کار آزاد بگذاریم ؟ !] لازمه محترم شمردن بشر چیست ؟ آیا اینست که ما بشر را هدایت بکنیم در راه ترقی و تکامل یا اینست که بگوئیم آقا ! چون تو بشر هستی ، انسان هستی و هر انسانی احترام دارد ، تو اختیار داری ، هر چه را که خودت برای خودت بیسندی من هم برای تو می‌پسندم و برایش احترام قائلم ولو آنرا قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است و هزار عوارض بد دارد ، اما چون تو خودت برای خودت انتخاب انتخاب کرده ای من آنرا قبول دارم ! آن چیزی که خودش برای خود انتخاب کرده زنجیر است او برای دست و پای فکر خودش زنجیر انتخاب کرده ، تو چطور این زنجیر را محترم می‌شماری ؟ ! این محترم شمردن تو این زنجیر را ، بی احترامی به استعداد انسانی و حیثیت انسانی اوست که فکر کردن باشد تو بیا این زنجیر را از دست و پایش باز کن تا فکرش آزاد باشد . ملکه انگلستان رفت به هندوستان ، به همه معابد رفت ، در همه جا احترام گزارد ، وقتی می‌خواست به فلان بتخانه وارد بشود قبل از آنکه به کفشکن معروف برسد از بیرون کفشهایش را درآورد و

گفت اینجا معبد است ، اینجا محترم است با اینکه می گفت من خودم مسیحی هستم و بت پرست نیستم اما [در آنجا گفت] از باب اینکه یک عده انسانها این بتها را محترم می شمارند ، من باید آنها را محترم بشمارم ، عقیده آزاد است ! یک عده ای می گویند ببینید ما چه ملتی هستیم ! ما در دو هزار و پانصد سال پیش اعلامیه حقوق بشر را امضا کردیم کورش وقتی که وارد بابل شد با اینکه خودش بت پرست نبود و تابع مثلاً دین زردشت بود ، معذک گفت تمام معابد بت پرستی ای که در اینجا هست ، محترم است پس ما ملتی هستیم طرفدار آزادی عقیده این بزرگترین اشتباه است از نظر سیاسی هر چه می خواهید ، تمجید بکنید زیرا اگر کسی بخواهد ملتی را به زنجیر بکشد باید تکیه گاه اعتقادی او را هم محترم بشمارد اما از نظر انسانی این کار صددرد خلافت است . کار صحیح کار ابراهیم (ع) است که خودش تنها کسی است که یک فکر آزاد دارد و تمام مردم را در زنجیر عقائد سخیف و تقلیدی که کوچکترین مایه ای از فکر ندارد ، گرفتار می بیند مردم به عنوان روز عید از شهر خارج می شوند و او بیماری را بهانه می کند و خارج نمی شود بعد که شهر خلوت می شود وارد بتخانه بزرگ می شود یک تبر بر می دارد ، تمام بتها را خرد می کند بعد تبر را به گردن بت بزرگ می آویزد و می آید بیرون عمداً این کار را کرد برای اینکه به نص قرآن کریم بتواند فکر مردم را آزاد بکند شب وقتی که مردم بر می گردند و به معبد می روند می بینند اوضاع واژگونه است مثل اینست که این بتها خودشان با همدیگر دعوا کرده باشند و همدیگر را کشته باشند تنها بتی که باقی مانده است ، بت بزرگ است . چه

کسی این کار را کرده است ؟ به حکم فطرت می فهمیدند که این بتهای بیجان خودشان نمی توانند به جان همدیگر بیفتند لابد کار یک موجود شاعر است ^۲ انا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم یک جوانی بود به نام ابراهیم که به اینها بدگویی می کرد ، نکند کار او باشد ابراهیم را احضار کنید تا از او بازپرسی کنیم » / انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم « ابراهیم ! آیا

« قال بل فعله کبیرهم فاسئلوهم ان کانوا ینطقون نه ، من نکردم علامت جرم را شما دست کس دیگر می بینید ، می آئید یقه مرا می چسبید ؟ علامت جرم که همراه بت بزرگ است چرا به سراغ من آمده اید ؟ از خودشان پیرسید تا جواب بدهند ؟ » فرجعوا الی انفسهم « با خودشان فکر کردند که راست می گوید با این عمل « رجعوا الی انفسهم » یعنی فکرشان را از زنجیر عقیده آزاد کرد این را می گویند عمل انسانی . موسی بن عمران عملش انسانی است که وقتی می بیند قومش گوساله سامری را به عنوان یک بت انتخاب کرده اند و دارند پرستش می کنند گفت : ^۳ لئحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفاغ به خدا آتشش می زنم ، به خدا خاکسترش را هم بر باد می دهم برای اینکه اگر می ماند چه می کرد ؟ غیر از اینکه مردمی را در زنجیر یک خرافه گرفتار می کرد مگر اثر دیگری داشت ؟ واقعاً قوم موسی که آمدند گوساله را پرستش کردند فکر آزادشان آنها را به آنجا کشاند ؟ یا چون از دریا بیرون مده بودند ، چشمشان افتاده بود به مردمی که بتهایی دارند و [آنها را] سجده می کنند ، و تا آنوقت هم بت سجده کردن را ندیده بودند ، خوششان آمده بود « یا موسی اجعل لنا الهاً کما لهم آلهم سرگرمیهای خوبی دارند ، اینها خوب چیزهایی است ، از اینها خوشمان می آید . موسی ! همانطور که اینها چنین چیزهایی دارند ،

برای ما هم قرار بده یک زمینه خوشایند بشری . عمل صحیح عمل خاتم الانبیاست سالهای متمادی با عقیده بت پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند اگر عرب جاهلیت هزار سال دیگر هم می ماند همان بت را پرستش می کرد (همانطوری که حتی در ملت های متمدن مثل ژاپن هنوز بت پرستی وجود دارد) و یک قدم به سوی ترقی و تکامل بر نمی داشت اما پیغمبر آمد این زنجیر اعتقادی را از دست و پای آنها باز کرد و فکرشان را آزاد نمود « و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم » قرآن اسم آن چیزی را که اروپایی می گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت ، زنجیر می گذارد می گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافه ها را از دوش شما برداشت این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید ، برداشت . در جنگ بدر اسرا را آورده بودند طبق معمول اسیر را برای اینکه فرار نکند می بندند آوردند پیش پیغمبر پیغمبر یک نگاهی به اینها کرد و بی اختیار تبسم نمود آنها گفتند ما از تو خیلی دور می دانستیم که به حال ما شماتت بکنی فرمود شماتت نیست ، من می بینم شما را به زور این زنجیرها باید به سوی بهشت ببرم ، به زور من باید این عقائد را از شما بگیرم . بنابراین بسیار تفاوت است میان آزادی تفکر و آزادی عقیده اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد ، عقیده ای داشته باشیم که ریشه آن تفکر است ، اسلام چنین عقیده ای را می پذیرد ، غیر از این عقیده را اساسا قبول ندارد آزادی این عقیده آزادی فکر است اما عقائدی که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت به خاطر فکر نکردن و

ص: ۱۰۳

تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است ، اینها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی پذیرد . آیا می دانید علت اینکه در دنیای اروپا آزادی دین و آزادی عقیده را اینطور فرض کردند که عقیده بشر باید به طور کلی آزاد باشد به همان معنایی که خودشان می گویند ، چیست ؟ این آزادی عقیده به این حد افراط که شما امروز در دنیای اروپا می بینید ، بخشی از آن عکس العمل یک جریان بسیار شدید و سختی است که در دنیای اروپا بوده جریانی است که همه شنیده اید : جریان و محکمه تفتیش عقائد اینها قرن ها در چنگال تفتیش عقائد بودند کلیسا می آمد تجسس و جستجو می کرد ببیند آیا کسی در مسائلی که کلیسا درباره آن اظهار نظر کرده است ولو مثلا راجع به فلکیات باشد اعتقادی [برخلاف نظر کلیسا دارد یا نه ؟ !] آیا اگر مثلا کلیسا اظهار نظر کرده است که عناصر چهار تاست یا خورشید به دور زمین می چرخد ، در این مسائل کسی فکری برخلاف این دارد ؟ ولو فکر او فکر علمی و فلسفی و منطقی بود ، تا می دیدند چنین فکری پیدا شده برخلاف آنچه کلیسا عرضه داشته است ، فوراً آن را به عنوان یک جرم بزرگ تلقی می کردند ، به محکمه اش می کشاندند و شدیدترین مجازات ها از نوع سوختن زنده زنده [را در مورد او اعمال می کردند] شما تاریخ اروپای قرون وسطی را بخوانید که در این جهت مشرق زمین نظیر ندارد یک وقت دیگر هم عرض کردم از نظر فجیع بودن جنایت ، ما هر چه که مشرق زمین را توصیف بکنیم ، هر چه که منبرها در منابر حتی مبالغه بکنند راجع به بنی امیه و بنی العباس و حتی حجاج بن یوسف ثقفی ، هرگز به پای اروپائی های قرون وسطی نمی رسد ، به پای اروپایی امروز هم نمی رسد مجازات زنده زنده

ص: ۱۰۴

آتش زدن به سادگی انجام می شد تاریخ آلبرماله (قسمت قرون وسطای آن) را بخوانید مثلا می نویسد یک دسته زن را (با اینکه زن بیشتر مورد ترحم است) به یک جرم خیلی کوچکی زنده زنده آتش زدند چقدر دانشمندانی که به جرم اظهار نظر در مسائلی که کلیسا درباره آنها اظهار نظر علمی کرده است آنهم مسائلی که مربوط به اصول دین نیست مثل اینکه عناصر

چندتاست یا زمین می‌گردد که مسئله مذهبی نیست [کشته شدند] کلیسا در مسئله کلیات اظهار نظر کرده است ، هیچ عالمی دیگر حق ندارد در این مسائل برخلاف آنچه کلیسا اظهار نظر کرده است بگوید قهرا عکس العمل آن تشدیدها این خواهد بود که بگویند هر جا پای مذهب در کار بیاید ، هر جا که نام دین و مذهب باشد ، مردم آزادند هر عقیده ای را می‌خواهند داشته باشند ولو بخواهند گاو را پرستش کنند . جهت دیگر اینست که از نظر طرز تفکر بعضی از فلاسفه اروپا دین و مذهب هر چه می‌خواهد باشد ، می‌خواهد به صورت بت پرستی باشد ، می‌خواهد به صورت گاوپرستی باشد ، می‌خواهد به صورت گاو پرستی باشد ، می‌خواهد به صورت خداپرستی باشد ، امری است مربوط به وجدان شخصی هر فرد یعنی هر فردی در وجدان خودش نیازمند است که یک سرگرمی به نام مذهب داشته باشد این مقدارش را قبول کرده اند که انسان نمی‌تواند بدون سرگرمی مذهبی باشد همینطوری که در مسئله هنر هم این حرف را می‌زنند : انسان نیازمند است به یک سرگرمی هنری ، به یک سرگرمی شعری مسائلی که مربوط به وجدان شخصی هر فرد است اصلا خوب و بد ندارد ، راست و دروغ ندارد ، حق و باطل ندارد ، حق و باطل و راست و دروغش بستگی دارد به پسند شما هر چه را که شما پسندید آن خوب است مثالی برایتان عرض

ص: ۱۰۵

می‌کنم : اگر کسی از شما پرسد در میان رنگهای لباسها کدام رنگ بهتر است ، جواب چیست ؟ هر کس جواب مطلق بدهد بگوید بهترین رنگها که همه مردم باید آن رنگ را برای لباس خود انتخاب کنند فلان رنگ است ، آدم جاهلی است جواب اینست که در مسئله رنگها ، ذوقها و سلیقه ها مختلف است ، هر کسی رنگ مخصوصی را برای لباس خود می‌پسندد از من نپرس که بهترین رنگها برای همه مردم چیست ؟ از من بپرس تو کدام رنگ را برای لباسهایت معمولا انتخاب می‌کنی ؟ ، تا من بگویم فلان رنگ یا در میان خورشها کدامیک از همه بهتر است ؟ کسی نمی‌تواند جواب مطلق بدهد که فلان خورش بهترین خورش است ، این خورش را باید انتخاب کرد و سایر خورشها را باید دور ریخت نه ، تو حق داری از ذوق و سلیقه خودت حرف بزنی انسان احتیاج دارد یک خورشی را با برنج مصرف بکند ، هر کسی هر خورشی را می‌پسندد همان خوب است اینها را ما می‌گوئیم مسائل سلیقه ای و شخصی که خوب و بد مطلق ندارد ، خوب و بدش بستگی دارد به پسند انسان ، هر کسی هر چه را می‌پسندد همان خوب است . در مسائل مذهبی و دینی چون آنها نمی‌خواهند به واقعیتی برای دین و نبوت اعتراف کرده باشند و قبول کنند که واقعا پیغمبرانی از طرف خدا آمده اند و یک راه واقعی برای بشر نشان داده اند و سعادت بشر در این است که آن راه واقعی را طی بکند ، می‌گویند ما نمی‌دانیم واقع و ریشه مذهب چیست ولی همینقدر می‌فهمیم که انسان بدون مذهب نمی‌تواند زندگی بکند ، یکی از شرائط زندگی انسان ، یکی از سرگرمیهای زندگی انسان اینست که

ص: ۱۰۶

انسان به یک موضوعی به عنوان مذهب سرگرمی داشته باشد ، حالا می‌خواهد آن چیزی که به عنوان معبود گرفته ، خدای یگانه باشد ، یا انسانی به نام عیسیای مسیح یا گاو یا فلز و یا چوب ، فرق نمی‌کند بنابراین نباید مزاحم افراد شد هر کسی به ذوق و سلیقه خودش هر چه را انتخاب می‌کند ، همان خوب است . ایراد ما هم همین است . ما می‌گوئیم طرز تفکر شما در باب دین غلط است ، آن دینی که تو می‌گویی عقیده به آن دین آزاد است ، اصلا من قبولش ندارم من دین را به عنوان یک

راه واقعی برای سعادت بشر معتمد ، در راه واقعی برای سعادت بشر نباید گفت عقیده یک انسان ولو آن عقیده بر مبنای تفکر نباشد آزاد است باز مثال عرض می‌کنم : آیا شما در مسئله بهداشت و یا در مسئله فرهنگ هرگز می‌گویید که عقیده آزاد است ؟ آیا شما هرگز این حرف را می‌زنید که اعتقاد هر مردمی راجع به بهداشت آزاد است ؟ ! اگر مردم منطقه ای دلشان می‌خواهد که تراخم داشته باشند ، صدی نودشان تراخم دارند ، خودشان تراخم را انتخاب کرده اند ، آیا شما می‌روید از آنها اجازه می‌گیرید که آیا به ما اجازه می‌دهید که تراخهای شما را معالجه کنیم ؟ یا از هر طریق ممکن که بتوانید ولو آنها را اغفال کنید و گولشان بزنید ، ولو دست و پایشان را ببندید تراخشان را معالجه می‌کنید و می‌گویید من به اینها خدمت کردم ، خودشان نمی‌فهمند . مردم دیگر فرهنگ را نمی‌خواهند شما می‌روید برایشان مدرسه باز کنید ، می‌آیند در مدرسه را می‌بندند و مبارزه می‌کنند تعلیمات اجباری چطور است ؟ اعلامیه جهانی حقوق بشر چرا ضد تعلیمات اجباری قیام نمی‌کند ؟ چرا نمی‌گوید بشر آزاد است و به

ص: ۱۰۷

همین جهت کسی حق ندارد تعلیمات را اجباری کند چون تعلیمات اجباری ضد آزادی بشر است ؟ برعکس ، همین اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده بیست و شش تعلیمات در حدود ابتدایی را اجباری می‌داند یعنی حق آزادی را از بشر در این قضیه سلب می‌کند چرا ؟ می‌گوید برای اینکه راه سعادت بشر است غلط کرده آنکه می‌گوید من می‌خواهم جهالت را انتخاب بکنم ، من نمی‌خواهم با سواد شوم ، او نمی‌فهمد به زور باید با سوادش کرد ، به زور باید به او خدمت کرد . اما در باب دین و مذهب این حرف را نمی‌زنند برای اینکه چنین فرض کرده اند که بهداشت یا فرهنگ یک واقعیتی است و سعادت بشر در این واقعیت است اما دین یک سلیقه فردی و شخصی است ، یک احتیاج درونی است مثل یک عطشی است که انسان پیدا می‌کند که باید به یک وسیله ای تسکین پیدا کند به قول آنها انسان نیاز پیدا می‌کند به پرستش ، یک وقت در خودش احساس می‌کند که باید پرستش کند این نیاز خودش را با یک پرستشی باید رفع کند ، هر چه را پرستش بکند فرق نمی‌کند ، یک تقدیس و پرستشی باید بکند ، هر چه شد اینجاست که می‌گویند عقیده محترم است و فرقی میان عقیده و تفکر نمی‌گذارند بنابراین در اینجا دو ایراد وارد است یکی اینکه دین را نباید به عنوان یک مسئله سلیقه ای وجدانی شخصی از قبیل انتخاب رنگ لباس در نظر گرفت ثانیاً انتخاب دین با انتخاب رنگ لباس فرق می‌کند یعنی اگر بشر یک عقیده ضد عقل انتخاب بکند ، آن عقیده دیگر به عقل و فکرش مجال فعالیت و پیشرفت نمی‌دهد . بنابراین خلاصه عرایض امشب ما این شد که در اسلام

ص: ۱۰۸

آزادی تفکر هست و آزادی عقیده ای که بر مبنای تفکر درست شده باشد هست اما آزادی عقیده ای که مبنایش فکر نیست هرگز در اسلام وجود ندارد آن آزادی معنایش آزادی بردگی است ، آزادی اسارت است ، آزادی زنجیر در دست و پا قرار دادن است بنابراین حق با انبیاء بوده است نه باروشی که دنیای امروز می‌پسندد حق با انبیاء بوده است که اینگونه زنجیرها را از دست و پای بشر می‌گرفتند ، پاره می‌کردند و در نتیجه می‌توانستند بشر را وادار به تفکر بکنند ما می‌بینیم که اسلام از یک طرف با بت پرستیها به آن شدت مبارزه می‌کند ، و از طرف دیگر به همان بت پرست می‌گوید اگر می‌خواهی خدا را بپذیری ، در حالی که بت را پذیرفته ای قبول ندارم باید خدا را با عقل آزاد بپذیری ، « و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا

تبصرون». خدا را می‌خواهی بپذیری؟ همین جوری قبول نیست، برو روی زمین مطالعه کن، روی مخلوقات زمین مطالعه کن، در گیاهها مطالعه کن، در خلقت حیوانات مطالعه کن، در خلقت خودت مطالعه کن، در بدن و روح مطالعه کن، در آسمانها مطالعه کن اینقدر می‌گویند راجع به توحید مطالعه کن که انسان باید عالم بشود، خود بخود یک علمی به دست می‌آورد تا از مجرای علم به توحید برسد، به معاد برسد، به نبوت برسد: «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لایات لا ولی الا للباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقلنا عذاب النار». همانا در خلقت این آسمانها و زمین نشانه‌هایی وجود دارد بروید سراغ این نشانه‌های ما، بروید درباره این نشانه‌ها فکر کنید اما به شرط اینکه لب و مغز داشته باشید، روح داشته باشید، فکر داشته باشید ببینید تا چه اندازه

ص: ۱۰۹

عقل و فکر انسان را آزاد می‌کند. آیه دیگر قرآن می‌گوید: «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی دین و ایمان اجباری نیست راه واضح است، من فقط از شما تفکر می‌خواهم، دقت می‌خواهم اساسا ایمانی که اسلام می‌خواهد، قابل اجبار کردن نیست، امکان اجبار ندارد مگر می‌شود کسی را آن طوری که اسلام از او ایمان می‌خواهد، مجبور کرد؟ اگر ممکن باشد که بچه‌ای را به فلک ببندند، اینقدر چوب به او بزنند تا یک مسئله را حل بکند، چنین چیزی نیز ممکن است زیرا چوب کسی نمی‌تواند مسئله حل بکند او را باید آزاد گذاشت، فکرش را باید آزاد گذاشت تا مسئله را حل بکند عقیده اسلامی یک چنین چیزی است. در شأن نزول آیه «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی» نوشته‌اند عده‌ای از انصار یعنی مردم مدینه از اوس و خزرج قبل از اینکه پیغمبر اسلام تشریف بیاورند به مدینه، بچه‌هایشان را می‌فرستادند نزد یهودیها چون آنها نسبت به بت پرستهای مدینه متمدتر بودند و بعضی از ایشان (ده بیست نفر) سواد خواندن و نوشتن هم داشتند برعکس اعراب بت پرست که سواد خواندن و نوشتن نداشتند اینها بچه‌هایشان را اغلب می‌فرستادند پیش آنها که تربیت شوند و چیزهایی یاد بگیرند این بچه‌ها که می‌رفتند پیش یهودیها می‌دیدند که ثقافت و فرهنگ آنها نسبت به پدر و مادر و قبیله خودشان خیلی بالاتر است، به آنها علاقمند می‌شدند و احيانا به دین ایشان در می‌آمدند وقتی که اسلام آمد به مدینه، بت پرستها مسلمان شدند ولی اکثر یهودیها به دین خودشان باقی ماندند الا عده‌ای کمی که آنها هم مسلمان شدند در میان بچه‌هایی که تحت تربیت یهودیها بودند، عده‌ای به همان دین یهود باقی ماندند تا قضیه بنی‌النضیر پیش

ص: ۱۱۰

آمد. قرار شد که بنی‌النضیر در اثر خیانتی که کرده بودند، نقض عهد و پیمانی که کرده بودند، مهاجرت کنند، جلای وطن کنند و از آنجا بروند بچه‌های انصار که به آنها علاقمند بودند و با آنها محشور بودند و حتی دینشان را هم انتخاب کرده بودند، گفتند اگر بناست اینها بروند، ما هم با اینها می‌رویم پدرها خواستند مانع آنها شوند، گفتند شما حق ندارید بروید، شما باید بمانید و باید هم مسلمان شوید آمدند پیش پیغمبر اکرم، فرمود نه، باید ندارد، شما باید اسلام را بر آنها عرضه کنید، اگر پذیرفتند، پذیرفتند و اگر نپذیرفتند ما اسلام اجباری هرگز نمی‌خواهیم: «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی». دیگر اکنون حقیقت آشکار شده است، راه هدایت از راه ضلالت آشکار است، اگر کسی راه هدایت را نگیرد جز بیماری چیز دیگری نیست. اسلام با آن عقیده‌هایی که غالبا تکیه گاه یک رژیمهای ظالمانه است مبارزه کرده اسلام در همین ایران

خودمان آمد چه کرد ؟ تا آنجا که می‌خواست تکیه گاه یک رژیم فاسد را از بین ببرد مبارزه کرد ، بعد خود اسلام را عرضه کرد گفت اختیار با خودتان ، می‌خواهید اسلام را بپذیرید می‌خواهید نپذیرید ، این متن تاریخ است شرقی و غربی از تاریخ را پذیرفته است هیچ دینی آزادی عقیده به معنایی که عرض می‌کنم ، آزادی عقیده واقعی را به اندازه اسلام رعایت نکرده است این مورخین غربی هستند که به این مطلب اعتراف دارند و لهذا در صدر اسلام اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران ، زردشتی بودند ایرانیها در زمانی مسلمان شدند که اتفاقاً حکومتشان حکومت عرب نبود ، حکومت ایرانی بود ایرانیان در زمانی که

ص: ۱۱۱

حکومتشان حکومت ایرانی شد تدریجاً مسلمان شدند و الا در زمان حکومت عرب مسلمان نبودند و مسلمان هم نشدند و اعراب هم آنها را مجبور به اسلام نکردند . والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۱۲

جلسه دوم اسلام و آزادی تفکر

ص: ۱۱۳

ص: ۱۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين باريء الخلائق اجمعين والصلوة والسلام على عبدالله و رسوله و حبيبته و صفيه سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم . « لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي » بحث ما درباره آزادی عقیده بود در جلسه گذشته بحثی شد درباره اینکه چگونه عقیده ای صحیح است آزاد باشد و چگونه عقیده ای صحیح نیست آزاد باشد و آزاد بودن بشر در آن برخلاف حیثیت شرافتی انسان است عرض کردیم معتقدات بشر بر یکی از دو پایه می‌تواند باشد گاهی پایه اعتقاد بشر یک تفکر آزاد است ، انسان با یک عقل و فکر آزاد از روی تأمل و اندیشه واقعی عقیده ای را برای خود انتخاب می‌کند ولی گاهی عقیده ای به بشر تحمیل می‌شود از هر راهی ولو از راه تقلید آباء و اجداد ، و بعد انسان به آن عقیده خو می‌گیرد و آن عقیده بدون آنکه با قوه تفکر او کوچکترین.

ص: ۱۱۵

ارتباطی داشته باشد ، در روح او مستقر می‌گردد اولین خاصیت و اثر اینگونه عقائد اینست که جلو تفکر آزاد انسان را می‌گیرد و به صورت زنجیری برای عقل و فکر انسان در می‌آید اینگونه عقائد عبارتست از یک سلسله زنجیرهای اعتیادی و عرفی و تقلیدی که به دست و پای فکر و روح انسان بسته می‌شود ، و همان طوری که یک آدم به زنجیر کشیده و به غل بسته شده خودش قادر نیست آن زنجیر را از دست و پای خودش باز بکند ، شخص دیگری لازم است تا با وسائلی که در اختیار دارد آن را از دست و پا و گردن او باز بکند ، ملتهایی هم که نه از روی تفکر ، عقائدی را پذیرفته اند بلکه از روی

یک نوع عادت ، تقلید ، تلقین و آن عقائد را پیدا کرده اند چون فکر آنها را به زنجیر کشیده است ، نیروی دیگری لازم است که این زنجیرها را پاره کند عرض نمی کنم که یک زنجیر دیگری به دست و پای او بنهد و عرض نمی کنم که یک فکر و عقیده ای حتی یک عقیده ای مبتنی بر فکری را به او تحمیل بکند بلکه می گویم که او را از این زنجیرها آزاد بکند تا بتواند خودش آزادانه فکر کند و عقیده ای را بر مبنای تفکر انتخاب بکند این از بزرگترین خدمت‌هایی است که یک فرد می تواند به بشر بکند یکی از کارهای انبیا همین بوده است که اینگونه پایگاههای اعتقادی را خراب بکنند تا فرد آزاد شده بتواند آزادانه درباره خودش ، سرنوشت و اعتقاد خودش فکر کند در این زمینه مثال خیلی زیاد است برای اینکه اجمالا بدانید انسان در حالی که در زنجیر یک عادت گرفتار است ، اصلا نمی تواند درباره آن فکر بکند ، یک مثال کوچک برایتان عرض می کنم ، قیاس بگیرید . یکی از معاریف صحابه رسول خدا آمد در مقابل حضرت ایستاد و عرض کرد یا رسول الله ! من هر چه فکر می کنم ، می بینم

ص: ۱۱۶

نعمتی که خدا به وسیله تو بر ما ارزانی داشت بیش از آن اندازه ای است که ما تصور می کنیم ظاهرا این سخن را در وقتی گفت که پیغمبر اکرم به دخترشان یا به یک دختر بچه دیگری مهربانی می کرد بعد یک جریان قساوت آمیزی را از خودش نقل کرد که واقعا اسباب حیرت است و خود او آنوقت حیرت کرده بود که چگونه بوده است که چنین کاری را انجام می داده اند می گوید من از کسانی بودم که تحت تأثیر این عادت قرار گرفته بودم که دختر را نباید زنده نگه داشت ، دختر مایه ننگ است و این مایه ننگ را باید از میان برد بعد نقل می کند که زنش دختری می زاید و سپس دختر را مخفی می کند و به او می گوید من دخترم را از میان بردم دختر بزرگ می شود ، شش هفت ساله می شود یک روز این دختر را می آورد به این پدر نشان می دهد به اطمینان اینکه اگر ببیند یک چنین دختر شیرینی دارد دیگر کاری به کارش نخواهد داشت ، و بعد با چه وضع قساوت آمیزی همین مرد این دختر را زنده به گور می کند می گوید حالا من می فهمم که ما چه جانورهایی بودیم و تو چگونه ما را نجات دادی ما آنوقت که این کار را می کردیم فکر می کردیم چه کار خوبی داریم می کنیم . مسئله اینکه بشر در چه چیزهایی باید آزاد باشد و در چه چیزهایی نمی تواند آزاد باشد و اصلا فکر آزادی درباره آنها غلط است ، انیست : بعضی چیزهاست که اصلا اجبار بردار نیست یعنی نمی شود بشر را مجبور کرد که آن را داشته باشد ، خود موضوع قابل اجبار نیست ، اگر تمام قدرتهای مادی جهان جمع شوند و بخواهند با زور آنرا اجرا بکنند قابل اجرا نیست مثلا محبت و دوستی اگر یک فرد دیگر را دوست نداشته بشاد ، آیا با زور می شود او را

ص: ۱۱۷

دوستدار و عاشق وی کرد ؟ چنین چیزی محال است اگر تمام قدرتهای جهان جمع شوند و بخواهند یک فرد را که فرد دیگر را دوست ندارد ، به زور دوستدار او بکنند ، امکان ندارد ، زیرا این قلمرو ، قلمرو زور نیست بر عکس ، اگر کسی را دوست دارد باز با زور نمی توان آن دوستی را از دل او بیرون آورد . یکی از چیزهایی که خودش طبعاً زور بردار نیست و چون زور بردار نیست موضوع اجبار در آن منتفی است ایمان است آنچه که اسلام از مردم می خواهد ایمان است نه تمکین مطلق اعم از آنکه ایمان داشته باشند یا ایمان نداشته باشند ، آن به درد نمی خورد ، نمی تواند پایدار بماند ، تا زور هست باقی است ، زور که رفت آن هم منتفی می شود به انتفاء علت خودش قرآن کریم همیشه دم از ایمان می زند و حتی در موردی

که عده ای از اعراب بادیه نشین آمدند ادعا کردند که ما هم ایمان آوردیم ، [خطاب به پیامبر (ص)] می فرماید به اینها بگو شما نگوئید ما ایمان آوردیم ، « قالت الاعراب انما قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم » شما همینقدر می توانید بگوئید ما اسلام آوردیم یعنی یک اسلام ظاهری ، اما نمی توانید بگوئید ما ایمان آوردیم پیغمبر از مردم ایمان می خواهد اسلام فقط اثرش اینست که همینقدر که کسی اظهار اسلام بکند ، شهادتین را بگوید ، مسلمین از جنبه اجتماعی می توانند او را در زمره خودشان حساب کنند و از نظر حقوق اجتماعی مساوی خودشان بدانند یعنی اگر مرد است می توانند به او زن بدهند ، اگر زن است در شرائطی می توانند با او ازدواج بکنند و همچنین سایر احکام حقوقی ای که افراد مسلمان نسبت به یکدیگر دارند اما آیا اسلام فقط آمده است که یک اجتماع اسلامی که از

ص: ۱۱۸

مقررات اسلامی تمکین بکند ایجاد کند ؟ نه ، این یک مرحله است اسلام آمده است ایمان ، عشق ، شور و محبت در دلها ایجاد کند ایمان را که نمی شود به زور به کسی تحمیل کرد آیه « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی شاید غیر از آن جهتی که در هفته پیش عرض کردم ناظر به این جهت است که تو از مردان ایمان می خواهی ، مگر با اجبار هم می شود کسی را مؤمن کرد ؟ ! اینست که قرآن می فرماید مردم را با حکمت دعوت کن : « ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه » مردم را با دلیل و منطق دعوت کن تا روح و قلب آنها را خاضع بکنی ، تا عشق و محبت در دل آنها یاجاد بکنی در آیه دیگر می فرماید : « فذكر انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر » ای پیغمبر ! وظیفه تو گفتن و ابلاغ و یادآوری است ، تو که مسلط بر این مردم نیستی که بخواهی به زور آنها را مؤمن و مسلمان بکنی پس بعضی از موضوعات است که خود آن موضوعات زور بردار و اجبار بردار نیست طبعاً در اینگونه مسائل باید مردم آزاد باشند ، یعنی امکانی غیر از آزادی وجود ندارد . یک سلسله مسائل دیگر است که در آنها می شود مردم را اجبار کرد ولی اجبار برای مردم کمال نیست آن کمالی که در آن کار می خواهند به اجبار پیدا نمی شود مثلاً در اخلاقیات ، مردم موظفند راستگو باشند ، امین باشند ، به یکدیگر خیانت نکنند ، عادل باشند می شود مردم را مجبور کرد که دروغ نگویند ، امین باشند ، اگر خیانت کردند ، دزدی کردند دستشان هم بریده شود ولی این از نظر مقررات اجتماعی است در اینگونه مسائل یک جنبه دیگری هم وجود دارد که جنبه اخلاقی مطلب است و آن اینست که اخلاق از انسان می خواهد راستگو باشد ، امین باشد . آنچه که اخلاق

ص: ۱۱۹

می خواهد این نیست که انسان راست بگوید بلکه اینست که انسان راستگو باشد یعنی راستگویی ملکه روحی او باشد ، تربیت او باشد ، تقوی در روح او وجود داشته باشد که راستی و درستی و امانت و آن چیزهایی که فضائل اخلاقی گفته می شود به طبع ثانوی از روح او صادر شود یعنی وقتی که راست می گوید نه به خاطر ترس از قانون باشد که اگر دروغ بگوید قانون مجازاتش می کند ، یا امانت داشته باشد نه به خاطر اینکه اگر خیانت بکند قانون مجازاتش می کند ، بلکه امانت داشته باشد به دلیل اینکه امانت را برای خودش فضیلت و انسانیت می شمارد راستگو باشد برای اینکه راستی را برای خودش شرف و کمال می داند و از دروغ تنفر دارد و آن را زشت می داند پس راستی ، درستی ، امانت آنوقت برای بشر فضیلت و کمال است که به صورت یک تربیت درآید نه صرف اینکه فقط عمل و اجرا بشود اینگونه مسائل هم قابل اجبار نیست یعنی به این شکل [که کمال مقصود در انسان ایجاد شود] قابل اجبار نیست . یکی دیگر از مسائلی که بشر باید در آن آزاد باشد

نه از نظر اینکه اصلا قابل اجبار نیست بلکه از جنبه های دیگری ، رشد بشر است بشر اگر بخواهد رشد پیدا بکند باید در کار خودش آزاد باشد ، در انتخاب خودش آزاد باشد شما بچه تان را تربیت می کنید ، خیلی هم علاقمند هستید که او آن طوری که دلتان می خواهد از آب در بیاید ولی اگر همیشه از روی کمال علاقه ای که به او دارید در تمام کارها از او سرپرستی کنید یعنی مرتب به او یاد بدهید ، فرمان بدهید : این کار را بکن ، از اینجا برو ، اگر می خواهد چیزی بخرد همراهش بروید ، هی به او دستور بدهید : این را بخر ، آن را نخور ، محال است که این بچه شما یک آدم با شخصیت از آب در بیاید . در

ص: ۱۲۰

حدودی برای شما لازم است بچه تان را هدایت کنید و در حدودی هم لازم است او را آزاد بگذارید یعنی هم هدایت و هم آزاد گذاشتن ایندو وقتی با یکدیگر توأم شد ، آنوقت بچه شما اگر یک استعدادی هم داشته باشد ، ممکن است که یک بچه با تربیت کاملی از آب درآید در یکی از کتابهای حیوان شناسی خواندم بعضی از پرندگان [به روش خاصی پرواز را به بچه پشان یاد می دهند] مثل اینکه کرکس را مثال زده بود نوشته بود این حیوان وقتی می خواهد پرواز را به بچه اش یاد بدهد بعد از اینکه این بچه پر درآورد ، یعنی حجازش از نظر جسمانی کامل شد ولی چون هنوز پرواز نکرده پرواز کردن را بلد نیست ، او را با نوک خودش بر می آورد می اندازد روی بال خودش و پرواز می کند یک مقدار که بالا رفت ، یک دفعه این بچه را رها می کند او به حکم اجبار شروع می کند به پر و بالا خودش و پرواز می کند او به حکم اجبار شروع می کند به پر و بال زدن ولی پر و بالهای نامنظم ، گاهی بالا می رود گاهی پائین ، گاهی افقی می رود ، گاهی عمودی مادر هم مراقب و مواظبش است تا وقتی که احساس می کند خسته شده که اگر او را نگیرد سقوط می کند آنوقت او را می گیرد و دو مرتبه روی بال خودش می گذارد باز مقداری او را می برد و ضمنا به او ارائه می دهد که اینطور باید حرکت کرد و بال زد همینکه رفع خستگی شد دو مرتبه آزادش می گذارد باز مدتی پر و بال می زند و همینطور مدتها بچه خودش را اینطور تربیت می کند تا پرواز کردن را به او یاد بدهد یعنی راهنمایی را با به خود واگذاشتن توأم می کند تا آن بچه پرواز کردن را یاد بگیرد . بسیاری از مسائل اجتماعی است که اگر سرپرستهای اجتماع افراد بشر را هدایت و سرپرستی نکنند ، گمراه می شوند . اگر

ص: ۱۲۱

هم بخواهند ولو با حسن نیت (تا چه رسد به اینکه سوء نیت داشته باشند) به بهانه اینکه مردم قابل و لایق نیستند و خودشان نمی فهمند آزادی را از آنها بگیرند به حساب اینکه مردم خودشان لیاقت ندارند ، این مردم تا ابد بی لیاقت باقی می مانند مثلا انتخابی می خواهد صورت بگیرد ، حالا یا انتخاب وکیل مجلس و یا انتخاب دیگری ممکن است شما که در فوق این جمعیت قرار گرفته اید واقعا حسن نیت هم داشته باشید و واقعا تشخیص شما این باشد که خوب است این ملت فلان فرد را انتخاب بکند ، و فرض می کنیم واقعا هم آن فرد شایسته تر است اما اگر شما بخواهید این را به مردم تحمیل بکنید و بگوئید شما نمی فهمید و باید حتما فلان شخص را انتخاب بکنید ، اینها تا دامنه قیامت مردمی نخواهند شد که این رشد اجتماعی را پیدا کنند اصلا باید آزادشان گذاشت تا فکر کنند ، تلاش کنند ، آنکه می خواهد وکیل بشود تبلیغات کند ، آن کسی هم که می خواهد انتخاب بکند مدتی مردم باشد که او را انتخاب بکنم یا دیگری را ، او فلان خوبی را دارد ، دیگری فلان بدی را دارد یک دفعه انتخاب کند ، بعد به اشتباه خودش را پی ببرد ، باز دفعه دوم و سوم تا تجربیاتش کامل بشود وبعد به صورت ملتی در

بیاید که رشد اجتماعی دارد و الا اگر به بهانه اینکه این ملت رشد ندارد باید به او تحمیل کرد ، آزادی را برای همیشه از او بگیرند ، این ملت تا ابد غیر رشید باقی می ماند رشدش به اینست که آزادش بگذاریم ولو در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند صد بار هم اگر اشتباه بکند باز باید آزاد باشد مثلش مثل آدمی است که می خواهد به بچه اش شناوری یاد بدهد بچه ای که می خواهد شناوری یاد بگیرد آیا با درس دادن و گفتن به او ممکن است شناوری را یاد بگیرد ، اگر شما انسانی

ص: ۱۲۲

را صد سال هم به فرض ببرید سر کلاس هی به او بگوئید که اگر می خواهی شناوری را یاد بگیری اول که می خواهی خودت را در آب بیندازی ، به این شکل بینداز ، دستهایت را اینطور بگیر ، پاهایت را اینطور ، بعد دستهایت را اینطور حرکت بده ، پاهایت را اینطور ، امکان ندارد که او شناوری را یاد بگیرد باید ضمن اینکه قانون شناوری را به او یاد می دهید ، رهاش کنی برو داخل آب ، و قهرا در ابتدا یک چند دفعه می رود زیر آب ، مقداری آب هم در حلقش خواهد رفت ، ناراحت هم خواهد شد ولی دستور را که می گیرد ضمن عمل شناوری را یاد می گیرد والا با دستور فقط بدون عمل آنهم عمل آزاد ممکن نیست شناوری را یاد بگیرد یعنی حتی اگر او را ببرید در آب ولی آزادش نگذارید و همه اش روی دست خودتان بگیرید ، او هرگز شناور نمی شود . اینها هم یک سلسله مسائل است که اصلا بشر را باید در این مسائل آزاد گذاشت تا به حد رشد و بلوغ اجتماعی لازم برسد از جمله اینهاست رشد فکری همین طوری که برای شناوری باید مردم را آزاد گذاشت ، از نظر رشد فکری هم باید آنها را آزاد گذاشت اگر به مردم در مسائلی که باید در آنها فکر کنند از ترس اینکه مبدا اشتباه بکنند ، به هر طریقی آزادی فکری ندهیم یا روحشان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبدا فکر بکنی که اگر فکر بکنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید ، به سر در آتش جهنم فرو می روی ، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی کند و پیش نمی رود دینی که از مردم در اصول خود تحقیق می خواهد (و تحقیق هم یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل) خواه نا خواه برای مردم آزادی فکر قائل است می گوید اصلا من از تو " لا اله الا

ص: ۱۲۳

الله " ی را که در آن فکر نکرده ای و منطق را به کار نینداخته ای نمی پذیرم نبوت و معادی را که تو از راه رشد فکری انتخاب نکرده ای و به آن نرسیده ای من از تو نمی پذیرم پس ناچار به مردم آزادی تفکر می دهد مردم را از راه روحشان هرگز نمی ترساند ، نمی گوید مبدا در فلان مسئله فکر بکنی که این ، وسوسه شیطان است و اگر وسوسه شیطان در تو پیدا شد به سر در آتش جهنم می روی در این زمینه احادیث زیادی هست از آن جمله است که پیغمبر اکرم فرمود : از امت من نه چیز برداشته شده است یکی از آنها اینست : « الوسوسة فی التفکر فی الخلق » یا : « التفکر فی الوسوسة فی الخلق » یعنی یکی از چیزهایی که امت مرا هرگز به خاطر آن معذب نخواهند کرد ، اینست که انسان درباره خلقت ، خدا و جهان فکر بکند و وسوسه در دلش پیدا بشود مادامی که او در حال تحقیق و جستجو است ، هر چه از این شکها در دلش پیدا بشود ، خدا او را معذب نمی کند و آن را گناه نمی شمارد در حدیث معروفی است (این حدیث در فرائد شیخ ، کتاب اصولی که طلاب می خوانند نقل شده است) که یک عرب بدوی آمد خدمت رسول خدا عرض کرد : یا رسول الله ! هلکت تباه شدم پیغمبر اکرم فوراً درک کرد فرمود فهمیدم چه می خواهی بگویی لابد می گویی شیطان آمد به تو گفت : من خلقت ؟ تو هم در جوابش گفتی که مرا خدا آفریده است شیطان گفت : من خلقه ؟ خدا را کی آفریده اس ؟ تو دیگر نتوانستی جواب بدهی

گفت یا رسول الله همین است پیغمبر فرمود : « ذلک محض الایمان » (عجباً !) فرمود چرا تو فکر کردی که هلاک شدی ؟ ! این عین ایمان است یعنی همین تو را به ایمان واقعی می‌رساند ، این تازه اول مطلب است چنین فکری که در روح تو پیدا شد ، این شک

ص: ۱۲۴

که پیدا شد [باید برای رفع آن تلاش کنی] شک منزل بدی است ولی معبر

شیطان به تو گفت تو را چه کسی خلق کرده است ؟ گفتی خدا گفت خدا را چه کسی خلق کرده ؟ گفتی دیگر نمی دانم ، بعد هم سرجایت نشستی این شک تنبهاست ، هلاکت است اما تو که چنین آدمی هستی که وقتی چنین شک و وسوسه ای در تو پیدا شد ، در خانه نشست ، از مردم هم رودربایستی نکردی و نگفتی که اگر من به مردم بگویم چنین شکی کرده ام ، می گویند پس تو ایمانت کامل نیست ، معلوم می‌شود که یک حس و طلبی در تو هست که فوراً آمدی نزد پیغمبر سؤال بکنی که اگر من چنین شکی پیدا کردم چه کنم ؟ آیا این شک را با یک عمل رد بکنم ، با یک فکر رد بکنم ؟ « ذلک محض الایمان » [این عین ایمان است .] چرا از چنین چیزهایی می‌ترسی ؟ ! اینست آزادی در تفکر پس اسلام که رشته تقلید را از اساس پاره کرده است و می گوید من اصول دین را بدون آنکه آزادانه آنرا درک کرده باشید نمی پذیرم ، چنین مکتبی آیا اصلاً امکان دارد که مردم را مجبور بکند به اینکه بیائید اسلام را به زور بپذیرید ؟ همین طور که در عمل هم نکرد آنچه کرد غیر از این بود که مردم را مجبور به اسلام کرده باشند آنچه کرد مبارزه با آن عقائد خرافی ای بود که یک ذره با عقل و فکر بشر سر و کار نداشت ، فقط زنجیری شده بود برای عقل و فکر زنجیرها را برداشت گفت حالا آزادانه فکر کن تا بفهمی مطلب از چه قرار است یا اگر با کشورهای جنگید ، با ملتها جنگید ، با دولتها جنگید یعنی با کسانی جنگید که این زنجیرهای خیالی و اجتماعی را به دست و پای مردم بسته بودند.

ص: ۱۲۵

اسلام با حکومتهای جابر جنگید کجا شما می‌توانید نشان بدهید که اسلام با یک ملت جنگیده باشد ؟ و به همین دلیل ملتها در نهایت شوق و رغبت اسلام را پذیرفتند که یکی از آنها ایران خودمان بود . یکی از صفحات بسیار درخشان تاریخ اسلام که متأسفانه مذاهب دیگر در اینجا صفحات تاریخشان سیاه و تاریک است ، همین مسئله آزادی عقیده ای بود که مسلمین پس از آنکه حتی حکومت را در دست گرفتند به ملتها دادند و این نظیر ندارد (متأسفانه ما آن طوری که باید و شاید در این مسائل دقت و فکر نمی‌کنیم .) من جز اینکه شما را در اینگونه مسائل راهنمایی بکنم که تاریخ را مطالعه بکنید ، راه دیگری ندارم چون فعلاً چنین وقتی نداریم شما جلد سوم تاریخ آلبرماله را که تاریخ قرون وسطی است بخوانید ببینید مسیحیها همینهایی که امروز دارند در میان ما تبلیغ می‌کنند که اسلام با زور پیشروی کرده است ، چه جنایاتی برای تحمیل عقیده مسیحیت مرتکب شده اند چه درباره خود مسیحیان یعنی فرقه های بدعتی مسیحیت به قول خودشان و چه درباره مسلمین و غیر آنها تاریخ زردشتیها را بخوانید مخصوصاً توصیه می‌کنم تاریخ دوره ساسانیان ، ایران قبل از اسلام را بخوانید و مخصوصاً ببینید روابطی که زردشتیهای که حکومت را در دست داشتند و موبدها که در آن دستگاهها متنفذ بودند با عیسویان آن دوره داشتند (حالا مانویان و مزدکیان به جای خود) ، آزارهایی که درباره عیسویها و یهودیها کردند چه بوده است ؟ !

جلد سیزدهم تاریخ تمدن ویل دورانت را بخوانید باز راجع به مظالم مسیحیهاست همچنین جلد یازدهم تاریخ تمدن ویل دورانت را بخوانید که راجع به اسلام است ، مخصوصا قسمتهای مختلفی که خود او نشان می دهد که

ص: ۱۲۶

اسلام و مسلمین چقدر برای آزادیهای ملتیهایی که تحت فرمان آنها بودند احترام قائل بودند چنین چیزی در تاریخ جهان نظیر ندارد به عنوان نمونه جلد دوم کتاب محمد خاتم پیامبران یک مقاله بسیار عالی از یکی از اساتید دارد به نام کارنامه اسلام لااقل می توانید چند صفحه اول آن مقاله را بخوانید که راجع به انگیزه تمدن اسلامی بحث کرده است اگر چه به طور فشرده بحث کرده است آنجا می توانید مطلب را کاملا به دست آورید چون آن بحث یک بحث بسیار آزادی است علما راجع به علل پیدایش و گسترش تمدن اسلامی خیلی بحث کرده اند دو علت اساسی برایش ذکر نموده اند اولین علت تشویق بیحدی است که اسلام به تفکر و تعلیم و تعلم کرده است چون این دیگر در متن قرآن است علت دومی که برای پیدایش و گسترش تمدن اسلام ذکر کرده اند که چطور شد اسلام توانست از ملت های مختلف نامتجانس که قبلا از یکدیگر کمال تنفر را داشتند چنین وحدتی به وجود آورد ؟ ، احترامی است که اسلام به عقائد ملت ها گذاشت به قول خودشان تسامح و تساهلی که اسلام و مسلمین راجع به عقائد ملت های مختلف قائل بودند لهذا در ابتدایی که این تمدن تشکیل می شد هسته اولی مسلمانها را اعراب حجاز تشکیل می دادند که تمدنی نداشتند کم کم ملت ها آمدند مسلمان شدند در ابتدا عده کمی از آنها مسلمان شدند ، بقیه یا یهودی بودند یا زردشتی یا مسیحی و یا صابئی (مخصوصا صابئها خیلی زیاد بودند ، زردشتی خیلی کم بوده است) مسلمین به قدری با اینها با احترام رفتار کردند و اینها را وارد کردند در میان خودشان که کوچکترین دوگانگی با آنها قائل نبودند ، و همین سبب شد که تدریجا خود آنها در اسلام هضم شدند یعنی عقائد اسلامی را پذیرفتند.

ص: ۱۲۷

در این زمینه نمونه زیاد است از زمان حضرت امیر شروع می کنم ما در تاریخ اینطور می خوانیم که امیرالمؤمنین علی (ع) در زمان خلافتشان مکرر این جمله را می فرمود که تا من زنده هستم هر سؤالی دارید از من پرسید که اگر بمیرم و در میان شما نباشم دیگر کسی را پیدا نخواهید کرد که اینگونه از شما بخواهد که از او سؤال کنید : « سلونی قبل ان تفقدونی » نوشته اند یک مرتبه شخصی از پای منبر بلند شد و با یک تجاسرو بیان جسارت آمیزی گفت : « ایها المدعی ما لا یعلم و المقلد ما لا یفهم انا السائل فاجب » . ای مدعی (العیاذ بالله) جاهل و ای کسی که نفهمیده حرف می زنی ! من سؤال می کنم تو جواب بده وقتی به قیافه اش نگاه کردند دیدند اتفاقا به مسلمین هم نمی خورد فقط قیافه اش را توضیح داده اند که آدم لاغر اندامی بود و موی مجعد و درازی داشت ، کتابی را هم به گردنش آویخته بود کانه من مهوده العرب یعنی قیافه اش شبیه بود به عربهایی که یهودی شدند تا اینگونه جسارت کرد اصحاب امیرالمؤمنین با ناراحتی بپاخواستند و خواستند اذیتش کنند ، این کسیت که جسارت می کند ؟ ! علی (ع) جمله ای دارد ، فرمود بنشینید « ان الطیش لا یقوم به حجج الله و لا تظهر به براهین الله » . فرمود این شخص سؤال دارد ، از من جواب می خواهد شما خشم گرفتید ، می خواهید خشونت به خرج بدهید ، غضب کردید ، عصبانیت به خرج می دهید ، با عصبانیت نمی شود دین خدا را قائم و راست کرد ، با عصبانیت برهان خدا ظاهر نمی شود بنشینید سرجایتان بعد رو کرد به آن مرد و فرمود : « اسئل بكل لسانک و ما فی جوانحك » فرمود پرس با تمام زبانت یعنی

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو هر چه در درون دل داری بگو همین یک جمله کافی بود که این آدم را از ابتدا نرم کند شروع کرد به سؤال

ص: ۱۲۸

کردن . چندین سؤال کرد و حضرت جواب دادند متأسفانه در نقل متن سؤال و جوابها ذکر نشده است همین قدر نوشته اند که در آخر یک مرتبه دیدند آن شخص گفت : اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله . اسلام اساسا در اینگونه مسائل ، خفه شو و این حرفها ندارد در زمان خود پیغمبر می آمدند سؤال می کردند ، حضرت جواب می داد شما در تاریخ می خوانید که علی (ع) در زمان خلافت شیخین مخصوصا زیاد به مسجد می رفت و [در بیان علت این کار] می فرمود برای اینکه صیت اسلام در جهان بلند شده است ، از اطراف و اکناف مردم دانشمندی می آیند ، سؤالاتی دارند ، کسی باید به آنها جواب بدهد گاهی اصحاب خاص خودش مثل سلمان و ابی ذر را می فرستاد و به آنها می فرمود بروید در مسجد ، مراقب باشید اگر افرادی پیدا شدند که راجع به اسلام سؤالاتی داشتند مبدا کسی باشد که نتواند جواب آنها را بدهد ، مبدا آدم جاهلی باشد به عنف آنها را رد کند اگر دیدید یک دانشمندی از یک جای جهان پیدا شد و سؤالاتی درباره اسلام داشت فوراً بیایید مرا خبر کنید که بروم جوابهایش را بدهم . حتی بنی امیه علیرغم اینهمه تبلیغاتی که علیه آنها می شود و بسیاری از آن تبلیغات (حدود صدی نود آن) درست است ، اگر آنها را قیاس بکنیم با بسیاری از حکومتهای دیگر که در جهان بودند ، باز آنها بهتر بودند مخصوصا در دوره بنی العباس آزادی عقیده (تا آنجا که با سیاست برخورد نداشت) فراوان بود این داستان را من در " داستان راستان " تحت عنوان " توحید مفضل " نقل کرده ام : مفضل بن عمر یکی از اصحاب امام صادق (ع) است . رفت در

ص: ۱۲۹

مسجد مدینه نماز بخواند . خلوت هم بود خودش می گوید " بعد از نماز من درباره پیغمبر و عظمت او فکر می کردم " در همان حال ابن ابی العوجاء که یکی از زنادقه بود یعنی اصلاً خدا را قبول نداشت ، آمد یک کناری نشست بطوری که فاصله زیادی با مفضل نداشت بعد یکی از همفکرانش هم آمد کنار او نشست شروع کردند با همدیگر صحبت کردن در بین صحبتها یک دفعه ابن ابی العوجاء گفت من هر چه فکر می کنم درباره عظمت این آدم که در اینجا مدفون شده ، متحیرم ! ببین چه کرده است ! چگونه به گردن مردم افسار زده است ! در پنج وقت صدای شهادت به پیامبری او بلند است شروع کرد به کفر گفتن راجع به خدا ، پیغمبر ، قیامت و مفضل آتش گرفت ، نتوانست طاقت بیاورد آمد نزد او و با عصبانیت گفت ای دشمن خدا ! در مسجد پیغمبر خدا چنین سخنانی می گویی ؟ ! او پرسید تو کسیتی و از کدام نحله از نحله های مسلمین هستی ؟ از اصحاب کلامی ؟ از فلان فرقه هستی ؟ بعد گفت اگر از اصحاب جعفر بن محمد هستی ما همین حرفها و بالاتر از اینها را در حضور خودش می گوئیم ، با کمال مهربانی همه حرفهای ما را گوش می کند به طوری که ما گاهی پیش خودمان خیال می کنیم که تسلیم حرف ما شد و عنقریباً او هم حرف ما را قبول می کند بعد با یک سعه صدری شروع می کند به جواب دادن ، تمام حرفهای ما را جواب می دهد یک ذره از این عصبانیهایی را که جنابعالی دارید او ندارد ابداً عصبانی نمی شود مفضل بلند می شود می رود خدمت امام صادق (ع) و می گوید یا ابن رسول الله ! من یک چنین گرفتاری پیدا کردم حضرت تبسم می کند و می فرماید ناراحت نباش اگر دلت می خواهد ، فردا صبح بیا من یک سلسله درس توحیدی به تو

می‌گویم که بعد از این اگر با این طبقه مواجه شدی بدانی چه جواب بدهی کتاب " توحید مفضل " که امروز در دست است مولود این جریان است . همین ابن ابی العوجاء یک سال در فصل حج رفته بود مسجد الحرام ! با رفقای زندیق خودش حلقه ای را تشکیل داده بودند و با هم سخن می‌گفتند ظاهرا ابن مقفع هم در آنجا بوده یک وقت ابن مقفع می‌گوید این مردم را ببین مثل گاوی که به خرمن بسته باشند دور این سنگها می‌چرخند و در بین اینها یک نفر آدمی که قابل صحبت کردن باشد نیست مگر آن شیخ جالس که آنجا نشسته ابن ابی العوجاء گفت تو درباره او هم مبالغه می‌کنی ، او هم چیزی نیست گفت نه ، این غیر از آنهاست بینشان مباحثه در گرفت ابن مقفع گفت حالا اگر خیلی دلت می‌خواهد برو از او یک سؤال بکن من با او صحبت کرده ام ، برو با او صحبت کن رفت اما چقدر جسارت آمیز ! ابتدا که نشست ، گفت یا ابن رسول الله ! می‌دانی آدم وقتی راه حلقش سرفه بگیرد باید سرفه کند فرمود بله گفت آدم شک هم که در دلش پیدا می‌شود باید بگوید فرمود بله گفت من می‌گویم : الی ما تدوسون هذا البیدر و تحومون حوله حوم البقر (و از اینگونه تعبیرات) تا کی شما می‌خواهید مثل گاو دور این خرمن بچرخید ؟ بعد شروع کرد به سؤال کردن راجع به خدا ، که امام صادق (ع) جواب داده ، و متنش در کتب حدیث هست گفت اگر خدا راست است چرا خودش را نشان نمی‌دهد ؟ حضرت فرمود خدا چگونه خودش را نشان بدهد از این بهتر ؟ یک صانع چگونه می‌تواند خودش را صنعتش نشان بدهد که خدا خودش را در این عالم نشان نداده است ؟ آیا خدا خودش را در خلقت تو نشان نداد ؟ در خلقت آسمان

و زمین نشان نداد ؟ در چشم و دست و پا و جحاز هاضمه و ریه ات نشان نداد ؟ در فلان گیاه نشان نداد ابن ابی العوجاء می‌گوید آنقدر گفت که یک مرتبه پیش من مجسم شد که الان خدا خودش در می‌آید و می‌خواهد خودش را به من نشان بدهد . بخشی از کتابهای حدیثی ما احتجاجات است مثلاً بحارالانوار یک جلد در احتجاجات دارد ما یک کتاب داریم در احتجاج : احتجاج طبرسی باید این احتجاجات را خواند اینها مباحثاتی است که علمای ادیان دیگر و به طور کلی دانشمندان دیگر که بعضی از آنها دهری و مادی مسلک ، بعضی یهودی ، بعضی مسیحی ، بعضی زردشتی ، بعضی صابئی و حتی بعضی بت پرست بودند ، با ائمه علیهم السلام داشته اند اینها می‌آمدند نزد ائمه سؤال می‌کردند ، جواب می‌شنیدند و می‌رفتند کسی نمی‌گفت تو چه حقی داری در دولت مقتدر اسلامی چنین حرفهایی بزنی مخصوصاً مباحثات و احتجاجات حضرت رضا (ع) که در متن کتب تاریخ و حدیث مضبوط است عجیب است دولت هارون و دولت مأمون از مقتدرترین دولتهایی است که جهان به خودش دیده است یعنی اینها اگر می‌خواستند جلوی آزادی عقیده را بگیرند ، به حد اعلا می‌توانستند و کسی جرئت مخالفت نداشت هارون اجازه می‌داد متکلمین بیايند در آنزمان هنوز فرقه های متکلمین توسعه زیاد پیدا نکرده بود فرقه های مختلف متکلمین اسلامی می‌آمدند ، شروع می‌کردند به مباحثه کردن ، آنهایی که عقائد اعتزالی داشتند ، آنهایی که عقائد اشعری داشتند و حتی آنها که شیعه بودند با اینکه اینها دشمن درجه اول شیعه بودند معذک به متکلمین شیعی کم و بیش اجازه می‌دادند که بیایند در این مجالس بحثهای خودشان را مطرح

بکنند . مأمون که داستانی است ! با اینکه او از نظر سیاسی آدم سنی مسلکی بود و متعصب هم بود یعنی پایه سیاستش بر احترام شیخین و بر تسنن بود و می‌دانیم که در مسائل سیاسی چقدر شیعه را اذیت می‌کرد و همین کافی است که امام رضا (ع) را شهید کرد ، ولی همین آدم تا آنجا که به سیاستش برخورد نداشت در مسائل مذهبی آزادی می‌داد خودش مباحثاتی دارد به نفع تشیع و علیه تسنن که یک قاضی ترک چند سال پیش کتابی نوشت به نام (تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد) به فارسی هم ترجمه شده من وقتی آن کتاب را خواندم دیدم یکی از بهترین احتجاجات و مباحثاتی که به نفع شیعه شده است و استدلال شده بر امامت امیرالمؤمنین ، همین مباحثه ای است که مأمون با علمای اهل تسنن کرده است مأمون هر عیبی داشت ولی یک مرد دانشدوست و دانش طلب عجیبی بود . شما نظیر و شبیه اینها را در کجا پیدا می‌کنید ؟ این برای چه بود ؟ برای اینکه اسلام به منطق خودش اعتماد داشت اسلام چون به منطق خودش اعتماد داشت هیچوقت نمی‌آمد مردم را بترساند بگوید درباره این مسائل فکر نکن ، درباره خدا فکر نکن ، بلکه می‌گفت هر چه دلت می‌خواهد فکر کن ولی به شرط اینکه اساسی فکر کنی ، روی منطق فکر کنی ، در حدودی که یک بشر می‌تواند فکر کند یک وقت مثلاً تو می‌گویی من می‌خواهم حقیقت خدا را به دست آورم به تو می‌گویند آیا تو حقیقت یکی از مخلوقات خدا را به دست آورده ای که می‌خواهی حقیقت خدا را به دست آوری ؟ آیا تو حقیقت همین نور حسی را به دست آورده ای ؟ الان هم که علم اینهمه پیشرفت کرده است ، از بحث در حقیقت اشیاء خودداری می‌کند ولی می‌گوید اینکه ما نرسیم به کنه و حقیقت اشیاء دلیل

ص: ۱۳۳

نمی‌شود که وجود اشیاء را انکار بکنیم اگر از ما بپرسند حقیقت برق چیست نمی‌دانیم ، حقیقت ماده چیست نمی‌دانیم ، حقیقت انرژی چیست نمی‌دانیم ، حقیقت نور چیست نمی‌دانیم ، اما وجود اینها را انکار نمی‌کنیم حقیقت حیات چیست ؟ یک بشر هنوز پیدا نشده است که ادعا بکند من می‌توانم بگویم حقیقت حیات چیست اما وجود حیات را انکار نمی‌کنیم چون آثار حیات را می‌بینیم به خدا در این حدود همه مردم می‌توانند معرفت پیدا کنند که خدایی هست ، ذات لایزالی هست ، ذات ازلی و ابدی هست ، ذات ازلی و ابدی هست ، ذاتی که بی‌نیاز از همه چیز است ، ذاتی که مبدأ همه اشیاء است ، ذاتی که عالم است به مخلوقات خودش ، قادر است بر همه چیز در این حدود همه می‌توانند درک کنند حالا راز قضا و قدر را فرض کنیم هیچکس نتواند درک کند یا بعضی افراد بتوانند درک کنند ولی افراد دیگر نتوانند درک کنند ، این مضربه جایی نیست اینست که اسلام نه تنها به مردم اجازه می‌دهد بلکه فرمان می‌دهد که در اینگونه مسائل فکر کنند ، درباره معاد فکر کنند ، و نمونه تفکر به دست مردم می‌دهد ، درباره نبوت فکر کنند ، و درباره سایر مسائل چرا ؟ روی اطمینانی است که اسلام به منطق خودش دارد روی این حساب است که پایه این دین روی منطق و فکر و تفکر است . من مکرر در نوشته های خودم نوشته ام : من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند ، متأثر که نمی‌شوم هیچ ، از یک نظر خوشحال هم می‌شوم چون می‌دانم پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیشتر نمایان بشود وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند ، وقتی خطرناک است که حامیان دین آنقدر مرده و بی‌روح

ص: ۱۳۴

باشند که در مقام جواب بر نیایند یعنی عکس العمل نشان ندهند اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس العمل نشان بدهد ، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است همان

طوری که در طول سی و چهار سال اخیر ، کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیانا علیه اسلام چیزها نوشت توده ایها آمدند در مسائل مادیگری حرفها زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند ، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی علیه اسلام سخنانی گفتند اینها بدون اینکه خودشان بخواهند و قصد داشته باشند ، به طور غیر مستقیم آنقدر به اسلام خدمت کردند که خدا می داند یعنی وقتی کسروی آن کتابها را نوشت تازه دست علمای اسلام رفت روی کاغذ و مسائلی را که در طول چند قرن در اثر اینکه اعتراض و تشکیک و ایرادی نشده بود پرده هایی از ابهام روی آنها را گرفته بود و کم کم خرافات و اوهامی هم درباره آنها پیدا شده بود ، تشریح کردند اصلا مردم نمی دانستند مثلا در باب امامت چه باید بگویند ، در باب تشیع چه باید بگویند ، در باب تقیه چه باید بگویند ، در باب بداء چه باید بگویند آنوقت علما شروع کردند به آشکار ساختن حقایق از زیر پرده های اوهامی که در طول چند قرن در اثر نبودن شکاک و این دشمنان خدمتگزار به وجود آمده بود ، و یک سلسله از مسائل خیلی بهتر روشن شد توده ایها آمدند چقدر توانستند به طور غیر مستقیم بدون اینکه خودشان بخواهند به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت بکنند یعنی اینها سبب شدند که دستهای علمای اسلام از آستین بیرون آمد و چه آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد . یک دین زنده هرگز از اینگونه حرفها بیم ندارد . یک دین

ص: ۱۳۵

زنده آنوقت بیم دارد که ملتش آنقدر مرده باشند که عکس العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین چیزی داشته ایم مثلا در اوایل مشروطیت عده ای آمدند گفتند قوانین جزائی اسلام به درد امروز نمی خورد یک نفر ما ندیدیم پیدا شود که یک کتاب بنویسد از منطق اسلام در این زمینه حمایت بکند بعد عده ای روی غرض و عده ای روی جهالت و نادانی آمدند قوانین جزائی اسلام را یکباره بوسیدند و کنار گذاشتند ، نسخ شده تلقی کردند و رفتند قوانین جزائی کشورهای خارجی را ترجمه کردند این اسباب تأسف است والا اکنون که در مسائل دیگر حقوقی اسلام مثل حقوق زن ، و مسائل اقتصادی اسلام یک جنبشی در میان مسلمین می بینیم هیچ جای نگرانی نیست یعنی در نهایت امر پیروزی با مسلمین است . اساسا دینی که منطقش بر اساس فکر و عقل است ، بر اساس حساب است ، بر اساس فلسفه است ، بر اساس یک سلسله مصالح است ، در این جهت نگرانی ندارد روی همین حساب از صدر اسلام تا کنون آن آزادی تفکری که اسلام به مسلمین و به ملل دیگر درباره اسلام داده ، هیچ ملت دیگری نداده است و این از افتخارات اسلام است . خدایا ! به همه ما توفیق عنایت کن که حقایق اسلام را از روی بصیرت و تحقیق درک کنیم . خدایا ! به ما غیرت و حیات و جنبش عنایت کن . خدایا ! خیر دنیا و آخرت به همه ما کرامت بفرما ، پنبه های غفلت از گوش ما بیرون کن . خدایا ! اموات همه ما را ببخش و بیمارز . رحم الله من قرء الفاتحه مع الصلوه

ص: ۱۳۶

بخش ششم یاد داشتها

ص: ۱۳۷

اسلام و انقلاب

۱- اول باید انقلاب را تعریف کنیم ، سپس انواع انقلابها را توضیح دهیم و سپس درباره علل و انگیزه ها و موجبات انقلاب بحث نمائیم . اما تعریف : انقلاب به حسب مفهوم لغوی پشت و رو شدن و یا دگرگون شدن است تعبیر « انقلاب علی وجهه » یعنی پشت و رو شد و برگشت و تغییر جهت داد « انقلبتم علی اعقابکم . فانقلبوا بنعمه من الله و فضل . قالوا انا الی ربنا منقلبون . و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون . و قلبوا لک الامور . فاصبح یقلب کفیه . قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضیها . و تقلبک فی الساجدین » . مجموعاً در قرآن کلمه انقلاب مفهوم (برگشتن) داخلی یک شیء را یعنی عوض شدن جهت رو و پشت یا زیر و زبر را می فهماند و با رجوع فرق دارد برگشتن سنگ از هوا رجوع هست ولی انقلاب نیست . انقلاب در فقه و فلسفه اصطلاح خاص دارد غیر از اصطلاح لغت که قرآن هم بر همان اصطلاح جاری است در فقه در کتاب طهارت ، انقلاب و استحاله را از مطهرات می شمارند . در باب

استحاله می گویند : کالغده تصیر ترایا والخشب المتنجسه اذا صارت رمادا اوالماء المتنجس بخارا والکلب ملحا وهكذا کالنطفه تصیر حیوانا و الطعام النجس جزء من الحيوان و در باب انقلاب می گویند : کالخمر ینقلب خلاصوا کان بنفسه او بعلاج (عروه الوثقی ، باب مطهرات) سید در مسأله ۵ مطهرات عروه می گوید : الانقلاب غیر الاستحاله ، از لا تتبدل فیہ الحقیقه النوعیه بخلافها و لهذا لا تطهر المتنجسات به و تطهر بها ولی آقای حکیم در مستمسک می گوید با انقلاب هیچ چیز پاک نمی شود حتی نجاسات ، و طهارت خمر منقلب به خل استثنا است و در تحریر الوسيله استحاله و انقلاب خمر به خل را در یک مقوله قرار داده و گوئی نظر بر اینست که انقلاب الخمر الی الخل نیز نوعی تبدل حقیقت است پس استثنا نیست . فلاسفه اصطلاحاً تغییر کیفی را استحاله می نامند و انقلاب را تغییر ماهوی - بر عکس اصطلاح امثال سید در عروه الوثقی - و بنابر اصالت ماهیت ، انقلاب ذات را محال می دانند و لهذا تغییر ماهوی و کیمیاوی عناصر به یکدیگر را طرفداران اصالت ماهیت محال می دانستند بر خلاف اصات وجودیها بلکه طبق نظر اصالت وجودیها هر حرکت اشتدادی مستلزم انقلاب آنا فانا ماهوی است :

کون المراتب فی الاشتداد

انواعا استتار للمراد

(منظومه سبزواری) سید صدرالدین دشتکی در وجود ذهنی به نوعی انقلاب و تغییر ذاتی و ماهوی قائل است:

و قبل بالانفس و هی انقلبیت

(منظومه سبزواری) ولی انقلاب در عصر ما یک مفهوم اجتماعی پیدا کرده است که با اصطلاحات فلسفی نزدیک است - نه با اصطلاح لغوی

یا فقهی - و آن عبارت است از تغییر بنیادی در جامعه ، یعنی دگرگون شدن جامعه از بن و از بیخ و از اساس به عبارت دیگر درهم ریختن نظم حاکم هرگاه با شدت و سرعت و مقرون به نوعی عصیان و تمرد و انکار و نفی و طرد باشد یعنی گروهی علیه گروهی دیگر که نظم حاکم قائم به آنهاست و آنها آن نظم را حفظ کرده اند و آن نظم آنها را و وضع آنها را ، [قیام می‌کنند] قیام انقلابی با زور و عنف آن نظم را برای جایگزین کردن نظم دیگری بر هم می‌زند . پس انقلاب نوعی عصیان و طغیان است علیه نظم موجود و وضع حاکم به منظور برقراری نظم و وضعی مطلوب پس انقلاب مبتنی است بر نارضائی و خشم از وضعی و آرزو و طلب وضعی دیگر . ولی صرف نارضائی از وضعی و آرزوی وضعی دیگر کافی نیست بلکه انکار و نفی وضع حاضر ضروری است همچنانکه طلب و جستجو و تلاش و جهاد برای وضعی دیگر ضرورت دارد علیهذا ممکن است نارضائی و حتی خشم باشد اما مقرون به سکون و سکوت و حدیث نفس و رؤیا . اینجاست که ارزش مکتب و ایدئولوژی روشن می‌شود تنها آن ایدئولوژی می‌تواند مفید و انقلابی و راهگشا باشد که عنصر انکار و نفی و طرد در متن تعلیماتش قرار گرفته باشد فرق اسلام و مسیحیت در همین جا است که اسلام مشتمل بر جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است که عنصر شورش و هجوم بر وضع موجود است و مسیحیت فقط دم از صلح و سازش با هر وضعی می‌زند . اقبال در مورد خصلت انقلابی قرآن می‌گوید:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست

نقشه های پاپ و کاهن را شکست

ص: ۱۴۱

فاش گویم آنچه در جان مضر است

این کتابی نیست چیز دیگر است

چونکه در جان رفت جان دیگر شود

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

انقلاب در مفهوم اجتماعیش اولاً ارادی است و لهذا دیگر مفهوم فعل لازم را ندارد ، مفهوم فعل متعدی را دارد می‌گوییم انقلاب کرد نه اینکه منقلب شد ثانیاً در جهت تکامل اطلاق می‌شود نه در هر عوض شدنی ، که دگرگونی در جهت سقوط ، انقلاب نامیده نمی‌شود ثالثاً بر نوعی نفی و انکار و عصیان استوار است.

ص: ۱۴۲

اقسام انقلاب

انقلاب یا فردی است یا اجتماعی یعنی یا فرد انقلاب می‌کند و یا جامعه انقلاب فردی یا حیوانی است یا انسانی هر عشقی خود نوعی انقلاب است و بحث است درباره عشق که آیا ماهیت حیوانی دارد یا انسانی بوعلی رساله ای دارد در عشق ، و

ملاصدرا فصل مبسوطی در اسفار در این باره دارد که قسمتهایی را از شیخ اقباس کرده است و ما وارد بحث آن نمی شویم . آنچه امیر خجستانی گفت که از دیوان حنظله بادغیسی متأثر شده است که:

مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و مکنت و مال
یا چو مردانت مرگ رو یاروی

نوعی انقلاب به اصطلاح وهمی بود (برزخ میان حیوانی و انسانی) توبه خود نوعی انقلاب انسانی است توبه انقلاب وجدان اخلاقی و انسانی انسان است علیه حیوانیت و سبعیت او از نظر فردی انقلابها گاهی خشمی است یعنی ناشی از عقده هاست که نوعی انفجار عقده است ، و گاهی انقلاب جاه طلبی است که در امیر خجند نمونه اش را دیدیم ، و گاهی فکری و فرهنگی است که در

ص: ۱۴۳

برخی افراد طالب علم نمونه های عجیبی دیده می شود که همه چیز را فدای علم می کنند ، و گاه وجدانی و فطری و الهی است مثل توبه . ولی اگر در تعریف انقلاب تکامل را داخل کنیم ، انقلاب خشمی و جاهی انقلاب نیست ، به علاوه جنبه انتخابی و ارادی ندارد ولی البته عصیان هست ، عصیان عقده های مکتوم علیه نظم حاکم بر شعور ظاهر وسیله وجدان معقول و تلقین و تقلیدها و عادات اجتماعی . توحید اسلام نفی و اثبات است ، کفر به طاغوت و ایمان به الله است از این جهت است که ایمان اسلامی یک ایمان انقلابی است ، طغیان علیه نظم طاغوتی حاکم بر روح و بر جامعه برای برقراری نظم الهی بر روح و یا بر جامعه . صرف نارضائی و خشم برای انقلاب کافی نیست ، روحیه تعرض و تهاجم و نفی و انکار لازم است اینجاست که نقش مکتب ظاهر می شود اسلام مشتمل بر عنصر شورش و تعرض است و آن عبارتست از فرمان جهاد و فرمان امر به معروف و نهی از منکر . ۱ - سرایت عجیب انقلاب اسلامی ایران در ستوان فقرات استبداد و استعمار از طریق نفوذ در روحیه گروههای دست پائین ارتش . ۲ - شناخت ماهیت انقلاب از راه شناخت رهبری امام خمینی که ندایش از قلب تاریخ این مملکت برخاست.

ص: ۱۴۴

انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی [۱] ؟

۱ - فرق انقلاب اسلامی یعنی انقلابی که ماهیت اسلامی و راه اسلامی و هدف اسلامی دارد با اسلام انقلابی یعنی اسلامی که ماهیت و راه و هدف انقلابی دارد به عبارت دیگر فرق میان آنجا که اسلام هدف و معیار انقلاب است با آنجا که انقلاب ، هدف و معیار اسلام است.

۲ - رجوع شود به . . . و مسئله نقش وارد کردن خود آگاهی طبقاتی و تضاد طبقاتی در شعور مردم و اینکه از نظر اسلام انقلابی یگانه راه همین است بر خلاف انقلاب اسلامی که به هویت اسلامی و هویت الهی قائل است.

۳- راجع به ریشه مذهب ، از دیده اسلام انقلابی ، خود اسلام و مذهب راستین تاریخ خاسته از طبقه محروم است و همیشه جنگها جنگ مذهب علیه مذهب بوده است و کفر خود مذهب است

[۱] [اصطلاح " اسلام انقلابی " به وسیله گروههای فرقان و منافقین رایج شد البته ممکن است افراد دیگری نیز این اصطلاح را به کار برده باشند بدون آنکه مقصود آنها را در نظر داشته باشند.]

ص: ۱۴۵

نه بی مذهبی ، و اینکه اسلام همواره دعوت به جنگ با مذهب کفر کرده است نه به جنگ با لامذهبی مثلا ماتریالیسم و مارکسیسم که این جنگها اختراع مذهب شرک است ! ۴ - یکی از تفاوتهای این دو بینش قضاوت درباره اخلاق است از نظر اسلام انقلابی ، مبارزه محور است ، آنتی تز بودن ، محور و اساس است (آنچنانکه در اخلاق مارکسیستی گفته ایم) بر خلاف انقلاب اسلامی . ۵ - تفاوت دیگر در خوشبینی و بدبینی نسبت به گذشته و تاریخ است از نظر اسلام انقلابی گذشته سراسر ظلم و ظلمت و تاریکی است و جهان تاکنون به ناحق و باطل برپا بوده است ، بر خلاف انقلاب اسلامی که [معتقد است] همواره غلبه با حق است . ۶ - تفاوت دیگر در آینده تاریخ است که هر دو به آینده تاریخ و بشریت خوشبینند اما اسلام انقلابی آینده را و پیروزی را از محرومین می داند و انقلاب اسلامی از انسان مؤمن عامل به رشد فکری و اخلاقی و پیوستگی به عقیده و ایمان رسیده . ۷ - از نظر اسلام انقلابی در طول تاریخ همواره مذهب علیه مذهب می جنگیده نه مذهب علیه لامذهبی ، و اکنون نیز وظیفه مذهب جنگیدن علیه مذهب است پس مذهب توحید و شرک همواره در برابر یکدیگر بوده اند نه مثلا اسلام و مسیحیت یا یهودیت ، یا اسلام و الحاد ، اسلام و ماتریالیسم که این جنگها انحراف است ! ۸ - از نظر اسلام انقلابی خاستگاه مذهب توحیدی محرومینند و خاستگاه مذهب شرک ، اغنیا و مترفین ، و جنگ مذهب با مذهب همین جنگ دو طبقه است !

ص: ۱۴۶

انقلاب حقیقی

در کتاب خاک و آدم صفحه ۶۳ از زبان وینوبا پیامبر اصلاح ارضی هندوستان در عصر ما می نویسد : " ای مردم هندوستان ، انقلاب حقیقی انقلابی است که اول در اذهان و ارواح و ضمائر افراد قومی به عمل آید . . . " . حقیقت همین است و باید گفت هر انقلابی انقلاب در روح است و اگر نه نام هرج و مرج و بی نظمی و بلوا و غوغا دارد انقلابهای روحی هم درجات دارد یکوقت انقلاب خشم و غضب است یعنی انقلاب قوه غضبیه و تحرک حس انتقام است و یکوقت انقلاب عاقله یعنی انقلاب فرهنگی است و یکوقت انقلاب وجدان یعنی انقلاب اخلاقی و عاطفی و تربیتی است و البته همه انقلابها به هم پیوستگی دارد ولی باید دانست که وجود انقلاب انتقامی بدون انقلاب عاقله فقط جنبه احساسات دارد و منطقی و حالت ندارد و بلااثر است و مایه استفاده دشمن بیدار و آگاه و مجهز به منطقی است و بلکه ضمیمه شدن انقلاب فرهنگی بدون انقلاب وجدانی نیز به جایی نمی رسد زیرا بشر ابزار و اجزاء ماشین نیست که بتوان تنها با نیروی علم افراد را به یکدیگر متصل کرد پیوندها و روابط

ص: ۱۴۷

اجتماعی را جز عواطف مخصوص که از ناحیه دین تقویت شود تشکیل نمی دهد تنها مغز نمی تواند جامعه بشریت را اداره کند تا پای قلب به میان نیاید کما اینکه با عاطفه تنها بدون عقل و بدون قدرت و حس دفاع نمی تواند کار مهمی انجام دهد پس سه چیز باید بهم توأم شود : قدرت و تحرک دفاعی و فرهنگ و سبب و وجدان سالم و بیدار و آگاه هر چند ما نام همه آنها را که گفته شد انقلاب گذاشتیم ولی می تون گفت انقلاب مفهوم مضیقتری دارد همه آنها تحول هست ولی انقلاب نیست انقلاب یک نوع عصیان و تمرد است علیه وضع حاکم و مسلط موجود بنابراین شورش فکری علیه افکار و عقائد موجود و انقلاب وجدانی علیه رسوم جائزانه موجود نیز انقلاب است مثلاً سقراط یک مرد انقلابی بود اما تنها در جنبه فکری و جنبه اخلاقی نه در جنبه اجتماعی در هر فرد در هر حال باید روحیه عصیان و تمرد و انقلاب بوده باشد آنچه در قرآن به عنوان کفر به طاغوت ذکر شده همین است.

ص: ۱۴۸

مسائل حکومت

۱- تعریف حکومت ۲- لزوم حکومت ۳- حق حاکمیت ۴- چه کسی شایسته است حکومت کند (شرائط حاکم) و این با حق حاکمیت دو مسئله است و معمولاً به یکدیگر خلط می شود . ۵- شکل و سیستم حکومت.

ص: ۱۴۹

۱- تعریف حکومت

اگر حکومت را بخواهیم تعریف کنیم یک وقت هست آنچه را که وجود دارد و وجود داشته به عنوان امری موجود تعریف می کنیم مثلاً حکومت امروز ایران ، عراق ، شوروی ، چین ، فرانسه ، انگلیس که شکل های مختلفی دارند و البته جامع مشترک هم برای همه آنها می توان پیدا کرد و یک وقت حکومت را به عنوان امری که باید باشد می خواهیم تعریف کنیم که قهراً تعریف امری اعتباری خواهد بود و این امور از طریق نوع نیازی که به آنها هست که اعتبار می شوند و از طریق آثاری که بر آنها مترتب می شود تعریف می شوند.

جامعه نیازمند است به حکمران [۱] ، وضع قانون ، اجرای قانون ، مصالح کلی جامعه کلی جامعه در مقابل فرد ، وحدت ، تأمین امکانات اجتماعی ، دفاع از هجوم اقوام و ملل دیگر ، جلوگیری از تجاوزات افراد در داخل و حفظ آزادی و امنیت افراد از تجاوز افراد دیگر ، مدیریت ، قضاوت و فصل خصومات ، ارتباط و عهد و پیمان و معامله با واحدهای اجتماعی دیگر ، تعلیم و تربیت ، بهداشت ، حفظ موارث فرهنگی .

از میان آنچه در بالا گفته شد قانون (مجلس شورا) ، دفاع از

[۱۸] حکمران بالضروره یعنی کسی که مطاعبت مشروع دارد نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است و آن کسی که مطاعبت مشروع دارد به دو گونه ممکن است: یکی به نحو ولایت، و دیگر نه نحو وکالت آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است این بحث را در فصل حق حاکمیت نیز می‌توان طرح کرد.

ص: ۱۵۰

هجوم خارجی (وزارت دفاع)، حفظ امنیت داخلی (وزارت کشور و شهربانی و ژاندارمری)، ارتباط و عهد و پیمان با سایر واحدهای اجتماعی (وزارت امور خارجه)، فصل خصومت (وزارت دادگستری) از ارکان دولت و حکومت است و به منزله مقوم است، ولی تعلیم و تربیت (وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم)، حفظ موارث فرهنگی (وزارت فرهنگ و هنر)، بهداشت عمومی (وزارت بهداشت)، مدیریت صنعت (وزارت صنایع و معادن)، تجارت (وزارت بازرگانی)، مخابرات (وزارت پست و تلگراف و تلفن)، روشنایی (وزارت برق و نیرو)، روشنایی (وزارت برق و نیرو)، اوقاف (وزارت اوقاف) و امثال اینها اموری است که به واسطه توسعه تمدن ضرورت نوعی هماهنگی کلی پیش آمده و حکومت مسئول هماهنگی و مدیریت آنها است و الا در گذشته تلگراف و تلفن نبود، فقط پست بود که معلوم نیست دولتی بوده یا ملی برق و نیرو هم نبود ولی بهداشت، فرهنگ و هنر، آموزش و پرورش و امثال اینها بود ولی ملی بود و امروز در بعضی کشورها این امور ملی است و دولت به عنوان مظهر وحدت و مظهر مدیریت و مظهر امکانات و تسهیلات اجتماعی براینها نظارت می‌کند. پس دولت و حکومت در حقیقت یعنی مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیمهای اجتماعی در روابط با خارجی.

- ۲ لزوم و ضرورت حکومت

مارکسیسم دولت را و دین را ساخته احتیاج عمومی جامعه نمی‌داند بلکه ساخته یک طبقه می‌داند که پس از پیدایش مالکیت

ص: ۱۵۱

و اختصاص منابع ثروت به یک طبقه، آن طبقه دولت را یعنی در واقع زور را به عنوان یک نیروی بیرونی برای اخضاع طبقه استثمار شده و دین را به عنوان یک نیروی درونی برای اقناع آن طبقه اختراع کرد، و در دوره اشتراکی قبلی نه دین بوده و نه دولت، در اشتراک نهایی نیز همچنین. ولی همچنانکه گفتیم آنجا که جامعه بی طبقه نباشد، عدالت داخلی خود به خود اجرا نمی‌شود و جرم خود به خود از بین نمی‌رود که حفظ امنیت داخلی نیازمند به یک قدرت متمرکز نباشد، و همچنین یک جامعه اشتراکی نیز نیازمند به دفاع ملی و نیازمند به روابط خارجی است و نیازمند به فصل خصومات و اجراء حدود و مجازاتها است مگر اینکه فرض کنیم آینده بشریت یکپارچه است پس دشمن خارجی وجود ندارد و رابطه با خارج وجود ندارد پس نه وزارت دفاع لازم است نه وزارت خارجه چون ریشه همه تجاوزات و عصیانها مالکیت است پس نیازی به دادگستری و همچنین به شهربانی و ژاندارمری و بالاخره به حفظ امنیت نیست، پس نیاز به دولت نیست. ولی باز هم این سؤال پیش می‌آید که نیازهای ثانوی ناشی از توسعه تمدن ایجاب می‌کند ارشاد و هدایت و مدیریت را در عصر توسعه پس نیاز به دولت و حکومت به عنوان این مظهر هست.

- ۳ حق حاکمیت

حق حاکمیت از کی است؟ در اینجا چند گونه تصور وجود داشته و دارد: الف - حق طبیعی اینکه حق طبیعی یک تخمه و یک نژاد

ص: ۱۵۲

است. برخی نژادها آسمانی هستند همان عقیده ای که در ایران قدیم وجود داشته در مورد آسمانی نژاد بودن شاهان، و تخمه شاهی، و نژاد بودن پس حقی طبیعی و موروثی می شود (نظیر زنبور عسل. [۸])
ب - حق الهی، به معنی اینکه حاکمیت اعم از وضع قانون و وضع مصوبات فرعی و حکم به مفهوم فقهی، یعنی بر مبنای مصالح موقت (فرمان) نظیر معبودیت است، نظیر فصل قضاء است، نظیر افتاء است، جز خداوند کسی شایسته نیست (و ریشه این مطلب همان فلسفه نبوت است که ایدئولوژی و وضع قانون بشری جز وسیله خدا میسر نیست، قهرا در مقام اجرا نیز ولایت الهی شرط است) و افرادی که نه به دلیل خاصیت طبیعی و موروثی بلکه به دلیل خاصیت تقرب و عدالت و علم این حق را پیدا می کنند و قهرا ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه فقه هم این مسئله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است، از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد پس ملاک، انتخاب مردم نیست، انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خود به خود حاکم می شود و مانعی نیست که در آن واحد دهها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد.

ج - حق طبقه برگیرنده و اشراف است نه به ملاک اینکه حکومت فن است و تخصص و مهارت می خواهد و تخصص و مهارت ناشی از دو چیز است یکی استعداد و دیگری اکتساب، از این جهت مانند پزشکی است، مانند استادی است، مانند قضاوت است که فقط حق متخصصان است و دیگران نه حق اشتغال به اینها را و نه

[۸] نظریه الیگارشیک که یک نژاد (نه یک خانواده) را حق حاکمیت برایش قائل است (نظریه ارسطو) غیر این نظریه است و جداگانه باید طرح شود.

ص: ۱۵۳

حق انتخاب آنها را [دارند]. (نظریه افلاطون.

د - حق عموم مردم است از باب اینکه همه مردم علی السویه آفریده شده اند (بر خلاف نظریه اول) و حکومت یک امر دنیایی است و مذهب نباید در این امور دخالت کند و یا اساسا منکر مذهب شده اند، و بالاخره به مردم تعلق دارد نه به خدا اعم از اینکه قائل به خدا بشویم یا نشویم (بر خلاف نظریه دوم) و دیگر اینکه امتیاز طبقه اریستوکرات از دیگران در مسئله بعدی است که چه کسی باید حکومت کند و یا باید انتخاب یا انتصاب شود و نه در حق حاکمیت (بر خلاف نظریه سوم.)
پس وضع قانون، اجرای قانون، تعیین واضع و مجری قانون همه بر عهده مردم است (دموکراسی.)
ه - وضع قانون کلی، الهی است ولی تعیین حاکم برای وضع قوانین جزئی و حکم بر طبق مصالح و آمریت بر عهده مردم و حق مردم است (اصل بیعت و اصل شورا)، نظریه اهل تسنن، و شرط حاکم حداکثر عدالت و سیاست است نه فقاقت و

فیلسوفی.

د - نظریه بالا با تفاوت میان عصر حضور و عصر غیبت و با تفاوت در ضرورت فقاہت و عدالت حاکم (قابل انطباق بر فقه شیعه) ولی انتخابگرها یا سایر فقہا هستند (نوعی حکومت اریستوکراسی) و یا انتخاب آنها نظیر انتخاب مرجع تقلید با عامه است (نوعی دموکراسی. [۱۷])

[۱۷] این یادداشت ادامه داشته است ولی استاد شهید فرصت تکمیل آن را نیافته است.]

ص: ۱۵۴

۱ - فرق است میان حق حاکمیت و میان حق ناشی از صلاحیت برای حکومت . ۲ - فرق است میان حاکم به معنی وکیل و حاکم به معنی ولی جامعه دومی از آنجا ناشی می شود که فلسفه نبوت ناشی می شود و دیگر از آنجا ناشی می شود که هدف حکومت تأمین زندگی مادی است یا چیزی بیشتر . ۳ - فرق است میان حکومت بر مردم برای مردم که ضروری است و حکومت مردم بر مردم . ۴ - آزادی را چه چیز محدود می کند ؟ به عقیده (میل) هیچ چیز مگر زیان فرد دیگر یا جامعه به عقیده (لاک) مصلحت فرد و مصلحت جامعه یعنی اکثریت به عقیده ما مصلحت انسانیت به طور کلی . ۵ - آیا عامه برای خاصه (انسان کامل) آفریده شده اند یا به عکس ؟ نظریه بوعلی .

ص: ۱۵۵